

● گزارش ونگی

جادوی هری پاتر

● گفتگو با استاد

جهان در سال ۲۰۰۱

● ورزشی و کپی بار حقایق رضایی

● سبازمان غفور بن الملل

شکفتن زندانیان عراق

● چنگیزی گفتگو با میلاد کیایی

مواظب دالان هنر موسیقی باشید

● مقاله استادان باستانی پاریزی

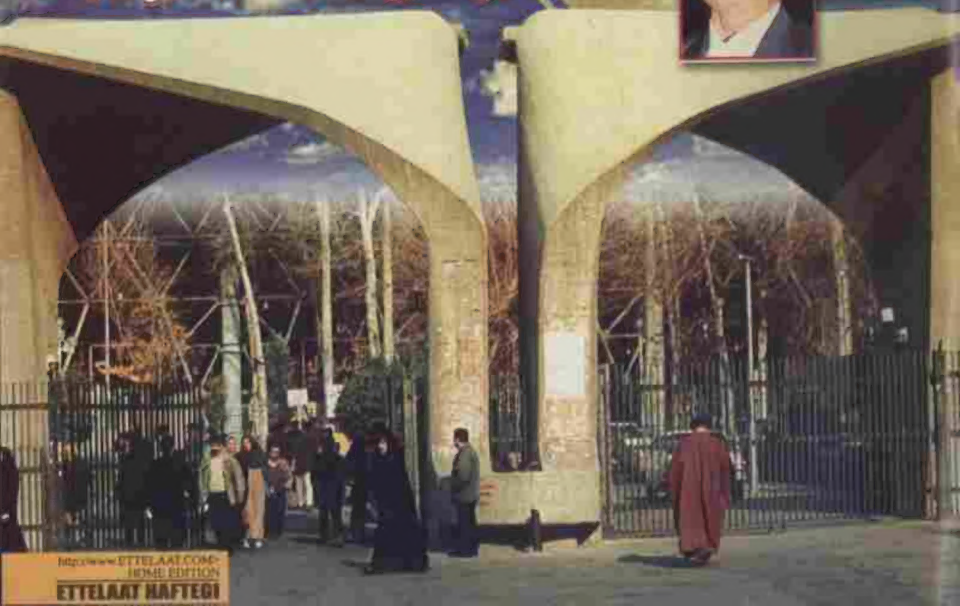
این تحقیر در شان دانشگاه تهران نیست



شماره ۳۵۲۶ - چهارشنبه ۵۱۲

چهارشنبه ۱۹ دی ۱۳۸۰

پناه داورال



# مالکسیم

پوشاک آقایان

تخفیف ویژه سال

فقط تا

جمعه ۲۱ دیماه

فرصت دارید

فروشگاههای تهران :

مالکسیم : فروشگاه مرکزی، میرداماد، مجتمع کامپیوتر پایتخت

مالکسیم : میرداماد، مقابل مسجد الفدیر، بلاک ۱۱۸

مالکسیم : پاسداران، برج سفید

مالکسیم : خیابان گاندی، مرکز خرید گاندی

مالکسیم : شهرک غرب، ساختمان میلاد نور

فروشگاههای شهرستان :

مالکسیم : اصفهان، شیخ صدوق جنوبی، ساختمان برج

مالکسیم : شیراز، سمیه، ضلع شرقی هتل هما

مالکسیم : کرج، میدان سپاه

مالکسیم : مشهد، بلوار خیام، هتل همای شماره ۲

۲۵%





## منافع ملی، منافع فردی

همه شما تعریف ساده‌ای از منافع ملی به ذهن دارید، منافع ملت و کشور... آنچه که به کل جامعه و مردم و منافع آحاد مردم برمی‌گردد، یعنی نگاه به مصالح کلان ملی و مقدسه داشتن نسبت به آن.

همه ما منافع فردی و تعریف آن را نیز می‌دانیم، یعنی رشد و پیشرفت و افزایش درآمد و بالا رفتن سطح زندگی خودمان و زن و بچه‌ها و فامیلان... و هر چه که در راه تحقق این هدف لازم است.

اینهمه می‌شود منافع فردی و منافع خصوصی، خیلی‌ها می‌گویند یکی را باید فدای دیگری کرد، یعنی برای منافع فردی می‌توان حتی از منافع ملی هم صرف‌نظر کرد و به عکس برخی هم به نفعه مقابل آن معتقدند.

خیلی‌ها هم معتقدند که برای منافع ملی، باید منافع فردی را نادیده گرفت و آن را فدا کرد. به اعتقاد بنده هر دو طرز تفکر با شدت و ضعف‌هایی قابل نقدند.

آنکه می‌گوید در راه کسب منافع فردی حتی می‌توان منافع ملی را قربانی کرد می‌گوید یک غلط است و نباید دست او را در تصمیم‌گیری‌های ناآگاه گذاشت، چنین فردی به‌راحتی منافع ملی را

قربانی منافع فردی خود می‌کند، فردی نمی‌کند یک فایده‌جوی باشد که به‌خاطر کسب درآمد بین جوانها هوشی توزیع می‌کند تا به پول متکفی برسد و با کسی که مثلاً در مرجع قانون‌گذاری نشسته و به بعضی ملاحظات یک عضو که به لایان نارایی یا لقان شرکت و با لایان زمین و طایفه‌اش آسیب می‌رساند، با وجود علم به منافع آن برای جامعه، کمر به فتنش می‌بندد و سوسولیت و وظیفه خود را یکبارگی برای رشد خود قرار می‌دهد و یا وزیر است که سعی می‌کند هیچ کدام از تصمیماتش حتی به بهای نادیده گرفتن منفعت کشور تصادمی با منافعش نداشته باشد و برعکس همه آنها را طوری طراحی کند که سود بیشتری به چنگ آورد و یا...

در این زمینه حرف و سخن و مصداق زیاد است، همه آنها که برای رسیدن به درآمد، رشوه می‌گیرند، اختلاس می‌کنند و... منافع ملی را فدای منافع فردی می‌کنند.

و البته شدت و ضعف‌هایی هم در این زمینه دیده می‌شود و مثلاً فرق است بین کسی که دولت و ملت را در یک معامله کلان خارجی، صد میلیون دلار، متضرر می‌کند یا خودش به چند صد هزار دلار منفعت برسد و کسی که در یک اداره برای راه‌انداختن کار یک بنده خدا، ده هزار تومان رشوه می‌گیرد و شاید برای رفیع نیاز اساسی‌اش...

به بسیاری از این پروژه‌های نیمه‌تمام که نگاه می‌کنیم درمی‌یابیم که برخی از آنها، معلول بی‌کفایتی و سوءمدیریت و نادانی‌اند، برخی معلول

ترجیح منافع فردی بر منافع ملی‌اند و برخی هم محصول ضعف و کج‌فهمی و... گرچه هر فایلی موجود چنین جلایی در حق ملت و مملکت باشد ناموجه است اما بخش دوم آن خیلی به‌تر است. مثلاً اخذ مقاومت اصولی برای یک پروژه و اخذ تسهیلات و اعتبار ارزی و به نرخ ارز آن اخذ وامهای کلان ارزی و احتمالاً خرید برخی تجهیزات و... و در نهایت عدم راه‌اندازی پروژه، فروش ارز به نرخ آزاد گرفتن و برسانت و محفل مادی منافع متکفلی از کینه نیت‌آمال و یا حرام شدن آن، یعنی نادیده گرفتن و از بین بردن منافع ملی به‌خاطر منافع فردی و شخصی.

این تفکر خائنانه البته در بسیاری از موارد بلایی بر سر اقتصاد و فرهنگ ما آورده که جبران خسارات آن بسیار سخت و مشکل است.

اما از طرف دیگر برخی هم که معتقدند همه منافع فردی را باید فدای مصالح ملی کرد، بر اثر نامفکمی اصرار می‌ورزند. در این میان قرار نیست کسی قدا شود، منافع ملی برای قرار نیست منافع فردی که را نادیده انداخته و تقویت آن را مآلاً باید به منافع فردی همه بیچامد و این تفکر اخیر نیز اگر صرفاً ناصیه فدا کردن و فدا شدن داشته باشد، به جای نمی‌برد، اما یک سخن کلیلاً درست است، همه کردن منافع فردی در جهت منافع ملی و یا دستیابی به منافع فردی در درون و دل ترجیح منافع ملی.

در نگاه اول ممکن است مطلب به‌خوبی روشن

## نامه‌های بدون واسطه

### زندگی، افسوس و...

به‌راستی چه کسی عمرهای تلف شده و از دست رفته من را به من باز می‌گرداند؟ به‌راستی آیا می‌شود روزی فرارید که در آن روز همه چیز رنگ تکراری بودن را نداشته باشند؟ و ثوق و امید به فراموشی می‌معنی را نداشته باشیم؟ افسوس که امواج همگی زندگی فرصت انتخاب را از من گرفت، افسوس که طلمس ناامیدی مثل همیشه و زودتر از دیگر چیزها بر گردنم آویزان شد، افسوس که دلم با اینکه قلیلهام داد از جوانی می‌زند خیلی زود پرمزده و گل وجودم زودتر از حد خود پرورده شد. افسوس که تسیم پاییزی زودتر وزیدن خود را شروع کرد. آخر برای کدامین امید برنامه‌ریزی کنیم برای کدامین هدف گام محکم و استوار بگذاریم؟

ایده‌ها و هدفها همه پراچ‌اند و بی‌معنی، همه چیز در این دنیا رنگ و جلائی خود را از دست داده همه چیز زیبایی و تشنگی خود را فراموش کرده‌اند و در آخر باید به امید کدامین دل و کدامین قلب نشست؟ آیا می‌توانید دل و قلبی را پیدا کنید که پرمزده و بی‌روح نباشد، آیا می‌توانید برقی امید را در چشمان خسته ما پیدا کنید؟

○ اعظم فتحی‌دیه پاریزی

## معمولاً در قسمت نامه‌های بی‌واسطه

پسختی ارائه نمی‌شود اما فقط یک نکته را می‌گوییم و می‌فهمیم:

برای دانشجوی جوانی چون شما انتقال این سطح از ناامیدی چندان خوشایند نیست، این مصرع از سهراب سپهری را از یاد نبرید:

زندگی چیزی نیست که لب طالعچه عافیت از یاد من و تو برود... زندگی رسم خوشایندی است... تا شقایق هست زندگی باید کرد...

## می‌گناه بیکار شده‌ام!

از شما استدعا دارم نامه‌ام را چاپ کنید. ابوالقاسم... هستم فوق‌بیلیم کردگان استثنایی، ۱۵ سال سابقه کار. در سال ۷۷ به اتهام مشارکت در خرید و فروش مواد مخدر محکوم به سه سال حبس و پرداخت یک میلیون تومان جریمه شدم، روح خروم از موادمخدر خبر نداشت، خیلی‌ها در شهرت‌های شامی، تابستانها خانه‌هایشان را به مسافران تهرانی و اصولاً توریست‌ها اجاره می‌دهند، من هم همین کار را کردم.

حدود یکساعت بعد از اجازه دادن منزل به چند مسافر که با اتومبیل دویی خود دنبال کرایه اتاق می‌گشتند اتومبیل که گویا قیلاً لورفته بود، با توریست شده و موادمخدر از آن کشف و مسافران بازداشت می‌شوند، چالب اینکه ماشین حتی در داخل

خانه پارک نشده بود و خارج از منزل پارک شده بود، به هر حال بعد از یکسال و نیم آزاد می‌شوم و مجبور به پرداخت جریمه هم می‌شوم، به محض آزاد شدن منزل را فروختم و پول آن را بابت قرضه‌ای سود و رهن وام بانک و رهن منزل اجاره‌ای جدید و... خرج کردم، بابت ۱۵ سال خدمت چون بازخریدم کرده بودند، سیصد و خرده‌ای هزار تومان پول به حسابم ریختند که من نسبت به بازخریدی و حق مبلغ بازخریدی اعتراض کرده و اکنون حدود ۲۰ ماه که از آزادانی‌ام می‌گذری تنها امیدم به زنده بودن نتیجه اعتراضم به دیوان عدالت اداری است.

بیکار مانده‌ام و با همسری که در حشرت زندگی و خانه و اختیار و شخصیت گذشته درست مثل بیکار مانده‌ام است و در روزی که در دوره رضایی تحصیل می‌کنم و هوزم شاگرد ممتاز هستم، از آن دورگی تا به‌حال بیکار نبودم حال بیکار شدنم و خدا شهادت است که به این دیگران سرحلدم، سوالم این است که وقتی حتی خود دادگاه حکم انفصال از خدمت نداده و خروم هم چارهای جز تحمل کتیر نداشته‌ام به چه دلیل از کاری که دوستش دارم بیکار شده‌ام؟ آیا کسی هست که به من کمک کند؟

○ ابوالقاسم... محمودیاد

## هنرمند پنجاه هزار تومانی!

نمی‌دانستم که در میان جماعت هنرمندان که باید خدمت‌گزار و دوست مردم و محافظ منافع



نیاشد اما با کمی توضیح این مطلب روشنتر خواهد شد.

همه ما به دنیا می آییم از زندگی کنیم و از زندگی لذت ببریم. قرار نیست صرفاً در این عالم زجر بکشیم اما باید بدانیم که در مسیر کسب لذت نباید زجر بکشیم یا باعث تورم.

با این حساب قرار نیست همه زجر بکشیم تا چیزی را در آینده بسازیم. بلکه راه و روش بسازیم و ممکن این است که حرکت کلی جامعه ما را به این مسیر هدایت کند. به نحوی که نه منافع فردی افراد جامعه قربانی شود و نه منافع و مصالح ملی باز بجهت دست این و آن گرفته.

طبیعی است که وقتی حرکت کلی اقتصاد یک جامعه در جهت افزایش تولید ملی است منافع فردی و خصوصی افراد آن جامعه هم بهتر می شود. آیا کسی می تواند فردی داشته باشد که حلاً مثلاً ژاپنی ها بهتر از سالی سال پیش زندگی می کنند و از رفاه بیشتری برخوردارند؟ آیا کسی می تواند فردی داشته باشد که اگر مسیر و جهت و سیاست و اقتصاد و سیاسی یک جامعه در مسیر رشد و پیشرفت کل جامعه باشد افراد آن جامعه سختی نمی بینند؟ درحال حاضر آیا کسی فردی دارد که وضعیت فعلی احزاب برنامه برد که محصول ترجیح منافع فردی بر منافع ملی توسط نهادهای خاص و گروهی متعدد اما پراکنده و با متکی به تریبونهای از قدرت است در آینده منافع فردی و شخصی سلبانی بعد حتی خود آنان را تأمین می کند؟ و یا کسی شک

خواهد کرد که اگر جهت گیری جامعه به سمت و سوی صحیح هدایت شود و همه در جهت رشد اقتصادی مردم گام برندارد خود ما و بچه های ما بهتر و آسوده تر زندگی می کنیم؟

قرار نیست هیچ کس و هیچ چیز قربانی شود. نه منافع ملی و نه منافع فردی منتهی. آنکه حاکم منافع ملی را در رفاهیت منافع شخصی می کند یک حاکم است و البته بسیار جاه و طامش است که به کسی که منافع فردی خود را در جهت منافع ملی ناخته می گیرد از یک ناان و یا ابله به حساب آوریم چرا که جامعه و مردم را بی اثر کند اما توجیه این رویه نه خود جاه و افراد و اعضای خانواده آنهاست. بهترین راه محسوس کردن این دو خواسته است که نه زندگی و زجر و عذاب برای رسیدن به یک هدف اجتماعی گردد و نه منافع فردی زیاده خواهیها و منافع ملی های نهادهای خاص و در نهانیت خالی شود.

مهم این است که در تولید ملی منافع فردی و شخصی ما و قربانان ما نیز در گرو ترجیح منافع ملی و این خبالت و گریه و فکری است اجازه ندیم خدای به بهانه زبان وارد کردن به جامعه. منافع فردی خود را بر هر چیز مقدم بندارد و مهم این است که این فرهنگ را به پیریم که هیچ چاره ای جز تن دادن به رشد و تولید و کار و تلاش صادقانه و جمعی و حرکت در جهت رشد و پیشرفت و محسوس کردن و محسوس دیدن منافع فردی و شخصی در مسیر و جهت منافع ملی نداریم.

### اجتماعی جدید مطالعه کرد و به واقعیت های نفع نزدیک شد.

اگر در کشورهای دیگر چنین مسائلی اتفاق بیفتد. امری عادی است و دور از انتظار نیست. اما دروغ چنین بزهکارهایی در کشور ما جای سؤال دارد. کشوری با مردم مسلط و انقلاب اسلامی که به راحتی به دمت نیامده است.

شهیدان جوانی هم اکنون در بین ما نیستند و از زیر باران خاک خفته اند. با جان و دل خون خود را جاری ساخته تا بخواهند راحت تر از کتف ما بگذری. عوامل آشوبی. می ملاطفت و بی توجهی به ارزشهای و آرای اسلامی را رفتارها و برخوردهای ناشایست خود باعث ایجاد رعب و وحشت در بین مردم و جامعه می شوند و می خواهند با بابت پلیدی که دارند مردم را نسبت به نظام بدین کنند. اما جای امیدواری است که با وارد شدن پلیس ۱۱۰ نیروهای زحمتکش پلیس به میزان قابل توجهی از شیوع این پدیده جلوگیری کرده اند که جای تقدیر دارد اما در کنار تقویت تلاش این عزیزان لازم است که نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی و قوه قضاییه و همچنین مسؤولان اجرایی نیز با بهره گیری از قوانین جدید و به رسمیت شناختن آن با خلافکاران و با افرادی که قصد ایجاد رعب و وحشت در جامعه دارند. جدیت برخورد کنند تا شاهد ریشه کنی کامل این پدیده زشت در جامعه باشیم.

علی - قرقایی

### نامه به سردبیر

C مهندس رحیمی - امل

نامه شما را به مسئول مجله در قلمرو استان بادم نامور و رسیدگی قرار گیرد. از لطف شماست به مجله خودتان سپاسگزارم. پیشنهادهای شما هم پیشنهادهاست. خوشتر است C طاعتی قلمی شوهرها - شیرها

نامه شما را برای استفاده به دست صدای سبز بسج ارمغانه موقوف باشد.

C یونان - هرنه اصغر

از اطف شما متشکرم. چطور ممکن است مجله در شهر شما توزیع نشود؟ جفا اشتباه می کنید. به هر حال نامه شما را برای رسیدگی راجع به بخش فروش قرار دادیم تا مورد رسیدگی قرار گیرد.

C وحید سرحدی - حسین

حتماً شما هم قبول دارید که رسیدگی به مردم محروم و مشکلات خود ما معنای توجه به مشکلات و معضلات جایی مسلمانان و مسلمانان نیست. ضمن اینکه تا آنجا که من به یاد دارم از بوجه دولت کمکی به مردم افغانستان نشده است تا حتی از مردم مسلمان خودمان ضایع شده باشد.

C نعمت الله گوگند - کندی

شما می توانید با تهیه گزارش و خبر و مطلب از موضوعات مختلف اجتماعی و نیز از شهر و مردم خود توانایی خود را امتحان کنید. نقاشی خواهر شما را به بخش نقاشی تحویل دادم. خواهش این است که از این سلیقه ای را که مردود به سبب تست های مجله است برای فصل بخش ارسال کنید.

C ابوالحسن بدائی - سرباز

برایم نوشته ای که به چه دلیل تیرا نشاند مجله مورد نظر را تهیه کنید؟ اگر در تهیه مجله مشکلی دارید و یا سهمیه شهرتان شما کم است و یا بزرگ تمام می شود و نمی توانید به راحتی مجله را تهیه کنید و یا تیرا نشیریه در شهر شما تکالیف نمی کند حتماً هر نامه بعدی آن را ذکر کنید تا مورد پیگیری قرار گیرد.

C حسین طه - کاشانی

از نامه صمیمی و محبت آمیز شما متشکرم. باور کنید تمام زحمات زیاد است. خود شما در مقدمه این مجله با مقالات مشابه اعتراض خواهید کرد که نیست مجله در حلقه ممکن است. به هر حال از اینکه خوانندگان خوشی چون شما داریم خوشحالیم. موقت باشید.

C محسنه شیخ الاسلامی - نهالی

بند هم به شما هم قلمداد که سیستم آموزش و پرورش ما دارای مشکلات جدی است و کمتر مخرجانی نیازهای واقعی جامعه و بازار کار دارد و شاید یکی از دلایل بی میلی دانش آموزان به تحصیل هم عدم جاذبه و تنوع و شکل آموزش و پرورش فعلی جوان باشد. متأسفانه نغمه های ما هم که به محل در این سیستم شاهد بودیم کمکی به حل مشکل نکرده است.

کسی با استفاده از این سیستم و در این سیستم عالم و کارآمد نمی شود و درس و تحصیل کمکی شایسته به از در آینده نخواهد کرد. به هر حال امیدوارم این مشکلات در آینده کمتر و کمتر شود.

### آنان باشند هم افراد کلاهبردار پیدا می شود که حاضر می شوند حق و حقوق یک کالیس کوبیده را پایمالی بکنند.

چندی قبل گروه هری... جهت اجرای برنامه در روز به استان پوشهر آمد و مسئول تدارکات گروه فردی به نام «پیمان»... از مغازه اصحاب قفسه ای مرگ کشی به نام «پیمان»... که مقدار آن از پول آن را پرداخت و حدود پنجاه هزار تومان آن به همراه اجرت مسودگی کارگر ترسناکی جزو بدی آنها ماند. آنها بعد از اتمام کارشان بلافاصله پوشهر را ترک کردند و من هرچه به تلفن همراهی که به من داده اند تماس می گیرم موقوف به پیدا کردن آنان نمی نمود و حال بعد از چند هفته نتوانی که به ذهن من رسید نوشتن نامه به شما یار تا شاید راه به جایی ببرم.

مشخصات کامل در دفتر مجله مربوط است.

م - پوشهر

### مقابله با بزهکاران. به قوانین و احکام های جدید نیاز دارد

کلیه قایم. سرکشی مسلحانه. سرقت رادیو ضبط از داخل خودروها. آدم کشی آدم ربایی خرید و فروش مواد مخدر. اعتیاد زورگیری رشوه خوری ایجاد رعب و وحشت در جامعه و... از رویارویی هسته های مجاری شان را می توان در صورت حوادث و یا



## یک هفته چند نگاه

محمد سروش

### مصونیت؟!

بازداشت نمایندگان همدان در مجلس شورای اسلامی در هفته گذشته به عنوان رویدادی بی‌سابقه در سالهای اخیر از چنان اهمیت و اولویتی برخوردار بود که بیشترین حجم از فضای رسانهای کشور را به خود اختصاص داد.

حسین قناتیان نماینده همدان در حالی صبح روز سه‌شنبه چهارم دی ماه بازداشت و روانه زندان شد که چند روز پیش از آن شعبه ۳۶ دادگاه تجدیدنظر استان تهران حکم دادگاه بدوی را تأیید کرده بود. دادگاه بدوی که ریاست آن را قاضی دقیق جاهددار بود، با استناد به بخش‌هایی از نقل قول از دستور قضایی در تاریخ ۷۸۹۸۸ وی را به حبس ۱۳ ماه محکوم کرده بود. این حکم در دادگاه تجدیدنظر به ۱۰ ماه تعلیل یافته بود. این دومین حکم قاضی دقیقی است که در یک سال گذشته در فضای سیاسی کشور بازناب داشته است.

وی پیشتر مصطفی تاج‌زاده، معاون سیاسی وزیر کشور، را نیز به حبس و انفصال از خدمت محکوم کرده بود که انفصال آن مورد تأیید دادگاه تجدیدنظر قرار گرفت و به حذف تاج‌زاده از وزارت کشور منجر شد.

بازداشت قناتیان صبح سه‌شنبه و در زمانی اتفاق افتاد که وی فاصله بین منزل خود و مجلس را طی می‌کرد و رئیس مجلس در سفر خارجی بود. گردیش پیش از سفر به عربستان سعودی و در ادامه تلاطمهایی که برای حل موضوع پرونده‌های قضایی چند نماینده مجلس مصروف داشته بود به نوعی اطمینان خاطر رسیده بود که در آیم مسافرت وی اتفاق خاصی از جمله بازداشت و زندانی شدن نمایندگان مجلس واقع نخواهد شد.

نخستین جلسه مجلس شورای اسلامی پس از این رویداد روز چهارشنبه ۵ دی ماه در حالی برگزار شد که موج غلبی از اعتراض و انتقاد نمایندگان مردم در مجلس برانگیخته بود به‌طوری که تمام وقت

مصونیت پارلمانی نمایندگانی که در نظامهای دموکراتیک اصلی به رسمیت شناخته شده می‌باشد؛ در واقع مجموعه تدابیر قانونی است که خانه ملت را برای محافظت از تعرض و در پوشش حمایتی خود قرار می‌دهد.

مجلس در آن روز و تمام حجم صفحات سیاسی روزنامه‌ها در روز پنج‌شنبه به این امر اختصاص یافت.

بازاینهمه مختلف حادثه بازداشت نمایندگان همدان که از فضاوت جایزتری نیز برخوردار است. آنچنان گسترده بود که تا چندین روز موضوع اصلی خبررسانی و گفت و شنودهای رسانه‌های مکتوب کشور این بحث و تبعات و حرولش آن تشکیل می‌داد. پس از طرح اعتراضات مختلف و تذکرات مکرر نمایندگان مجلس در جلسه ۵ دی ماه نسبت به نقض قانون اساسی، تخریب موضع‌گیری رسمی اظهارات نایب رئیس اول مجلس در جلسه علنی بود. دکتر محمد رضا خانی با انتقاد شدید از بازداشت حسین قناتیان گفت:

«توزع حادثه‌ای اتفاق افتاد که در طول تاریخ انقلاب اسلامی سابقه نداشته است و نماینده‌ای به جرم اظهار نظر در صحن علنی مجلس برای کشور و نظامی که مدعی آزادی بیان برای تک تک شهروندان است، دستگیر شده. وقتی جمع راهی به نتیجه نرسید، برای نمایندگان مردم در مجلس راهی جز فریاد کردن و سخن گفتن باقی می‌ماند؟ چرا اینکه به مردم بگوییم چه می‌گذرد راهی دیگر هست؟ چرا اینکه ما هشدار بدیم اظهار بدبینی بلکه شلغارا را به خود بیورود بلکه بدانید در این مسکلت افکار عمومی مردمی هم وجود دارد راهی وجود دارد؟»

رئیس مجلس نیز که در سفر خارجی به سر می‌برد با ارسال پیامی خطاب به نمایندگان مردم ضمن دعوت آنان به صبر و استقامت از وقوع این ماجرا اظهار تأسف نمود. نمایندگان معترض که یک روز سراسر التماس را در دلایع از حقوق اساسی ملت سر کرده بودند در حالی روز چهارشنبه مجلس را ترک می‌کردند که فراکسیون دوم خرداد مجلس برای بررسی موضوع نقض قضایی تشکیل جلسه ویژه نموده بود. این فراکسیون پرتعداد، عصر روز چهارشنبه طی یک نشست اضطراری به بررسی اوضاع و احوالهایی که پیش روی نمایندگان بود پرداخت. حاصل کار بیانیه‌ای بود که بلافاصله چهارشنبه شد انتشار یافت.

در این بیانیه آمده بود:

«چرا می‌بایست علی‌رغم این روشنی و وضوح حقوق نمایندگانی ملت توسط قوه‌ای که خود می‌بایست مظهر پاسداری از قانون اساسی و حقوق



مردم باشد، بی‌محابا و بدون توجه به توالی فاسدی که می‌نویسد بر این گونه حکم راندن باز شود. که بیشتر بوی رفتار سیاسی از آن استشمام می‌گردد. نادیده گرفته شود؟ قناتیان و زندانی شدن وی به خاطر نقضی که طبق قانون برای آن آزادی کامل دارد یک حادثه فردی نیست یک فاجعه سیاسی است.»

در زمانه‌های گذشته که فراکسیون اصلی مجلس تشکیل جلسه داده بود، هیأت دولت نیز در یک نشست فوق‌العاده به بررسی موضوع پرداخت. دولت ایران جلسه پس از شنیدن گزارش معاون حقوقی و پارلمانی رئیس جمهور از وضعیت پیش آمده ضمن تأکید بر ضرورت انتخاب همه روزه‌های سیاسی جامعه از بروز تنش در کشور اعلام کرد:

«هیأت وزیران بر این باور است که اگر انفصال و واقع‌بینی و همه‌جانبه‌نگری بر دستگذاشته حاکم باشد راه‌حلولی منطقی برای مشکلات در عین اینکه رعایت قانون و وظایف قانونی دستگاهها نیز محفوظ بماند و مصالح کلی مورد توجه قرار گیرد یافت می‌شود.» علاوه بر این بیانیه کلی هیأت دولت سه نفر را برای گفتگو با رئیس قوه قضائیه جهت حل مشکل پیش آمده مامور کرد. ترکیب هیأت را معاون حقوقی رئیس جمهور، وزیر دادگستری و وزیر دفاع تشکیل می‌داد. علاوه بر این اقدام رئیس جمهور خود نیز در روز بعد هنگام ملاقات اعضای کمیسیون فرهنگی مجلس با ایشان نسبت به زندانی شدن نماینده همدان اعتراض کرد.

در این میان رئیس قوه قضائیه نیز خود وارد مباحثات پیرامون موضوع شد و طی مباحثاتی در قم ضمن ایجاد تفکیک میان «مصونیت قضایی» و «مصونیت قضایی» گفت: «مصونیت مطرح شده در اصل ۸۶ قانون اساسی از حیث اینکه این مصونیت قضایی است و با شغلی مشخص نیست و با توجه به اینکه در این باره فقط نظیر تفسیری شورای نگهبان قابل قبول است لذا زامانی که شورای نگهبان نظیر این نداده باشد، نقضات از بازداشت و فهم خوششان از قوانین اساسی و غایت استفاده می‌کنند و حکم قضایی صادر می‌کنند.»

هائیس شاهرودی چندی پیش نیز که رئیس جمهور براساس وظیفه مصرح خود در اصل ۱۱۳ قانون اساسی طی نامه‌ای خطاب به دستگاه قضایی از مردم نقض این مصونیت نمایندگان را دستگیر قانون اساسی داده بود. این موضوع را مطرح کرد اما پاسخ



## اجرای حکم زندانی شدن نماینده همدان به دلیل محتوای نطق پیش از دستور او، از آن درجه اهمیت برخوردار بود که در سطوح مختلف رسمی و غیررسمی مقامات و فعالان سیاسی رای واکنش و ادانت

هریک به فراخور جایگاه خود موضع ابراز داشتند. در سطح جامعه مدنی و نیروهای سیاسی نیز موضوع بازداشت حسین لقمانیان بازتاب داشت.

از طیف راست مهندس محمد رضا باقر دیرکل جامعه اسلامی مهندسین ضمن انتقاد از موضع گیری برخی نمایندگان مجلس در برابر قوه قضاییه و با ادعای اینکه نظر عقلانی و قانونی مصوبیت نمایندگان مطلق نیست ابراز عقیده کرد. اتفاق شدن به مصوبیت مطلق پیشی خند برمسالارانه است.

مصوبیت مطلق معنا و نتیجه ای جز استبداد ندارد. حبیب الله عسکروندانی دیرکل جمعیت مؤتلفه نیز در این زمینه اظهار نظر کرد و درباره برخی نمایندگان مجلس گفت: «این معبود انبهای سلطوح بی تجربه و فزون طلب قصد دارند دیکتاتوری اکثریت را به مجلس شورای اسلامی تحمیل کنند.» به عقیده عسکروندانی «از آغاز دوره ششم مجلس شورای اسلامی معبودی از نمایندگان که تجربه هیچ کاری را در نظام جمهوری اسلامی ایران نداشتند در اکثریت متمرکز شدند.»

در جناح مقابل و طیف اصلاح طلب هم سید مصطفی تاجزاده به این موضوع پرداخت و با اشاره به زندانی شدن نماینده همدان گفت: «بعد از سخنرانی خاتمی انتظار انجام برخی اقدامات متنی نبوده و نیست. این هم بخشی از هزینه ای است که اصلاح طلبان برای تحقق آرمان تاریخی ملت ایران میسر به عاکسیت قانون و اقدام به حقوق و آزادیهای شهروندان باید بپردازند.»

حکم حسین لقمانیان در حالی اجرا شده که دادگاه تجدیدنظر تهران حکم زندانی شدن محمد دافتر نماینده بوشر و فاطمه حقیقت جو نماینده تهران را نیز تأیید کرده است. تب و تاب ناشی از اجرای حکم بازداشت یک نماینده مجلس به حدی بود که تقریباً تمام از کان نظام را به واکنش واداشت. حیات رئیس مجلس نیز که اصلی ترین نهاد مدافع حقوق نمایندگان در این خصوص می باشد تحرکات بسیاری را در دستور کار خود قرار داد و همزمان با مذاکره نمایندگان دولت با مقامات دستگاه قضایی طی نامه ای به مقام معلوم رهبری خواستار دخالت ایشان در ماجرا شد.

مجلس همچنین در یک جلسه علنی با حضور نمایندگان دستگاه قضایی و دولت موضوع را به طور شفاف و صریح بررسی کرد.



نیز بحث های حول سیر پیرونده های قضایی نمایندگان مجلس با صدور بیانیه ای اعلام کرد: «بر اساس اصل سوم قانون اساسی نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی همانند احاد ملت قائل به مصوبیت قضایی می باشند و هنگام کار برای قانون مسابری هستند... شایان ذکر است احضار و تعقیب نمایندگان مجلس شورای اسلامی توسط مراجع قضایی

منجر به دوزخ فعلی مجلس شورای اسلامی نبوده و در دوره های قبلی نیز مسوق به سابقه بوده است و مصوبیت مورد ادعای برخی نمایندگان به صورت مطلق متمتھا خلاف قانون اساسی و شرع مقدس اسلام است. بلکه البته معصومین (علیهم السلام) و نبی گرامی اسلام (ص) نیز در روابط خود با دیگران و جامعه قائل به چنین مصوبیتی برای خود نبوده اند.»

در برابر این بیانیه روابط عمومی مجلس نیز بیانیه ای صادر کرد و ضمن مردود خواندن پیشنهادی از محتوای بیانیه دادگستری تهران مجدداً مصوبیت پارلمانی نمایندگان مجلس را اصلی انکار ناپذیر توصیف نمود. علاوه بر سطوح رسمی کشور که

خاتمی این بود که وقتی اصل ۸۶ قانون اساسی به صراحت بر مصوبیت نمایندگان تصریح و تأکید دارد ابهامی وجود ندارد تا نیاز به تفسیر باشد.

در این اصل آمده است: «نمایندگان مجلس در مقام ابائی وظایف نمایندگی در اظهار نظر و رای خود کاملاً آزادند و نمی توان آنها را به سبب نظراتی که در مجلس اظهار کرده اند یا آرای که در مقام ابائی وظایف نمایندگی خود داده اند تعقیب یا توقیف کرد.»

رئیس قوه قضاییه در اظهار نظر اخیر خود به این نکته نیز اشاره داشت که «اگر مجلس عنوان جرم بر آن باز شود مانند توهمین به مسوولی این مساله نمی تواند در چارچوب وظایف نمایندگی قرار گیرد و به هیچ وجه در قوانین جزایی مصوب نظام ما مصوبیت شغلی مانع اجرای وظیفه قضایی و دادگاه در پیگیری و محاکمه با آنچه که خارج از مصوبیت است و عنوان جرم دارد نمی شود.»

از آنجا که در حوالی مباحث مربوط به زندانی شدن نماینده همدان صحبت از تفسیر قانون اساسی توسط شورای نگهبان به میان آمده بود، محمد زیدی عضو این شورا فرصت نماز جمعه تهران را برای طرح بحث معتم شمره و نظر خود را درباره اصل مصوبیت پارلمانی نمایندگان اعلام کرد.

وی که به سبب سمت پیشین خود در دستگاه قضایی تا حدی بیشتر از بقیه به موضوع نزدیک است این گونه اظهار عقیده کرد که: «هندها در اصل ۸۶ قانون اساسی بلکه در سایر مواز دیگر این قانون کلمه مصوبیت نیامده است، براساس قوانینی که مورد تأیید همین مجلس قرار گرفته، اقترا: تعمت و توهمین جرم است و نماینده مجلس در داخل و بنا خارج از آن حق توهمین تحقیر و افترا را ندارد. این مصوبیت را آقایان از کجا آورده اند؟»

یکی دیگر از نهادهای رسمی که به عرصه مباحثات پای گذاشت: دادگستری کل استان تهران بود. روابط عمومی این دادگستری در پاسخ به سخنان مطرح شده پیرامون بازداشت نماینده همدان و

ادامه دارد سبب گریز غلاوه بر اینکه تروریسم در شکل و عنوانی محکوم و مغرور شود راه برای حمله به پایگاههای آنها و قلع و قمع تروریست ها حصور گردد.

سبح جهانی برای مقابله با تروریسم به مراتب گسترده تر و فراگیرتر از اقدام جهانی برای آزادسازی کویت در جنگ خلیج فارس بود. هر چند در جنگ خلیج فارس کشور از جمله چند کشور عربی اقدام به اعزام نیرو به منطقه کردند اما مهار ضدام و پایان دادن به صیوانگی های او نسبت به کویت مساله خالی نبود که امنیت جهان را به خطر اندازد و با قلب آمریکا را نشانه ببرد.

اگرچه حملات موشکی او به تل آویز، حرکتی به پیمانداشانی آسوی رهبر یک کشور عرب بود، اما در صورتی که ضدام در کویت باقی می ماند و این سرزمین کوچک را برای همیشه به عراق ضمیمه می کرد نیز خطر جهانی متوجه دیگر مسایگان نمی شد.

اما تروریسم جلوم گیسیتانی که از سالها قبل از طریق طالبان القاعده بن لادن و ملا عمر در افغانستان شکل گرفته و قدم به صحنه گذارده و چند روز قبل از حادثه شوم ۱۱ سپتامبر دستپاش به خون نامه افشار و مبارزه افغانستان - احمد شاه مسعود - آغشته شد. قرار از مرزها و کشورها عمل کرد و برای خود و اقداماتش حد و مرزی نمی شناسد و به همین دلیل یک روز در قالب چین خا از مسکو سر فرمی آورد و روز دیگر به صورت کشمیرها در مجلس ایالت جامو و کشمیر چهره خود را آشکار می سازد و یا در حمله قبیل یمنی به هندوگران و تروریست ها بیروزی می کند. نهایتاً نیز حادثه ۱۱ سپتامبر در واشنگتن و نیویورک به وقوع می پیوندد و این که تمامی جهان را تحت الشعاع قرار می دهد، مردم آمریکا و بلکه جهانیان را شوکه می کنند، به همین دلیل ضروری است چنین اقداماتی به شدت مهار شود و کانونهای هدایت، سازماندهی و کنترل این گونه حرکتها نابود شوند.

در کنار واکنش مثبت که جهانی بود و از سرکوب و قلع و قمع تروریست ها پشتیبانی می کرد باید به برخی واکنش های منفی نیز اشاره کرد که به مخالفت با آمریکا و جبهه جهانی مبارزه با تروریسم برخاست و در قالب حمایت از مردم افغانستان و تأکید بر این امر که جنایات ۱۱ سپتامبر حق آمریکایی ها بوده و باید آنها را در برابر کره زمین قلع و قمع کرد با تروریست ها همسانا شدند.

الته نیازی به ذکر این موضوع است که معمولاً برای توجیه حمایتها و یا همراهی با طالبان و بنو مسلمان که تأکید می شد که مبارزه با تروریسم باید تحت نظر و هدایت سازمان ملل صورت بگیرد و آمریکا صلاحیت مقابله با تروریسم را ندارد و یا اینکه صهیونیست ها و عوامل موساد به وجود آورده و عاملان تبعارها و اقدامات تروریستی ۱۱ سپتامبر بوده و بن لادن و القاعده نقش در این حوادث نداشته اند.

هر چند فریاد و واکنش منفی این گروه اندک انعکاش چندانی نداشت و نتوانست خطایی به



## جهان در سال ۲۰۰۱

○ در سال ۲۰۰۱ همه چیز تحت تأثیر حوادث ۱۱ سپتامبر آمریکا قرار گرفت

نتایج آن سالها بر جانی خواهد ماند. آنچه در این روز در آمریکا اتفاق افتاد سواخت تحولاتی در جهان گردید که می توانست منجر به بروز تغییرات اساسی گردد و نظم چندینی را حاکم سازد. البته نه به این دلیل که این حادثه چون در آمریکا اتفاق افتاده و اعتبار و ایست آمریکا را از بین برده بلکه به این دلیل که جهانیان را با این واقعیت آشنا ساخت که خطر رشد و توسعه ترور و تروریسم گریبان تمامی آنها را گرفته و زمانی که این آتش فروخته شود همه را از این خواهد برد.

ترور و تروریسم موضوع جدیدی نیست که با حادثه ۱۱ سپتامبر یا به عرصه وجود گذاشته و یا اینکه در آمریکا و علیه آمریکا شکل گرفته باشد. بلکه حادثه ۱۱ سپتامبر نقطه اوج این حرکت ضد انسانی بود.

ممکن است برخی در تحلیل های خود زمانی که همه چیز را سیاه و سفید می بینند و به خوب و بد تقسیم می کنند، به این نتیجه برسند که باید چنین بلایی بر سر آمریکا نیاورد تا آنها دلکی به خود آیند و دست از تعدی به حقوق جهانیان بردارند، ولی اگر واقعیت به تیریه و تحلیل این حوادث بپردازیم این واقعیت آشکار خواهد شد که اگرچه دولت آمریکا ممکن است مستحق چنین مجازاتی باشد ولی در ۱۱ سپتامبر، بیست هدف قرار گرفت و صدمه دید به طوری که در حاله انفعال و فرو ریختن برهه ای دولتی سازمان تجارت جهانی در نیویورک و حمله به ساختمان پنتاگون ایام دهها کشور جهان جان خود را از دست دادند. همین امر می تواند نشان دهنده جهانی بودن این اقدامات تلقی شود.

حادثه ۱۱ سپتامبر دو نوع واکنش مختلف را در پی داشت که شامل واکنش مثبت و منفی می شود. واکنش مثبت که شامل حمایت جهانی و متجمل بین المللی از مبارزه علیه تروریسم می شد و هنوز هم

○ اشاره  
یک سال دیگر از هزاره سوم سپری شد و قدم به سال ۲۰۰۲ میلادی گذاشتیم. سالی که از سوی جورج بوش رئیس جمهور آمریکا سال جنگ و مبارزه فراگیر با تروریسم، نامیده شده است. در حالی که سال ۲۰۰۱ که از سوی رئیس جمهور کشورمان به عنوان سال گفتگوئی استناده نامیده شده و مورد تأیید سازمان ملل نیز قرار گرفته بود، به عوین گفتگو به سال شفق و جاذق تبدیل شد خصوصاً پس از ۱۱ سپتامبر و اقدامات تروریستی در آمریکا که سبب گریزده مبارزه با تروریسم و بی قانونی روند جدیدی یابد و به یک حرکت فراگیر و عظیمی تبدیل شود.

با توجه به آنچه رئیس جمهور آمریکا عنوان کرده و یونامه های که برای مقابله با کشور های متدود و سوتیک مطرح شده به نقل می رهده سال ۲۰۰۲ نیز شایده استوارتر از دیگرها و جنگها در قالب مبارزه با تروریسم باشد.

سال ۲۰۰۱ را هر شرایطی پشت سر گذاشتیم که اگر جبهه جهانی مبارزه با تروریسم به موفقیت هایی در افغانستان رسید و بی هنوز نتوانست تروریسم را در این سرزمین ریشه کن سازد و عوامل اصلی ترور را که ملا محمد عمر و بن لادن هستند به هلاکت برساند و یا بازداشت کند. است در سال ۲۰۰۲ باید این جبهه جهانی توجه خود را مصروف منطقی سازد که تروریست ها در آنها ریشه دوانیده و فداخته آفرینی کرده و با به صورت کماندوهای حملون و اهداف عملیات در انتظار دولت فرمان حمله به سر می روند. از این مناطق می توان عراق، سومالی، سودان، لبنان، یمن، چین و کشمیر را نام برد که پس از افغانستان کانونهای اصلی تروریسم به بشمار می روند.

○ حادثه ۱۱ سپتامبر  
به جرات می توان گفت حادثه ای که در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در واشنگتن و نیویورک اتفاق افتاد مهم ترین حادثه در هزاره سوم می باشد که آثار و



ازدحامات و برنامه‌های جبهه جهانی مبارزه با تروریسم وارد می‌شود. اما این وضعیت را آشکار ساخت که مدعیان در حدیث و مخالفت با آمریکا حاضرند. افق‌ها را ناپدید می‌کنند و برای پامال کردن حقی طرف پائل را بگیرند. زیرا جنایات آمریکا در گوشه و کنار جهان از جمله ویتنام امری است که هیچ ارتباطی به تروریسم کور و بی‌هدف بین‌لایح و القاعده ندارد و نمی‌توان و نباید آنها را در یک راستا قرار داد.

البته آنچه در واشنگتن و نیویورک اتفاق افتاد بهانه‌ای شد تا حرکت اصولی و فراگیری برای سروسامان دادن به اوضاع افغانستان فلسطین کشورهای منفره و سرکش و نهایتاً به اجرا درآمدن طرح‌ها در جهت نظم نوین جهانی که پس از ریاست جمهوری جورج بوش پدر مسکوت مانده بود. آغاز شود که از اولین مستوره‌های آن برخورد ریشه‌ای با گروه‌های تروریستی در اقصی نقاط جهان از طریق بازداشت عوامل مسدود کردن حمایت‌های بانکی و بازجویی از آنها می‌باشد. این وضعیت ادامه خواهد یافت زیرا آمریکا و جبهه جهانی ضروری‌ست هنوز نتوانسته‌اند به اهداف خود عمل عمل بپوشانند.

آمریکا پیش از آغاز فعالیت مشترک در افغانستان دو فهرست منتشر کرد که شامل احزاب گروه‌ها و افرادی می‌شد که متهم به دست داشتن در اقدامات تروریستی می‌شدند.

در همین راستا آمریکا فشارهای را به برخی از کشورهای که ادعا می‌شد با این سازمان‌ها و گروه‌ها ارتباط دارند و یا به این افراد پناه داده‌اند، وارد کرد که از جمله آنها باید به سوریه، لبنان، ایران، عراق و یمن اشاره کرد.

اولین سال پس از سال ۲۰۰۰ را باید سال دگرگونی و تحول در جهان و سالی به حساب آورد که در آن مبارزه جهانی و فراگیر علیه تروریسم آغاز شده و انتظار می‌رود ادامه یابد.

## ○ پیوند اوضاع در افغانستان

افغانستان دقیقاً از سال ۱۹۷۳ که محمد ظاهرشاه با کودتای داوودخان سرنگون شد و به حالت تبعید در رم به زندگی پراخت تا مقطع کنونی با جنگ، کشمکش و فروری همراه بود.

هرچند در فاصله سالهای که داوودخان در این کشور قدرت را داشت و سیاست گرایش به سکور تا فزینی گرفته بود آرایش نسبی بر کشور حاکم بود اما با روی کار آمدن کمونیست‌ها و در پی آن هجوم ارتش سرخ به این کشور، دور چندی از جنگ و خونریزی آغاز شد که در سالهای که طالبان قدرت را در افغانستان در دست گرفت از مرزهای این کشور فراتر رفته به‌طوری که افغانستان به کانون اصلی تروریسم در جهان تبدیل شد و صلح و امنیت را در جهان تهدید می‌کرد.

هرچند پاکستان که به‌دوره آورنده طالبان بود و امارات و عربستان از این رژیم حمایت و پشتیبانی می‌کردند، ولی به دلیل قدرت ملی و سیاسی اسامه بن‌لادن - میلایر سعودی - که در این سرزمین سکونت کرده و از طریق القاعده جهان را به چالش فراخوانده بود، تروریسمی که از افغانستان هدایت

## ○ با تلاشهای جامعه جهانی، صلح به افغانستان بازگشت و دولت فراگیر به قدرت رسید



می‌شد، سرانجام جهان را دربر گرفت که حادثه ۱۱ سپتامبر از جمله آثار آن بود. در داخل این کشور، طالبان از زمانی که کابل را اشغال کرد همواره با یک مشکل مواجه بود و آن همانا احمد شاه مسعود و حضور قدرتشند او در جزه پنج شیر بود.

احمد شاه مسعود با وجود فراز تمامی سران جبهه متحد شمال که به ایران، پاکستان، ازبکستان و ترکیه سکونت کرده بودند، تنها کارکن ملاتوف را در افغانستان علیه طالبان هدایت می‌کرد و تلاش بود طرح‌ها و برنامه‌های آنها را خنثی سازند، به همین دلیل وجود او و کانونی که او در دره پنج شیر روشن نگه داشته بود خاری در چشم طالبان، القاعده و ملاعمر بن‌لادن به‌شمار می‌رفت، زیرا طالبان نواننده بود در پی مبارزه با برخی از شرکتهای نفتی غربی، رضایت آنها را برای احداث خط لوله نفت و گاز از طریق این کشور و پاکستان به باقی‌مانده جلب کند. تاقت و گلاز خیز را به بازارهای جهانی برساند.

تنها کارکن مخالفت که ملایر به سر راه طالبان بود احمد شاه مسعود و دره پنج شیر بود به همین دلیل آنها فرصت برآمدند به طریق ممکن او را سر راه برادران به حیثیت خاتمه دهند، در همین جهت بود که چندین از عوامل بن‌لادن به عنوان خبرنگار راهی مقر احمد شاه مسعود شدند و او را به شهادت رساندند.

این حادثه چند روز قبل از مافرای اردوستانی نیویورک و واشنگتن روی داد و چون حوادث ۱۱ سپتامبر ابعاد وسیع تری داشت، ترور مسعود تحت‌الشعاع قرار گرفت، حال که افغانستان از تسلط طالبان و بن‌لادن خلاصی یافته، اهمیت و موقعیت او مشخص می‌شود.

البته همین حادثه و ماجرای ۱۱ سپتامبر زمینه‌ساز آزادی افغانستان و نابودی طالبان گردید، در تحقق این امر خواست مردم افغانستان نقش به‌سزایی داشت و آنها نتوانستند با کمک جهان راه را برای سقوط طالبان هموار سازند.

طنی سالهایی که از روی کار آمدن طالبان در افغانستان می‌گذشت، کرسیهای این کشور در سازمانها و معارج بین‌المللی از جمله سازمان ملل، داختر دولت جهانی بود که پس از سقوط مزارشریف به جبهه متحد شمال، تغییر نام داده بود و تنها نقطه قدرت این دولت در سرانجام افغانستان، مقاومت و مبارزات احمد شاه مسعود بود که در دره پنج شیر صورت می‌گرفت.

از سوی دیگر طالبان که به دنبال کسب مشروعیت بین‌المللی بود در تلاش بود اوضاع را تغییر دهد و از سوی کشورهای جهان به رسمیت شناخته شود؛ زیرا مسدود بودن به شتابانی پاکستان، امارات و عربستان، آنها را واجد اعتباری نمی‌کرد. ماجرای ۱۱ سپتامبر نقطه پلینی در دوران طالبان بود. این گروه که افغانستان را به کانون اصلی تروریسم جهانی تبدیل کرد بود در مقابل حملات آمریکا و انگلیس و القاعده با مقاومت نابود و فروپاشید.

آنچه جانب توجه است اینکه قبل از آغاز عملیات نظامی، زمینه برای دوران پس از طالبان مهیا گردید و درباره دولت آینده این کشور هفتگویی صورت گرفت. به‌طوری که بار دیگر مساله محمد ظاهر مطرح شد و مورد توجه قرار گرفت، آمریکا مایل بود وضعیت افغانستان پس از سقوط طالبان مشابه وضعیت عراق پس از جنگ خلیج فارس بشود. به همین دلیل ابتلاقی از جنبه‌های مخالف طالبان تشکیل داد و با پامالهای بی‌دری مواضع طالبان، راه را برای آنها هموار کرد.

در نهایت طنی اجباری شد و «بن‌الاحزاب و گروه‌های شرکت‌کننده درباره ترکیب دولت موقت به توافق رسیدند که طنی آن حامد کرزایی به نخست‌وزیری برگزیده شد. قرار گرفت این دولت به مدت شش ماه قدرت را در دست داشته باشد، در همین حال درباره استقرار نیروهای خارجی پسندار صلح توافق شد و قرار شد فرماندهی این نیروها به‌دوره انگلیسی‌ها باشد.

دو مساله اساسی بر سر راه دولت موقت افغانستان قرار دارد که شامل خلع سلاح گروه‌های شبه‌نظامی و بازسازی این کشور می‌باشد. اگر گروه‌های خلع سلاح نشود، راه برای جنگ و درگیری گشوده خواهد شد؛ ولی تا آخرین روزهای سال ۲۰۰۱ با وجود ابدان که به صورت گرفت، آمریکا و متحانش موفق به بازداشت و مستگیری ملاعمر بن‌لادن نشدند.

## ○ فلسطین و اسرائیل

بحران فلسطین را می‌توان ریشه‌دارترین بحران از خاورمیانه به حساب آورد که برخی معتقدند آنچه منجر به شکل‌گیری تروریسم در این منطقه شده ناشی از مساله فلسطین و اختلافات اعراب و اسرائیل بوده است.

با روی کار آمدن شایون در اسرائیل و به تعلیق در آمدن مذاکرات صلح، اوضاع به مراتب حادتر شد و درگیریهایی یافت به‌طوری که برتنی اسرائیل بارها به مناطق تحت کنترل عراقات حمله‌ور گردید و بخش‌هایی از آن را به اشغال خود درآورد.

مردم جواهرده می‌گویند

## سخنانی که شنیدن دارد

مردم جواهرده در تابستان با کمبود آب و در زمستان با مشکل مسدود شدن جاده روبرو هستند



روستای جواهرده در ۲۶ کیلومتری واسر و در دامنه کوه‌های پیررف «اسمالوس» واقع شده است

● نیمه عکس و گزارش  
علی خاوند

● نقلیه: سینا محمد شهبازی  
● تلفن: سرویس گزارش: ۳۳۶۶۳۵



نوجه مرا به خود جلب می‌کند. با خوشحالی به جاده فرعی می‌پیچم و سعی می‌کنم با نگاه کردن به درختان سر به فلک کشیده اشتیاق خود را برای دیدن این بیلاقی مستی کنترل کنم.

در دو سوی جاده درختان با برگ‌های رنگارنگ خیز از فرا رسیدن پاییز می‌دهند و چند کیلومتر جلوتر رودخانه خروشان در کنار جاده نمایان می‌شود و من با دیدن چند روستایی که پای پلانه از جاده پایین می‌آیند، بی‌درنگ خودرو را متوقف کرده و پیاده می‌شوم...

● سلام. خدا فوت. اسم این رودخانه چه؟  
● سلام. خدا فوت. بسم این رودخانه باصفا، اسش «صفا رود» به راستی نام رودخانه با شکل و شمایش صفتی دارد. آبی به صورت خود می‌زنم و دوباره حرکت آغاز می‌شود.

در طول مسیر با افزایش ارتفاع به تدریج نوع پوشش گیاهی نیز تغییر پیدا می‌کند و کم‌کم از تراکم درختان کاسته می‌شود. به نحوی که در نزدیکی جواهرده زمینها کاملاً از پوشش جنگل خارج شده و به چمنزار و بوته‌زار تغییر شکل می‌دهد و دقیقاً از همین نقطه در دامنه کوه‌های پیررف «اسمالوس» روستای بیلاقی یا تنایی وصف‌ناشدنی خودنمایی می‌کند.

از دور که نگاه می‌کنم، تا چشم کار می‌کند سلف تپه‌ای متنازل روستاییان از لایه لای درختان بیرون زده است و پشت تمام این زیبایی‌ها، کوه‌هایی زیباتر با مخفی از سبزی و شادابی گویی برای حفاظت از این «جواهر»



دست هر دست هم گذاشته‌اند. به داخل روستا که می‌آیم گذارم. از نخستین برخورد نگاه معنی‌دار روستاییان مرا می‌گذرد و قابل حضورم را جویا می‌شوند و بلاخره جوانی پر نشاط با لحنی شیرین می‌گوید:

تستونی به این بیلاقی از منتهی‌الیه غربی شهر واسر به گیلان منتقل می‌شود.

در طول مسیر به چرواب مختلف روستاییان دیدم به مردمی زیبایی‌های طبیعی که دارد و به مردم بافضیلت و تا به خود می‌آیم تابلوی روستای «جواهرده» که در میان بوته‌های تشنگ پنهان شده

### ● نکته‌های شادرسید!

حسناً بر اساس گزارشهای اعلام شده شنیده‌ام که پس از وقوع ۱۱ سپتامبر تا نیمه آورام جاری نزدیک دویست هزار تخت شب در هتل‌های سراسر کشور لغو شده و بیش از ۸۰ میلیارد ریال ضرر مستقیم ناشی از لغو پروازهای خارجی، هتل‌داران و ۳۰ میلیارد ریال ضرر نیز به آژانس‌های مسافرتی کشور وارد آمده است.

ما هم برای اینکه نوجه‌ها را به سوی این صنعت - که اکنون دیگر به آن باید به دید صنعت بهران زده نگریست - جلب کنیم از این نامه‌ها و گزارش‌های ارسالی زیبایی شما که به بخش خودتان (سرویس گزارش) ارسال کرده‌اید. گزارشی را که مربوط به ورود مردم روستای خاطره‌انگیز جواهرده بود انتخاب کردیم و امیدواریم علاوه بر جلب رضایت شما خوانندگان گرامی در تلاش علی که برای نجات صنعت بهران زده جهنگرفی آغاز شده سپیم باشیم.

● سرویس گزارش

### ● واسر - جواهرده

از واسر به سوی جواهرده به راه می‌افتیم این روستا در ۲۶ کیلومتری واسر واقع شده است و مسیر





محل در مدرسه روستای جواهرده

بیلاقی جواهرده مدرسه ندارد و دانش آموزان باید برای تحصیل به روستاهای اطراف بروند!

### □ به جواهرده خوش آمدی!

جواهرده روستایی است که در هر چهار فصل سال دیدنی است، اما فصل تابستان به دلیل برخورداری از آب و هوای خنک و در فصل زمستان به خاطر کوهسارهای پربرف اطرافش که زیبایی چشمگیری به روستا می‌دهد، بیشتر می‌تواند میزبان گردشگران خارجی و ایرانی باشد.

مردم بومی این منطقه هم از صفا و صمیمیت طبیعت نشینان ابرت برده‌اند و با لهدی شیرین که ترکیبی از لهدیهای فارسی، گیلکی و مازندرانی است گویش خود را با دیگر مناطق استان مازندران متمایز

### □ جواهرده مدرسه ندارد!

دکتر کاکیان در ارتباط با امکانات تحصیلی جواهرده می‌گوید: متأسفانه این روستا مدرسه‌ای ندارد و دانش آموزان باید برای تحصیل به روستاهای اطراف بروند. این در حالی است که جواهرده در دوران قبل از انقلاب بیست اسکای خانه و بسیاری از مفاصلی از رشد حکومتی و جهنگ‌دان خارجی برای استفاده از امکانات تفریحی آن به جواهرده می‌آمدند اما امروز بیست اسکای این روستا تعطیل شده و رفت و آمد از روی سابق را ندارد. او ادامه می‌دهد: این بیلاقی حتی جاده سالم و بی‌دردی ندارد و به محض آغاز فصل بارندگی تنها راه آسفالت راسر به جواهرده زیر مسدود شده و روستاییان حتی برای تردهای ضروری هم با مشکل روبرو می‌شوند.

نقشه در صفحه ۲۷



### ساختنی یا بشماره!!

شما خوانندگان گرامی که علاقه‌مند هستید گزارشی از روستا یا منطقه‌تان در مجله خردتان و به نام خردتان چاپ شود، قبل از تهیه گزارش یا ماضی بگیرید و با اینکه گزارشی از نقاط دهنی، کسودها و سوره‌های جانبی [هر چند کوتاه] به همراه عکس رنگی تهیه کنید و به بخش گزارشی ارسال کنید تا ضمن شرکت در مسابقه دریافت جوایز ویژه به عنوان بهترین گزارش‌خبر عکس را برای دریافت ارزناط با یک حوصله‌ان عزیزمان اعطای کرده باشید. اما دو نکته ضروری را به خاطر بسپارید: ۱- شماره تلفنی تر استیانی نامه برای ما بنویسید تا در مواقع ضروری با شما تماس بگیریم. ۲- عکس رنگی خردتان را برای ما ارسال کنید تا به همراه مطلب شما چاپ شود. چشم انتظار نامه‌های زیبای شما هستیم □ سرویس گزارشی

منطقه در دهن خود دارد و در ارتباط با قدمت تاریخی جواهرده می‌گوید: روستای ما جزو پناهگاههای میرزا کوچک خان بوده و اعضای نهضت جنگل برای گرفتن کمک‌های مردمی به این منطقه می‌آمدند. خرد میرزا کوچک‌خان هم چندین بار به این روستا آمده است و بسیاری از افراد مسن جواهرده از ملاقات با او به عنوان یک ملاقات تاریخی و به یادمانی نام می‌برند. او در ارتباط با جمعیت این روستا عنوان می‌کند: این منطقه به دلیل بیلاقی بودن جمعیت مغربی (این ۲۰۰ هزار نفر) را در خود جای می‌دهد و بیشتر ساکنانش به دامداری سنتی (گله‌داری) و کشاورزی اشتغال دارند و از بهترین محصولاتش می‌توان به فندق، گردو، سیب زمینی و به سبب درختی اشاره کرد، آلبت متاع دستی کار صله چادر شب گلیم، جراب پشمی، قابچره و ... و پاروهای گیاهی از صله گل گوزبان هم جزو با ارزشترین سوغات این بیلاقی محسوب می‌شوند اما...

می‌کند. اما چشم توازن از همه چیز نوع پرورش محلی بیشتر ساکنان این منطقه است که زیبایی رنگ را در دل خود دارد. ویژه لباسهای سنتی و محلی باتوان منطقه که از یک کلاه پرلکه دوزی شده روسری توری، پیراهن یا آستین‌های گشاد و دامن پرچین و رنگ تشکیل شده است، یا خود می‌گویم حضور زنان روستایی با این لباسها به هر جایی چه شگرف می‌دهد.

البته تاکید بر رعایت چنین پوششی خود ارزش گذاری به سنت‌ها و پایداری به آداب نیاکان را به دنبال دارد. برای آشنایی بیشتر با امکانات این بیلاقی از ریش سلیندا سوال می‌کنم و آنها مرا به دکتر «کاکیان» (لوشنگ) معرفی می‌کنند و من بعد از کمی پرس و جو با او آشنایی شوم.

### □ جواهرده پناهگاه میرزا کوچک خان

دکتر کاکیان اطلاعات بسیاری از تاریخ و فرهنگ

دویست هزار کیلو موبایل!



رسیدن به رشد مناسب اقتصادی و بهبودی مردم از امکانات گسترده موبایل یکی از آرزوهای سالی که متناوباً دولتها به حق سالوست در برپایی سخت در تلاشند و این روزها در اولین ساعات سال دوم از هزاره سوم میلادی سرعت گسترش این تکنولوژی مادی به چایی رسیده که حتی مدس زدن نوع زندگی بشر در حد سال آینده مشهود شده است. اما در اصل این تصویر در حقیقت پردازی است که پیش روی لفظ تعدادی از کشورهای جهان که جمعیت پندانی هم ندارند آویخته شده و درحالی که در گوشه‌ای از جهان عده‌ای برای ملاقات با خوشنودان خود در آن‌سوی کره لفظ با فشار یک دکمه صدا و تصویر یکدیگر را دریافت می‌کنند در گوشه‌ای دیگر اعضای خانواده‌ها برای ملاقات نزدیکانشان در ده بالا سوار بر اسب و استر، ساعتها در راه می‌مانند!

و به این ترتیب یکی از حساسترین مراحل زندگی بشر در این روزها چگونگی برخاستن از پشت‌استر و آستر و تکیه زدن بر سندسالیست که در میزهای دوروبری آنها صحنه‌ها را به هر ای جهان را که بخواد به آلمان نشان خواهند داد که در اصطلاح کارشناسان «دوسه و رشد اقتصادی» نام گرفته است. و ایران در این عرصه فرصت در صیانه راه قرار گرفته کشوری با پیشه‌های فراوان که از صد سال پیش اسب و استر را نقش عده‌ای در اقتصاد آن نداشتند و امروز هم در تلاشند با تکنولوژیک و انفورماتیک را جایگزین آنها کنند. تلاشی که نتایج بسیاری به همراه آورده اما در فضاهای نیز نتایج نامطلوبه صنعت‌ظنی و گلفی غرق شدن در جلال و جبروت تکنولوژی آن را از مسیر صحیح خود بسیار به سیراه برده است.

اکنون در ابتدای سال ۲۰۰۲ میلادی چند سالیست که یکی از ملاحظاتی آن‌سوی به کشور ما راه یافته و به سرعت جایی

بسیار پیش از آنکه یافتن بود در جامعه برای خود یافته است و ظن هم‌اکنون پس از آنکه بازارهای اروپا و آمریکا را تسخیر کرده مدتی است بازار ایران را نیز به شدت تحت تأثیر قرار داده و همه گیر شده است و پس از سالها انقباض از کجاست بازنایب خلأهای این وسیله گشته اند و شیدایم که کم‌کم در ذهن ایرانیان خلأیی نقش همراه به عنوان جزء پذیرفته شده و جدانشدنی اولین پدیده جای گرفته و پس از اعتراضها در روزهای اول این روزها کسی شکایتی از این وسیله ندارد. این البته اتفاقی است که در ظاهر اتفاق که باید آن‌سوی برده را نیز دید با بداهت حقیقت آنچه به نام توسعه اقتصادی و دستیابی به امکانات تکنولوژی روز در کشور حوال ابراست چیست.

آخرین اطلاعاتی که از شرکت مخابرات به بیرون راه یافته حکایت از آن دارد که از ابتدای سال جاری تا آخرین روز آبان ماه دویست و سی هزار کیلوگرم گوشی تلفن همراه به داخل کشور وارد شده و در برای یکصد و هشتاد میلارد ریال از آن خارج شده است. و جالبتر آنکه این حجم اعجاب آور گوشی تلفن همراه به دست تاجیکوچیان سخت‌گوشی وارد کشور شده که به دلیل هزینه عرقه بالای واردات گوشی تلفن همراه حاضر نیست این کالا را از راههای قانونی و با پرداخت حقوق و عوارض گمرکی به داخل کشور بیاورند.

آن‌سوی دیگر بخش بزرگی از صنعت کشور نیز دست به کار تولید گوشی تلفن همراه شده و هواکتون بخشی از وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح که تولید لوازم الکترونیکی در کشور را بر دوش دارد انحصار تولید این محصول را اختیار

○ «فروردین تا آبان اسان ۸۰۰ موبایل و سیال گوشی تلفن همراه به داخل کشور قاچاق شده و «کمیت کارشناسی صنعت الکترونیک» نیز تولید گوشی تلفن همراه در ایران را به حدود ۱۰۰ هزار

گرفته است و این درحالیست که دکتیم کارشناسی بررسی وضعیت صنعت الکترونیک در ایران «لیست شام شده گوشی تلفن همراه ساخت داخل را در شرایط واقعی و با برآیند گرفتن تعرفه‌های گمرکی مصطفی برای رفقای خارجی بیشتر از هزینه شام شده واردات این محصول می‌ماند و در نهایت این کمیت تولید تلفن همراه در کشور را به دلیل عدم برخورداری مراکز تولید از فن‌آوری روز به صرفه تشخیص ندادند.

به این ترتیب ایران نور آد دستیابی به رشد اقتصادی یک گام دیگر نیز از مسیر به خارج برداشته است و در راهی که بسیاری از ایرانیان هنوز از امکانات اولیه یک زندگی ساده محسوب می‌دانند. عده‌ای دیگر دویست هزار کیلو گوشی تلفن همراه را به ارزش ۸۰۰ میلیارد تومان از هم از دلالان قاچاق به کشور وارد می‌کنند و کارخانجات سازنده داخلی نیز در جایی که به ظاهر هیچ رفیقی در بازار داخل طالب خود نیستند به تولید همین محصول با قیمتی خیلی پایین رقابت با متاسب خارجی مشغولند و شرکت مخابرات به این هم اکتفا نکرده و این روزها مشغول تثبیت نام برای تلفن‌های تصویری است تا آنان که در نقاط دوربست استثنای معروف فرزانگان در زیر چتر باسواد می‌شوند آنکه که خواسته عده‌ای اعتراض خود را به گوشی موبایل نداشتند در پایتخت برسانند چهره این برنامهریزان وزیران را نیز ببیند!

سال گذشته صنعتی که در ده سال ۸۰۰ به مجلس تقدیم شد بسیاری از جوانان خوشحال بودند و منتظر. چرا که در یکی از بخشهای رایجه بودجه به آبان اجازه داده می‌شد با پرداخت مبالغی از رتبه به خدمت سربازی معاف شوند و در سال زودتر به مشربان بازار کار و زندگی ملحق گردند اما این طرحی سال این انتظار به ثمر نرسید و در تکتک شیع از ایرانی این عده از آنچه مشترک بود.

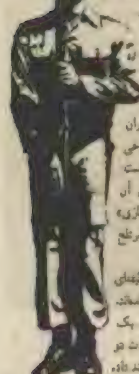
دست خدمت سربازی معاف می‌شوند و فرزانان خانواده‌هایی که قدرت مالی آنها اجازه پرداخت مبالغ مورد نظر را از آن‌ها می‌گرفت تنها به دلیل بیه مالی ضعیفتر نباید برای مدت دو سال در گذار نیروهای نظامی خدمت می‌کردند.

این روزها پس از گذشت ده یکسال از ترقی روند فروش خدمت سربازی و با توجه به انتظارات و خواست سبب جوان عده‌ای از نمایندگان مجلس، طرحی را در یکی از کمیسیونها در دست بررسی گرفته‌اند که با اجرای آن ضمن احمای «طرح خرید سرباز» دو مشکل فوق نیز به نوبی مرتفع شده است.

براساس این طرح سربازان نظامی که مدت خدمت عینی خود را گذرانده در ازای گرفتن حقوق از طرف یک خریدار خدمت سربازی برای مدت دو سال دیگر به خدمت خواهند داد.

○ «سرباز جایگزین» هم اشتغال ایجاد خواهد کرد، هم اقتصاد را رونق خواهد داد و هم عده‌ای را از خدمت سربازی معاف می‌کند

به این ترتیب با ادامه خدمت سربازی که مدت خدمت عینی ایشان به پایان رسیده است هم اعتراض ستاد مشترک نیروهای مسلح جواب داده خواهد شد و حجم فعلی سربازان و طبقه مطلق می‌شود و هم در شرایط ناگوار اقتصادی امروز که آمار بیکاری همچنان خیلی رطم شام فرها و شعارها رو به افزایش است و از ۱۳ تا ۲۰ درصد نیروی آماده به کار را گرفتار کرده نوعی فرایند تقسیم ثروت و اشتغال‌زایی ایجاد شود زیرا دو صورتی که ترخهای گذشته برای فروش سربازی فرایط









بازتاب

## من هم جوان هستم

برخی بزرگ در سیهام سلیکوی می‌کند. فردی که تمام وجود را تسخیر کرده و یک لحظه از من جدا نمی‌شود. فردی من است که مردم ما هنوز این انقلاب و ارزشهای بی‌برگ را ترک نکردند. جوانهایی ما هنوز ترک نکرده‌اند این انقلاب چگونه دست آمد چه کسانی برای این انقلاب خون دل خورده‌اند و خون باخته‌اند. اگر فردی بسیاری از جوانان این ملت شخص کشی و از آنها در مورد شهید هست شهید دلقایی شهید گلو شهید شمع زاده شهید زین العبدین و... سؤال کنی چیزی از کسی می‌داند ولی اگر نام یکی از این خوانده‌های سلیکون آسوی آب را از آنها بخواهی بی‌گرفتی کامل او را برایت خواهد گفت. تل ما بیشتر از این می‌سوزد که سیهام هزار شهید این کشور در اطاعت از دین عالم میایند ایره شدند و به شهادت رسیدند و امروز برخی سعی دارند همه این ارزشها را کم‌ریگ کنند. چندی قبل می‌خواستی ناشییم. پیکر پاک شهید آمده بودند تا از میزان قدقده بعضی مسؤولان و مردم در مورد آنچه غیر ضروری و مفسدانه است بکاوه. آمده بودند تا ما را در مقابل شیخون فرهنگی تشن بینار سازند صداهای پرستی سیه سرخ هاشق از سرزمین عشق و شهادت آمده بودند تا به ما بگویند کمال اسان در چیست.

هر بار که این پرستوهای عشق مانند پاران رحمت الهی بر ما نازل می‌شوند و از ما گذر می‌کنند پانهای سنگی و یلندی به ما می‌دهند و وجدان ما را می‌پروانند. تعبیر چهوه داده تا در روزگار حین نیز مسلمان در قدرت خویش پایدار باشد.

«آنانراالله اصطفی» که از گفته دیر پیده هزار جهره سیاهان آگاه بود خطر را

## جهاد فرهنگی

السلطان که ۳۰ سال به عنوان فرمانروایی بر طبق اسطهوان پروردی سرانگه کرد و حیات داشتند در پی پیروی مردم و انجمنهای ملی که اندیشه مشروطه را در سر می‌پروراندند تعبیر چهوه داده تا در روزگار حین نیز مسلمان در قدرت خویش پایدار باشد.

«آنانراالله اصطفی» که از گفته دیر پیده هزار جهره سیاهان آگاه بود خطر را

## هشیاری در برابر نفوذ افکار پلید

انگلیس برای گسترش سلطه خود بر ایران و بهر دوری از جامع اقتصادی آن مسیو ترهای مسیحی را به متفقه حزب گسل داشته بود. آیتالله سید عبدالعزیز معتمد عالمی حلیا گستر بود و با توجه عقلی که به مسائل اجتماعی و فرهنگی ایران اسلامی داشت این عقل انگلیس را برده‌بایی کرده و فرمان اخراج سفارت مسیحی را صادر کرده همین سفر داد تا کتب گمراه‌کننده آنان جمع‌آوری شده و از بین برود.

این فرمان از طرف معتمد ملنر آیتالله لاری برای دولت بریتانیا گران آمد چه با این کار قدرت و روحانیت تبعه و عشق رهبری آنان در جامعه بیشتر ناپدید شد و مردم خداپرست فارس که سکندار و ناخدا کشی انقلاب یعنی ملنر معتمد رهبری مراجعه می‌کنیم و در رکاب ایشان گام می‌چینیم مردم گونه اغوا شده بودند و تحت تأثیر تبلیغات سفلی دول و گرناها و مکر و حیلدهای متعدد دانشسازان و بی‌فان را از گرفته بودند و نظایه معزوی شده بودند.

هسن مردم با امام حسن (ع) بیعت می‌کنند و در جنگ با معاویه امام حسن (ع) را باری نمی‌کنند و امام معاویه به پیشانی صلح می‌شود و وقتی بعدها ملنر صلح را از امام حسن (ع) پرسیدند ایشان فرمودند: «اگر حکومت را تسلیم معاویه کردم به این خاطر بود که هیچ باوری نداشتم اگر باوری داشتم شب و روز با معاویه می‌جنگیدم»

و از یک طرف امام حسین (ع) را برای پیروش حکومت دعوت به کوفه می‌کنند و از طرف دیگر در کربلا جلو امام صف می‌کشند.

مردم من این است که هسن علی فر تهافت»

نکیم این همه بد در حق مولا نکیم

کوفیان خرچه که کردند پیدای ما نکیم

حال وظیفه‌ای پس بزرگ بر گردن داریم باید جوابگوی خون بسیاری از شهدایانیم و باید تست کنیم تست به دست هم داده با کسانی که چشم بیند این انقلاب را ندارند چشم بیند همسگی بین این مردم را ندارند مبارزه کنیم و اگر ساکت بنشینیم و هیچ نگوئیم حق سگی را که بر گردن ماست ادا نکرده‌ایم.

O فاطمه زالی زاده

در زمان سید معاهد آیتالله سید عبدالعزیز لاری حکومت به دست غاصبان قاجار بود. کوهی که با این انقلاب تبعه مخصوص امامان معصوم (ع) و از این جهت متعلق به مللهای جامع ان شرایط است.

خانه سید لاری و گروههای اطراف تنها پانزده سید مسجده گرفتند. آنان دفاع از مال و جان و ناموس خود را از وی می‌خواستند.

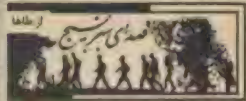
دلاور لاری خون خشکیده در پیکر اجتماع راه اعجاز قرآن و آیات جهاد مبارزه با مستکبران در رگها جاری ساختند. سید لاری از خطر راه بر سرگلاخ آگاه بود ولی وظیفه خود می‌دانست تا مردم را بجا نهد. او رهبری مردم را برعهده گرفت و برای مللهای با زورگویی استبداد گروخی را کشت و باطن و چین فتاده

«واجب است تباه طغیان آفرین قاجار به به دولت حقه اسلامی»

رزمندگان لاری سپاه سحر را بنا و مار کردند. عدوی را کشتند و جمعی را اسیر کردند و اموال حاکمان دست‌نشانده را ضایعه کردند. بدین ترتیب باستاند معاهد و قلیه باستاند مردم تسبیحه فارس را از زیر بیرغ زورمداران زوربست و مروجان فرهنگ آستان و انحطاط راهی داد و آنان قضا و محرمات را از جامعه خود زدودند.

مقلبه با ناخداهای فرهنگی و تهاجمات و شیخون فرهنگی در هر دروازه در این کشور ریشه‌های دیرینه دارد که اهمیت آن را سادانگار است.





## اسیر زانی دکتر نجیب المصینی از جنگ مران علیه ایران اسلامی می نویسد

قسم دوم و آخر

در این بیان، تعدادی از اسرای  
مجرور ایرانی را نزد ما آوردند، در میان اسرا  
یک بسیجی ۲۶ ساله بود که یک سرباز و سرباز او  
را با خود آورده بودند، این اسیر و اثار اصابت ترکش  
به سرش و شش و حواس خود را از دست داده بود.  
تعجب کردم چطور یک سرباز ما مورد آوردن این  
اسیر مجروح شده است، از او پرسیدم: «آیا چنین  
صورتی به تو واگزار شده بود؟»  
پاسخ داد: «بله»، او یک اسیر کردای است...  
از شنیدن این حرف بیشتر تعجب کردم پرسیدم  
«از کجا فهمیدی این سرباز کجاست؟»  
پاسخ داد: «به قیاده اش نگاه کن...»  
خندیدم و گفتم: «ایران نیاز به تیر ندارد تا چه  
رسد به اینکه از سربازان کردای کمک بگیرد تازه  
اگر هم لازم داشته باشد، حتماً کارشناس نظامی و یا  
خلیان استخدام می کنند، این بسیجی اهل یکی از  
مناطق ایران مجاور افغانستان است که ساکنانش از  
تازه زره هستند.»  
به او گفتم: «بهر است به واحدت برگردی و اگر  
نه در فرانک لشکر مستقره خاص و عام خواهی  
شد.»  
در ادامه انتقال مجروحان، یکی از ایرانیهای  
مجرور را نزد ما آوردند، سوار اسرائیل شدم  
دیدم جوانی خوش سیما با ریشی مشکی و پوستی  
سفید دراز کشیده و گوی در بستری نرم به خواب  
آرام فرو رفته است، جوانی بیست ساله به نظر  
می رسید، سرمی به بالودیش وصل شد، بود و نظرات  
خون ریز، به بدنش دیدم می شد، بدن او را که  
بر روی برانگاز دراز کشیده بود معاینه کردم،  
متوجه شدم که اثری از جایت بر آن نیست، به بهار  
گفتم: «او مرده است»، پاسخ داد: «درین راه  
فرگشتند»، در قلم فاتحهای جوانی خواندم و  
شتر رادم او را به بقیه کشته ها محلق کنند.  
دقایقی از ساعت دوازده گذشته بود که سرگرد  
دکتر «احسان الجبوری» مرا احضار کرد و گفت:  
«چند مجبور الهویه آفری از تپه بیستم را  
آوردند، هر شاید پترانی هوبت از آن شناسایی  
کنی.» به کلیتیک رفتم دیدم جسدی روی زمین  
دراز شده است، میکی خاک آلوده نداشت و سر و  
بالوی چشمی مجروح شده بود، از چهره اش حدس  
زدم که باید ستوان یکم «جواد علوی» باشد، به  
یکی از بهیاران گفتم: «آب و پنبه صورتی  
را پاک کن.» بهیار صورت او را پاک

کرد دیدم خوش است، او را از آتل  
زخم پشایی اش ششام. بالای سر ستوان  
جواد ایستاد و با خود گفت: «این سزای جلادان  
استگار است.»

او همان کسی بود که دستور اعدام یک بسیجی  
می گاه را در نخستن نبردهای منطقه بستان صادر  
کرد و پس از چهار ماه به کیفر ثانوی خود رسید.  
ضرب المثل مشهور «به لائل نوبد بد» کشته خواهی  
شد.» در مورد او نیز حدیثی کرد، جسدش را داخل  
کتابی کشته ها کنار آن بسیجی ۲۰ ساله قرار دادند، با  
جنگ سوم شعبان (محمدجواد تاملی گرفتند و او را  
از کشته شدن ستوان جواد آگاه ساختم.  
ساعت دو بعد از ظهر چند مجروح را به بهیاره  
احسان بروی ماموریتهای ویژه ای می ما آوردند، من  
از دور یکی از زنده هایشان را که با من هشتتوی بود  
شناختم، او را صدا زدم و گفتم: «اینجا چه کار  
می کنی؟»  
پاسخ داد: «من مامور انتقال این اجساد هستم.»  
هبه کشته شده ها در شتر خوردم بودند، حتی یکی  
از آنها که با ترکمه و متلاشی شده بود، مسایله دیوار  
به دیوار مان بود، بعد از این و در آن دو توانستم دیوار  
اموالی قدیمی پیدا کنم تا احسان تازه رسیدم، را به  
بصره انتقال دهم، همراه دوست نهانی به مکترا دام  
فرستادم تا از جانب من خاطرشان آسوده باشد، ظهر  
یوم غذای ساده ای به عنوان ناهار خوردم و به  
کلیتیک باز گشتم، ناخود آگاه آن جوان بیست بسیجی  
را به خاطر آوردم، وارد محل نگهداری کشته ها  
شدم، تعجب بود چون از دهان و بینی ستوان «جواد  
علوی» آب هشی چنانیکار جاری شد و از جسدش  
چند شمشیر کهنه به مشام می رسید، در حالی که  
آن بسیجی شهید به خوابی عمیق فرو رفته بود و بوی  
معطر از پیکرش می آید.  
من که درین دو جسد بی روح قرار گرفته بودم،  
از دیدن این صحنه دچار ترس و وحشت شدم، خدا را  
به یاد آوردم و «ای روح آن بسیجی نامحادی  
خواندم، پس رو به ستوان جواد کردم و گفتم: «ای  
قائدا! ای کیفر ثانوی است، آماد، عذاب اخروی  
باشد.»  
چند لحظه بعد به خود آمدم و دیدم که دارم با  
مرده ها صحبت می کنم، با خود گفتم: «اگر کسی به  
اینجا بیاید، خواهد گفت که دکتر دچار جن جن شده  
است.» سراسیمه از کتابی خارج شدم، سرگوییان  
بگلان را احضار کردم و از او خواستم آن بسیجی را به  
خاک سپارم و جسد ستوان جواد را به واحد پزشکی  
صرعایی ۱۱ انتقال دهم تا ماموری پایبند او را  
فراموشی نتواند داشت قرار دهم. یکبار آن بسیجی  
مقاوم واحد پزشکی ۱۱ و در شرق جاده جعفر با گلان  
حمید به خاک سپرده شد، در صورتی که ظاهراً  
سرنوشت هر دو یک شکل رقم خورده بود.  
می دانستم چه در انتظار این بسیجی دلاور و نهمان  
و چه چیز در انتظار آن ملاک می مردم و درجه داران  
بردی همچون او است، با نگاهم بسیجی دلیر ایرانی  
را تا خاک بدرقه کردم.

## منت نهادید، افتخار دادید

هنگامی که مادر بیخ و غم زندگی  
فیتال یک ریل صد پشتک و دایره می زبیم و  
برای بیشتر در آوردن بیشتر خورده و راحت تر  
زندگی کردن پائیس از شب بیک دو می زبیم  
زمانی که ما در مایه زندگی آفتور عرج  
می زبیم که هیچ چیزی را به غیر از بوی  
بارونهای شهر چراهانی چشمک زن  
اسکاسهای سبز لزام لوکس و... می بینم و  
به هیچ چیزی غیر از خوب و بد و در و در و خوب  
خوردن و خوب خوابیدن و... فکر نمی کنیم  
عده ای در موزه ای جنوبی این مملکت  
انسانهای از چس می ما با عین دو گوش و دو  
چشم و دویا و دو دست و... در دشتی  
می آید و کرم های می خیلان و حبه های  
می بختل یا لیلانی یک بر یک و جیب های  
بدن اسکاسهای سبز ماشین لوکسهای  
ولسیر است و گوید و جل مکانیکی و  
خوشترین و لذت ترین روزهایشان لحظه ای  
است که دکه میزانی از بر خاک به چشم آنها  
بر خورده می کند. آنگاه گویی دنیا را به آنها  
داده ای، وقتی که ما دنیا را در این دشت  
گوزر لیک، بوی سرو کله همیگر می زبیم  
غذای شها را به سحر می چسبند به امید  
آنکه فردا جنازه شهید را از بر خاکهای دکه  
ظلامت شلجه و... بیرون بیاورند و قلب  
خواره و ملای را شد کند.  
پسهای سبسی و گناه شعبش همیشه  
خاک می اند. خاکی مانداد و خاکی هم  
می میرد، چند روز پیش پس از شهادت وطنی  
محمود دود، خبر آوردند که دو غریز دیگر دو  
پاره تن این ملت هم رفتند تا به شهید  
محمود دود و سایر شهیدان سری برسد و سفره  
بامشایشان جمعیت شعلری بگیرد.  
«شهید راع شهیدی» و «شهید علی  
زمانی» دو دلاور مرد گمنام گروه تخصص بودند  
که در تاریخ بیست و ششم از مرداد سال هشتاد  
دیگر طاققت نیاوردند که در این زمان و در این  
زمین میبایند لذا زمانه و زمینه را عوض کردند  
و به مکان دیگری نقل مکان کردند و در فلنگاه  
فکه برانی اصابت با مین عروچی سرخ را  
عاشقانه اغیار کردند...  
این دو شهید عزیز نقص روز چهارشنبه  
بیست و هفتم از مرداد در بیست دهنای ملت  
فدرشلی و ولایتدار بخار و تحریک همت  
باکری خرازی و محمود دود شدند.  
با دو خاطر تمام شهیدان همه و جنگ  
خصوصاً شهیدان تخصص را گرامی می داریم و  
برای شادی روحشان صلوات می فرستیم.

# سرنوشتی شوم... مثل یک کابوس



این زندگینامه در دو شماره ده پایلی می‌رسد

اگر موانعی نباشد، امروز می‌توانیم سری به بهشت برابیم به خانه بهشتیان مرفوقی... مستند، موقوفه، این را از روی بزرگوار بهشتیان به نتیجه رسیده‌ام. راستی را فراموشید من خودم شخصاً ظلم خیلی برای چه‌ای بهشت بخت نمی‌شود. اوایل که هنوز زیاده‌ها از خود نمی‌دانستم در وقت ظلم و ریش‌تک می‌شد مجبور بودم به پهلوان مختلف سر بهشت زبدم می‌گویم بهشت زیاده من که هیچ‌کس دیگر نیز این اجازه را ندارد که سرخود و بی‌دلیل راضی را بکند و به آنجا برود. حال که این صحبت پیش آمد بهشتیان این محفل سود بده و یک توضیح واجب را خدمت خوانندگان عزیز بدهم. هراکلی پشی می‌آید که خوانندگانی تمای می‌گرد و پس از توضیح تاریخی فلسفه‌پیشانی قطعا می‌تواند که (من می‌خواهم به بین چه‌ای بهشت بروم) بعد که این خبر توضیح می‌دهم که نمی‌شود تک و ترک آنها می‌روند و از بدنه ظهور می‌شوند! و اما واقعیت این است که اجابت چنان درخواستی انجام دشمنی نیستند به زبان ساده‌تر اینکه از دشتان دریاورید که آنجا پرورشگاه است! اصلاً چنین تصویری درست نیست. آنجا یک خانه است، در آن خانه یک خانواده زندگی می‌کنند، در ستن مانند خانه و خردانه من و تو با یک تفاوت: یک تفاوت اخلاقی است و آن اینکه در آن خانه والدین همه چه‌ها پرورندگان است! در واقع شما خانواده‌ای را در نظر بگیرید که یک چه‌ای می‌سرپرست را به فرزندی قبول کرده‌اند، اما والدین او این اجازه را نمی‌دهند که هرکس دلتش خواست برای بین آن چه برود!

اینجا هم همین است، با این تفاوت که در این خانه - که خانه بهشت است - نه یکی و نه دو چه‌ها به پازده دختر نوجوان زندگی می‌کنند، یعنی یک بقری. نیکوکار که مثل آن من به خدا نزدیکتر است، به من به پازده پسر بزرگوار دیگر! آسونه‌ها را بالا بده و پازده دختر چه می‌سرپرست را نگهداری می‌کنند، درست مانند فرزندان خودش - به والدین هم صبر و یک مادر سازد و کافی اوقات تاسو تر از یک مادر - و اما چرا چنین درخواستی برای ملاقات با چه‌ای بهشت پذیرفته نمی‌شود؟ توضیح فراست و بی‌حاشی این است که همانطور که می‌دانید معمولاً چه‌های می‌سرپرست افرادی هستند منزوی، گوشه‌گیر و معزول

با کمترین اعتماد به نفس! این پازوان سیکر اما بشیرین هم و فشان این است که نگذاریم این چه‌ها اعتماد به نفسشان را از دست بدهند، یعنی اینکه شاید چه‌های خانه بهشت در هفته یک و دهم غذای سر هم بخورند، گندنا لبه‌هاشان را مدام «دوباره مازی» کنند تا دسترس بهش به چشم بیاورد شاید آنها کتیرمها سریشان را دهم به پازده برورند و پازده برگردند چون هزینه سوار شدن بر «حی» ابروی را هم ندارند! اما، اما ترید

لکیده که اگر روزی شما یکی از آنها حتی جمعی از چه‌های خانه بهشت را جایی ببینید و شناسیدشان و با آنها ملامت شوید بلورشان نخواهد شد که آنها همان چه‌ها هستند! آری، روحیه بالا و غلو طبع و اقتدار شخصیتی این چه‌ها بالاترین سرمایه‌ایست که آن به پازده نیکوکار برایشان خرج کرده‌اند و لذا از آنجایی که این حقیر که کمترین و یک جز در خلم بودن به آن صعب هستم هرگز نتوانم گذشت که این اعتماد به نفس بشکند! آری، آنجا پرورشگاه نیست، اینها حتی می‌توانند که غیر از آن سه پازده که حکم مادرشان را دارند - که دیگری پاریشان می‌کند! آنجا خانه بهشت است... خانه بهشت! و اما همانطور که در آغاز گفتیم هراکلی که خیلی ظلم می‌کرد سری به آنجا می‌راند و سانشی با چه‌ها که انتظارش را دارم تا با بی‌ای جدا کند - می‌شنیدم - با آنها گپ می‌زدم، از خودشان حرف می‌زدم، این روزها همان از شناسایی‌ام و... و هراکلی حرف می‌زده و از غصه‌ها حرف می‌زدیم! یعنی این بخش آخری را - که برده‌ام - فقط آنهایی گویند من شونده، قسم و تر خودم خوب می‌شوم و از حرف می‌گویم و خودم می‌بوسد تا می‌دارم و در به بهشت بروم و اشک را می‌زنم تا بهشت با آنها خدای ناخواسته فکر کنند که ظلم به آنها نهم می‌کنم باید در را در سیدام پنهان کنم تا بخوشان نسبت به خودم - که مرا از خوششان و همجس خوششان می‌دانند - از بین بروم، حالی و حتی قرار باشند شونده در خوشان باشم و منعقد بشوم و قبول بدهم که هیچ‌کس راز فیساین مارا نفهمد - حتی آن سه پازده نیکوکار - آن وقت کلری سرگ را عهده‌دار خواهم شد.

این اتفاق در وایسین دیارم با چه‌های «خانه بهشت» رخ داد. چندانی‌شان می‌روند و بودند و من به ایشان هم در مدرسه و فقط پنج شش نفر همراه بودا از آن شیرورمان در خانه بودند. همان لحظه اول که دیدمشان سینه‌های من را در نگاه و چشمان مهریشان حس کردم، محال که فراموش شد فقط بر می‌خیزم - مطمئن نوری سینه شما یک چیزی به حال! اگر دراز من هم نفهم دیگر کتیکاری نمی‌کنم! و خدا را شکر شدم که این بزرگترین موهبت را هم به خود داده‌ام! این یاقترین چه‌های خانه خاگ خان با شما یکیش که پشی از پچه سرو زیاده‌ار است گفت: «ما چیزی از پچه که می‌دونی بایی» می‌دانستم و عاوریه گفتم: بعد که قول داده‌ام حرف بین خودمان خواهد ماند! (دلیلیش را در ادامه خواهم گفت!) آنوقت تضادلی تق را برآیم گفتند که آن شب - در طورت - تا صبح با شما بجوای کردیم! ابتدا قصه ازینا را بخوانید تا بعد برسیم به حالیه

در تاخت؟  
آزینا پنج سله بود که به خانه بهشت آورده شد، و ترازه مدله بود که ترازو را چگونه سر راه مادرش فاش شد!  
□  
□  
پدر و مادرش به معنی کلمه عاشق هم بودند و خوششان متعلق به هم بود، آنها می‌گفتند این روح جوان چه حسی هستی را پشت سر گذاشت و چه هفت‌خوانی را رد کردند تا به هم برسند همیشه به حالشان غیبه می‌خورند.

پدر ازینا - فرض کنید امیر - در کودکی مادرش را و در نوجوانی پدرش را از دست داد و یکم و نه‌ها بزرگ شد، اینکه دایی و عمو و خانه و... داشت یا نداشت؟ خوش هم می‌نمشت، یعنی این‌که در زمان حیات پدر و مادرش هیچ‌کس به آنها سر نزده و او عادت کرده بود که فقط پدر و مادرش را بشناسد، به همین خاطر پس از آنکه آنها را از دست داد می‌دانست که اگر فرار است زند بماند و زندگی که باید روی پای خودش بایستد این بود که شبانه‌روز کار کرد، کار کرده درس خواند، درس خواند و پول جمع کرد، حتی موقوفی به خدمت سربازی رفت یا حمایت مسوولان پاکان نواست پول دربیرون، این شد که در سن ۲۲ سالگی و پس از اتمام خدمت سربازی‌اش، نواست یک مغازه کوچک باز کند و چون به کمک یک تاجر از آن مغازه ۲۲ سانه بخراند، پس از سه سال نواست سوازی آن مغازه کوچک به کمک سه سالنزهایی که کرده بود، و هست خودش و مدد خدایش یک سوپرمارکت بزرگ و زیاده‌ایک نقطه از ششهر را زیر اقتاد کرد.

حالا وضع امیر افتد خوب شد، بود که پاشی بیلد خیلی داشتند «اگر یک شریک زندگی داشتند استیاری بیشتری به آینده می‌دادی کردم» و این شد که با خود آگاه به باز «سروان» افتاد! بعدها و پس از پشت سر گذاشتن یک دنیا مشکلات به سروان گفت: «همان لحظه اول که فکر کردم امکان دارد تو بپزوی شریک زندگی‌ام و زلم من به صاحب اولاد بشیم عرق سره صورت ما بر کرد و خندم گرفت و با خودم گفتم: «کجایی کاری امیر خان؟ تو کجا و دختر عزیز در خانه خانواده نروسم آلفی...» کجایا! بود پسرجان... و که این لحظه خیلی بزرگتر از نور و نوری گوت گیر می‌کنه!

امیر اینبار با خودش گفت و تصمیم گرفت به فکر «واقعیه» بماند! ابتدا شاید هم از آن روز بعد از ظهر - که «سروان» چون تلفظ منازشان قطع شده بود به سوپرمارکت امیر آمد تا رنگ بزند - امیر آطور امیر که می‌باز و کلام مهرایش «سروان» نشده بود، او واقعاً به فکر دیگری می‌انداخت اما وقتی چراغ او مایلها بود به شخصیت نجیب این کاسه، محل بی بود (بود) به امیر گفت: «خیشنه که زحمت دادی» و امیر پاسخ داد «کاش همه زحمتها اینطوری بود» آن موقع سروان حرفی زد که مسیر زندگی و سرنوشت امیر را تغییر داد! از آن گفت:

«شما خیلی مده محترم و غریبی هستید... خوش به حال خانواده شما»

و امیر که به خوبی معنی این حرف را نفهمد رفتی لیس آسمانی سروان را هم دید آن وقت آسمانی کرد برای نخستین بار در همه زندگی‌اش، قلبش دارد تپ





می‌نید و حالتی دیگرگون است و بی‌تاب شده و قرار ندارد و بعد که از حاج مصطفی - فرش‌پوش کثیر سورماگرش - بابت این حالات رویش را پرسید پیرمرد خندید کرد و گفت:

«والله... اون موقع که ما جوان بودیم و اینطوری می‌شدیم و با دوستانمان دچار این حالت می‌شدیم... منی این بود، عشق! پیرمرد پرسید خندید و زد روی شانه هجرانی جوانش و به ادامه گفت: آره، شیرجان... تو عاشق شدی... عاشقا!

امیر خوشش هم معنی این احساسش را می‌فهمید اما دوست نداشت آن را بپذیرد، هرچلیت می‌شد، شاید به این خاطر که او خوشی بهتر از هر کسی متوجه موقعیتش بود و همین طور، متوجه علاقه‌های عینی که با سروناز - خصوصاً خانواده او - داشت شده بود.

با همه این احوال عشق آن است که گر بیاید ترس و ضعف و نفس و شای و فقر و فاقه... و همه چیز را زیر پای گذارد!

امیر نیز دلی طرف دور به روز آینده در وقت سروناز را که به سریش از طوری سورماگرش او بود می‌دید و خیران قلش بالا می‌رفت و همان نگاه مهربان را در چشمان دختر می‌دید که کم‌کم ترس را کنار گذاشت، بعد هم موقعی که در حالات و رفتار دختر، معنی «انتظار و توقع» را دریافت آن موقع بود که دیگر هیچ چیز برایش اهمیت پیدا نکرد چون سروناز!

به همین خاطر بعد از نهار آن روز - که هر روز هم سفره حاجی مصطفی بود - پس از آنکه دو نفری تنها نشستند حرف دلش را با حاجی مصطفی در میان گذاشت و بعد از آنکه همه چیز را در مورد خودش و گذشته‌اش با همه‌یادش مطرح کرد آن موقع گفت:

«حاجی، کمک می‌کنی؟»

پیرمرد که امیر و خلوص او را خوب می‌شناخت و این جوان را همچون پسرش دوست می‌داشت، پیشانی‌اش را بوسید و گفت:

«به «هجران‌الوده» که پیشانی رویش گذاشت تا دست او دخترت روی دست تو بگذارد از در این معارف خارج نشود»

بعد وقتی این غیر ترین اهالی محل پیچید و همه از «هجران‌الوده» که پیرمرد خورده بود آگاه شدند، یکی - دو دقیقه با هم پیچ می‌کردند و چون نیک می‌بایستند که «حاجی مصطفی» وقتی قسم بخورد که راه انجام می‌رساند، بکرات به سراغ امیر می‌رفتند و خردیش را تا نیک می‌گذاشت!

امیر اما همه اینها را یک شوقی فراموش می‌کرد، آخر هنوز افاغلی نپخته‌ای بود که او با سگ‌های بی‌یک داماداتی باشد! حاجی مصطفی هنوز حرفی هم با خانواده سروناز نپوشیده اما نه دلی رویش نشد گی!

همان شب سر چراغ حوالی ساعت هفت بعد از ظهر بود که پدر «سروناز» طبق معمول هر روز ماشینش را جلوی سورماگرش پارک کرد و جوان سلام امیر را داد، امیر که حالتی را نمی‌فهمید، اصلاً متوجه نشد گی! سافرش آقای «...» را آماده کرده و تعویض داده و پرن را هم گرفت است، فقط وقتی آقای «...» با خنده گفت: «ای خدای خدای! شوی بدی» امیر به غرور آمد!

آقای «...» هنوز به ماشینش پیچیده بود که حاجی مصطفی صداش کرد، پدر سروناز هم مانند بقیه این محل برای این پیرمرد احترام قلل بود و لذا بدون اینکه حتی خریدهایش را داخل ماشین بگذارد، به

امامه داد! حالا هم برو سر راحت برو و شبی بخر که شب بویا بشود دارو!

امیر عجزش بخوش نمی‌شد که همه چیز - علی‌رغم آن طرفان افاغلی پدر سروناز - اینطوری و با عذر پیروه‌کار کل شود، اما حل شد!

همان شب حاجی مصطفی و امیر به خانه سروناز رفتند، سه طاقی طول کشید و پیرمرد پشت‌تر از پدر در طول این سه ماه، به خانه آقای «...» رفت اما سرانجام پیرمرد اولی وقت صبح که داشت کرگه را بالا می‌زد به امیر - که مثل همه این سه ماه مضطرب و دل‌برده بود - گفت:

«پیرمرد یکی از این فروشگاه‌هایی که لیس‌های رنگی می‌فروشند یک استکت و شتراف افاغلی بخر که لیش‌باید همه‌یاش!

امیر حال خوشی را نفهمید، گیج و متنگ بود، آنگونه نوب‌برده و هجران‌باز بود که نفهمید چه سریع داخل اتاقی پشیمانی خانواده آقای «...» شده است اما از طوری میوه و متعجب بود که از هیچ کدام از حرف‌هایی که بر سرگذا می‌زدند چیزی نمی‌فهمید، او و دخترش را به حاجی مصطفی داده بود به هیچ کار نباشد و فقط هزارگانی که نگذاشت به چشمان «سروناز» می‌انداخت، اصحابی می‌کردند و بابتش زیاده از تمام تعلقات سراسر زندگیش شده است!

امیر آنچنان غرق ایده‌پیشش بود که موقعی که برای اولین و آخرین بار عذره سؤال مستقیم آقای «...» را فراموشت متعجب هیچ کدام از اشارت‌های حاجی مصطفی شده، آقای «...» پرسید:

«من بکران این قسم که شما در... ماه پس از ازاج با دخترم همه چیز رو بیا بکناری و یکی خالای چون در آن ارتباط خانواده‌ای هم نداری که بشود واسطه باشد من فقط به یک شرط حاضرم دخترت رو بهت بدم که به حاجی مهربان می‌کنی چک بکشد اصلاً بدی!

امیر از حالات چشمه و آبروی پیرمرد یک چیزی می‌فهمید اما حالا که می‌دید این مرد فقط به این شرط حاضر است محبوب او را به او برساند این آنکه فکر کند شاید حاجی مصطفی بخواهد این مشکل را هم حل کند! گفت:

«چشم... من حرفی ندارم!

پیرمرد که آمدند، حاجی مصطفی با اینکه از این یکی کار امیر ناخوش بود چون هرگز به معشر ظهور نمی‌کرد که سروناز این دوج جوان «آنگره» شود، زیاد به امیر اعتراض نکرد، دو هفته بعد مراسم عقد آنها برگزار شد، درخشان این دو هفته امیر هر بار که سروناز را دید از او این جمله متعجبانه شنید که:

«راستی می‌خاطر شدی «چک سلیقه امضا بدی»! الان هم بی‌تشد که مصرف بشود... بکران بلیش، حاجی مصطفی کارهای درست می‌کنند!

اما امیر که نگرانی عسر آینده‌اش را می‌مورد می‌دید پاسخ می‌داد:

«اولاً که هنوز بیست توما که من نام می‌خواهم برای کار ظهوری رفتار کنم تا پدر تو - که ضرر هم به من اعتماد ندارد - «روی حرم حساب نگذارد و سوما او از من بیشتر است» وقتی تو زن من باشی این چک به چه درد می‌برد، می‌خورده لافال تو زن که سر خود اناقت کنی!

سروناز هم بی‌ارادگی، زیبا را زیر هرگز می‌فرستاد آینده زندگیشان را آنطور شوم تصور کند!

(انتهای و پایان زندگیشانه در شماره بعد)

# جادوی هری پاتر

○ دنیای جادویی هری پاتر دو قالب چهار کتابی که تاکنون  
لشت همین عنوان منتشر شده و با فروش بیش از یکصد میلیون  
نسخه آذهای کوچک

و بزرگ را در ماس  
جهان به خود  
معطوف  
داشته  
است

اعتصاب آور می باشد، برای مثال او سیستم  
مولود چند اختلالی و سرقت آن را در یک جابری صند  
باشد معمولی به کار گرفته باشد  
از لحاظ داستان هری پاتر او تاکنون چهار کتاب را به  
پایان رسانده است. ظلم «رالیگ» هر کتاب را با چنان  
دو ساس و دقتی طرح ریزی و پیاده می کند که خوش  
اعراب می کند، بعضی وقتها احساس  
می کنم مغرم به حال آذهای  
رسیده است.

منبع اصلی نوشته های  
«رالیگ» در داستانهایی  
هری پاتر تخیل می باشد  
اوست که برخی از  
کارشلسان او را با  
استون استیوگ مقایسه  
می کنند.

حلقه «رالیگ» می گوید: «از کودکی به خواندن  
علاقه عجیبی داشتم و همین خواندن خود تخیل  
برجسته ای به من می داد، من سعی می کردم هر داستانی  
را در ذهن به تصویر منقل کند و در این راه از علوم  
مختلف بخصوص جادو کنگ می گرفتم، هر جا که در  
ارتباط داستان به نام می افتادم از آستین راه که همانا  
جادو بود برای ارتباط استفاده می کردم، این خاصیت در  
بزرگسالی هم در من ایفا شد و بدین ترتیب توانستم با  
تخیل جادو و علم هری پاتر و ماجراهای او را به وجود  
آورم»

## ○ هری پاتر کیست؟

بر طبق داستانهایی «رالیگ»  
هری پاتر کودکی است که پدر و  
مادر خود را از دست داده و  
سندزادار در نزد ناپدری و  
نمایشی زندگی می کند، او که  
وضعیت چشمانی از این شرایط  
زندگی خود ندارد سعی می کند با  
کنگ استعداد جادویی خود شرایط  
زندگی بهتری برای خود ایجاد

## ○ هری پاتر چیست؟

با اینکه نخستین اثر سبیلی براساس داستانهایی  
هری پاتر به نام یکی از برده سینما در ۶۲ کشور جهان طاهر  
شده است اما جادوی هری پاتر بیش از یک سال است  
که در قالب چهار کتاب توجه جهانیان را به خود معطوف  
کرده است. چهارمین کتاب از این سری به نام هری پاتر  
و حرمه آتش در بدو انتشار به عنوان پر فروش ترین  
کتاب در تاریخ انگلستان شناخته شد.  
خالق هری پاتر باورس به نام «جوان کانلین  
رالیگ» است که به اختصار «جی. کی. رالیگ»  
خواننده می شود. ظلم «رالیگ» با ادغام جادو تخیل و  
روابط انسانی در کنار علم و دانش نوی یک سریال  
داستانی طرح ریزی کرده است که از آغاز توانست  
توجه جهانیان را به خود جلب کند.

## ○ جی. کی. رالیگ و داستان

حدود پنج سال طول کشید تا ظلم «رالیگ»  
توانست هفت تیرول هری پاتر را طراح کند. اگرچه  
ظلم «رالیگ» صاحب یک کتابخانه پر از کتابها و  
مطالعه چله شده در ارتباط با جادو و رمز است اما در  
مورد دانش و علم که قسمت عمده و مهمی از روند  
داستانی هری پاتر را تشکیل می دهد  
چنین ادعایی نمی تواند داشته باشد.

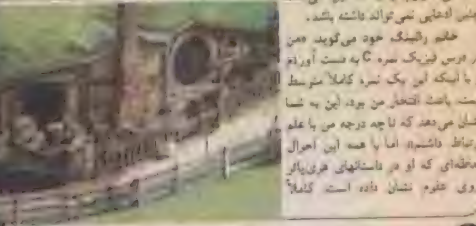
ظلم «رالیگ» خود می گوید: «من  
در درس لایک سره C به دست آوردم  
و با اینکه این یک سره کاملاً متوسط  
است باعث افتخار من بود، این به من  
شکل می دهد که ناچه درجه من با علم  
ارتباط داشته، اما با همه این احوال  
احاطه ای که او در داستانهایی هری پاتر  
روی علوم نشان داده است کاملاً



کند. «یزد» به رفتهای کودکانه خود چاره عمل  
پوشش و البته در این راه نیز ششمان واقعی و فانیان  
تخیلی حضور دارند. اما آنچه داستانهایی هری پاتر را  
جذاب ساخته است خلق سبیلی است که از یک طرف  
معزز علمی و کانیویری می باشد و از طرف دیگر به  
شامی داستانهایی کودکانه وفادار است.

آغوا جذب کننده این دو دنیا باعث شده است که  
ظلم جهانیان به دنیای جدید و سومی که تاکنون وجود  
نداشته پاتر شود و آن دنیای «رالیگ» و هری پاتر است.  
در این دنیا جادو حرف اول را می زند اما جادویی که با  
حقایق علمی در مورد اجزای موجود در زندگی تطبیق  
می یابد و هر نتیجه قابل اثبات است. ترجمت ظلم  
رالیگ در شخصیت هری پاتر کسی را ایجاد کرده است  
که همه ما را کودکی تا بزرگسالی از روی تبدیل شدن  
به او داریم، کسی که بتواند علم و جادو را (که برخی  
هم اعتقاد دارند سرحد علم همانا جادو است) با چنان  
جانیت طبع کند، این در شخصیت خود جای بعد که  
انسانی بهتر چون هری پاتر را به وجود می آورد.

فروش یکصد میلیون نسخه از کتابهای هری پاتر  
نشان داده است که هر دو یعنی «رالیگ» و پاتر در این  
کار کاملاً موفق بوده اند.





○ بریدن گوش، زبان و قطع دست و پا از مجازاتهای معمول در عراق است

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی عفو

## شکنجه

## زندانیان در عراق



علامت شکنجه به‌وضوح روی اجساد دیده می‌شد. چشمت‌های از حلقه بیرون آمده، غلاتم ابراهیم ضرب و جرح و شوک برقی روی بدن و ناخن‌های دست و پایی که بیرون کشیده شده بود، البته اتهاماتی که باعث شکنجه بازداشتی‌ها می‌شد مستلزم اثبات نبود، بلکه صرف اتهام برای شکنجه کافی به نظر می‌رسید.

### ○ فرمان شورای انقلاب

در سال ۱۹۹۹ شورای فرماندهی انقلاب به عراق که بالاترین مرجع اجرایی در این کشور می‌باشد و ریاست آن را شخص صدام حسین عهده‌دار است، چند اعلامیه صادر کرد که طبق آنها مجازات‌های شدیدی برای مرتکبین به جنایات مختلف در نظر گرفته شده.

این مجازات‌ها شامل قطع دست و پا و باغ زدن روی پیشانی و بریدن گوش بود. البته ظواهر این مجازات‌ها برای جلوگیری از افزایش جرائم در عراق بود و مقامات عراق علم مبارزه علیه بی‌قانونی را برافراشته بودند، اما در واقع اغلب این گونه مجازات‌ها در خصوص تشیعین اجرا می‌شد و در درجه دوم هم سنیان و نظامیان فراری در معرض این مجازات‌ها قرار گرفتند. بریدن پیک پا هر دو گوش تقریباً به عنوان مجازات معمول پیک سرباز فراری اعمال می‌شد. پس از آن هم گویی مقلات عراقی از نتایج به‌دست آمده ابراز شده باشند مجازات دیگری در سال ۲۰۰۰ توسط شورا تصویب و اجرای آن آغاز شد که از مجازات‌های دیگر از حیث شدت قتل و قتل‌اندیشی نداشت و آن بریدن زبان بود که بویژه در مورد معترضان به سیاست‌های دولت و شخص صدام اعمال شد، اعمال این گونه مجازات‌ها با قسوت کامل حتی امروز نیز در عراق ادامه دارد.

معتر شیعہ ہشتاد می‌رفت به خشم آمده و با شور و هیجان بیشتری به تظاهرات ادامه می‌دادند، این جنایت در فوریه سال ۱۹۹۹ در شهر نجف روی داد و در نتیجه دهان آن تظاهرکنندگان توسط نیروهای امنیتی به قتل رسید و صدگان بازداشت شدند، بسیاری از بازداشتی‌ها مثل بعضی تحت شکنجه قرار گرفتند.

### ○ روش‌های شکنجه

راه‌هایی که مأمورین امنیتی برای شکنجه دادن زندانی‌ها به کار می‌گرفتند عبارت بود از آویزان کردن از پا، آبرود ضربات شدید روی قسمت‌های مختلف بدن، شوک برقی روی مغز و همچنین شکنجه‌های روانی مانند شکنجه دیگر زندانی‌ها و با

### ○ شکنجه و انتحاری الهیات

در روز دوم ژوئیه سال ۱۹۹۹ شیخ بعضی محسن جعفری تاجشوی ۲۹ ساله الهیات و فلسفه در خاندان پدرش واقع در بغداد توسط مأمورین دولتی دستگیر شد، پدر و دو برادرش قبلاً به عنوان گروگان توسط مأموران دولتی بازداشت شده و در زندان پس می‌رفت و از آزادی آنها منوط به تسلیم شدن بعضی تعداد شده بود.

مأموران امنیتی چشمان بعضی را بسته و او را به ساختمان سازمان امنیت بغداد بردند، آنجا بعضی در یکی از سلول‌ها زندانی شد و مدت پنج ماه هر روز انشا مأموران شکنجه ضرباتی روی پاهای او وارد می‌آوردند و سپس شوک الکتریکی روی مغز او ایجاد می‌کردند، مدت در ماه نیز او باید روی زمین و

○ پس از به شهادت رساندن آیت‌الله محمدصادق صدر در فوریه ۱۹۹۹، تظاهرات ضددولتی در عراق به خونخواهی از این عالم بی‌گناه راه‌اندازی شد که متعاقب آن موج جدیدی از بازداشت و شکنجه در زندان‌های عراق آغاز شد.

وایسکان و فامیل و دوست در برابر زندانیان و اقامت در سلول‌های آل‌رازی بسیار کوچک، اگرچه در ظاهر قوانین عراق شکنجه را غیرقانونی عنوان کرده است، اما به‌وضوح این رفتار نسبت به زندانیان سیاسی و مذهبی طی دو دهه گذشته ادامه داشته است.

در این میان زنان شیعه نیز از شکنجه مری بهره‌اند و دانشجویان دختر که در تظاهرات ضددولتی شرکت می‌کردند بازداشت شده و مورد آزار و شکنجه قرار می‌گرفتند، بویژه آبرود ضربات روی کف پا شکنجه‌ای بود که به‌طور معمول روی زنان و دختران انجام می‌شد.

گزارش‌های رسیده حاکی از جان باطن برخی از زندانیان زیر شکنجه‌هاست، زمانی که احضار این گونه زندانیان به بستگان آنها بحال شده بود

درحالی که ستمنا و پاهایش از پشت بسته شده بود و صورت او روی زمین فرامی‌گرفت می‌خوانید. در یک مورد نیز به مدت سه روز او را با طناب بسته و از پنجره به بیرون معلق نگه‌داشته بودند، پس از آن نیز بعضی به زندان امنیتی آل‌رضا در بغداد منتقل شد و در آنجا تا تاریخ محاکمه خود که برای چهاردهم آوریل سال ۲۰۰۰ تعیین شده بود، باقی ماند.

### ○ موجی از بازداشت‌ها

بازداشت و شکنجه بعضی در واقع قسمتی از موج جدید بازداشت‌های قبلی بود که به تلاقی از تظاهرات اعتراض‌آمیز مردم در صوب عراق سازماندهی می‌شد. در صدام‌بینی (شهر صدام) در قسمت شیعه‌نشین بغداد تظاهرکنندگان از کشته شدن آیت‌الله محمدصادق صدر که از عالمیان

اینگاه صدامیان

مردی که در پاریس محمدعلی شاه ایستاد

محمدعلی شاه وای خفته ترین صدای آزادیخواهان عناصر فاسد و فتنساز آزادی و مشروطه را مورد احترام و تکریم قرار می داد و به آنها مقام و منصب می بخشید، یکی از این مقام پرستان مفاخرالملک بود که از نخست سواد می بهره اما مردی بورژواست و بر سر عهد و پیمان طرف شده به حکومت تهران رسید. مفاخرالملک از طرف شاه مأموریت یافت که اسم نجار و کسبه را مجبور کند عریضه به حضور شاه بپوشد و از مشروطه اظهار نفرت کند. مفاخرالملک به دستکاری ملکالتجار تهران مجلسی تشکیل داد و در آنها از کسبه خراسانند که حسن توشن عریضه ای به «خاک پای مهابله» از وی بخواهند که به «غالبه مشروطیت» پایان دهد. کسبه دلیز و تجاری که به مشروطیت علاقه نداشتند از اعضای آن طوطی خودپزوی کردند. اما گروهی از بوس آن را امضا کردند.



چند روز بعد مفاخرالملک هشتصد نفر از نجار و کسبه را دعوت کرد که برای ششپای به حضور شاه آمدند. وی تلاش فراوان کرد که عدد شرکت کنندگان زیاده باشد اما با وجود همه کوشش های او، عدد شرکت کنندگان از نود نفر تجاوز نکرد. ملکالتجار عریضه ای را که قبلاً تهیه کرده بود فرستاد که دستور این عریضه چیزی جز تسلط و جاهلوسی نبود که در پایان آن از خفا یک جوهر آسای قیله غلیظانه استعا کند، بده که برای همیشه از برقراری مشروطه و افتتاح مجلس شورای ملی صرف نظر نمایند.

محمدعلی شاه می خواست شروع به صحبت کند که ناگهان از میان کسبه فریادها به گوش رسید که گفت: «آنچه حضور مبارک عرض کردند فقط نظر شخصی ملکالتجار بود، ملت ایران مشروطه خواست است و اگر کسی به غیر از این حضور مبارک عرض کند خلاف عرض کرده است.»

این صدای حق طلبانه فریاد میرزا ابوالقاسم اصفهانی بود که صدای آزادیخواهان ایران را بدون

ترس و وحشت بر عزم ایران محسوس نمود. فریاد محمدعلی شاه را سخت وحشت زده ساخت، رنگ و روش پیر و مجلس در یک سکوت مرگ آور فرو رفت. شایعش از یک دقیقه سکوت به خود آمد و برای آنکه گفته میرزا ابوالقاسم در خلق انعکاس پیدا نکند حرف او را نشنید، گرفت و آن جنایت را عرصه کرد.

ملکالتجار که کاری بر سر نگذاشت داد

یکی از افراد اعمال بهشت مشروطیت که ریاست مجلس اول شورای ملی را نیز به عهده داشت میرزا اسحاق خان مستشارالدوله است که متناقضه القاب نویسنده گار تاریخ مشروطه وی را از قلم انداخته و در گزارش اطلاعات ریاست به دست داده اند و به همین جهت چنان که باید و شاید شناخته شده است. وی که در دهف بیستم سال ۱۲۹۲ قمری در تبریز از خانواده میرزا علی خاکی طایفه شولستان شده بود پس از درآگاهی خواندن و نوشتن و مقدمات علوم در تبریز هنگامی که پانزده ساله بود به استانبول رفت و در سال ۱۲۹۳ هـ قمری هنگامی که حدود سی سال از سنش می گذشت به مشروطه خوانان پیوست و پس از مدتی مشروطیت و تشکیل مجلس شورای ملی به ریاست آن انتخاب شد.

بعد از مرگ مظفردین شاه و روی کار آمدن محمدعلی شاه روابط نمایندگان مجلس با شاه که مخالف آزادی بود رو به بیگیری گشتند و تدریجاً کار به جایی رسید که در روز نهم جمادی الاخر سال ۱۳۲۶ هـ قمری در حالی که فقط ۸۱ روز از ریاست مستشارالدوله می گذشت محمدعلی شاه دستور به توبیخ بستن مجلس را توسط لیاثوت (سرلار روس) صادر کرد. مستشارالدوله وقتی در جریان استازا رفتن قرار گرفت به محمدعلی شاه تلخ کرد و ابتدا با زبان خوش گویند نادر را از نصیبی که گرفته مصرف نمایند و وقتی متوجه شد که شاه مستبد زبان خوش به خرج نمی دهد امراله وی را به اطاعت از قانون اساسی و اعتراضی با سبندبازگان مجلس دعوت کرد و هنوز حرفهایش با شاه تمام نشده بود که گلرله یاران مجلس آغاز شد و با اولین توبیخی که شلیک شد تلفظهای مجلس تحریک و مکهامه مستشارالدوله با شاه قطع کردید در نتیجه وی همراه با سیدمحمدحاجقلی طباطبائی سیدعبدالله بهبهانی حکیمالملک بهادالواعظین میرزا جهانگیرخان سروراسفیل ملک التکمیل و... از در پیشی مجلس خارج گردید و به افغان به پارک امین الدوله رفتند تا آنجا معطی شوند. اما یکی از نگهبانان پارک به وسیله ای محمدعلی شاه را در جریان قرار داد و ساختی به پارک به معاصره مأموران حکومتی فرامند.

مستشارالدوله همراه با حکیمالملک به پشت یکی از درختان قطور پارک پناه برد و هنگامی که هوا تاریک شد پاهایان پارک که مردی ازآذربایجان و نیکوکار بود آنها را از اثنای سنگریزی خود پنهان کرد و محرک و دور بعد وسیله ای فراهم کرد تا مستشارالدوله بتواند قرار کند. به طوری که اقبال بهایی نوشته است مستشارالدوله درحالی که به لباس

غله ها بر آمده بود کلاه پشاهی به سر نهاد یکی بر دوش گرفت و یکی از پاهای شلوارش را با زانو بالا زد و از پارک خارج شد و راه جنوب شهر را دریش گرفت.

قیامه مستشارالدوله چنان شبیه غله ها شده بود که در راه کسی او را به مزدوری دعوت کرد و وی وعده داد پس از خریدن نان و سبزی آن به هوسر و پاهایش نزد او بازگردد، چند نفر دیگر نیز او را به پیل زدن باخمه و کارهای مشابه دعوت کردند و او هر یک را به پنهانی از سر باز کرد تا اینکه به محله کرب آقا رسید و در خانه یکی از دوستانش که ساکن محله ای در نزدیکی محله کیشی ها بود معطی شد و چند روز بعد که اوضاع تا حدودی آرام شد تصمیم گرفت از ایران خارج شود و از راه روسیه خود را به اروپا برساند.

به طوری که نقل است وی وقتی با تیر از بادقوه به مجلس می رفت به علت پشیمان خیالی در یکی از ایستگاههای راه پیاده شده و قبل از آنکه فرصت سوار شدن مجدد پیدا کند قطار به راه افتاد و در نتیجه مستشارالدوله به اداره ژاندارمری منطقه پناه برد و منتظر قطار روز بعد ماند.

فرمانی قطار از راه رسید و مستشارالدوله آماده سوار شدن شد. رئیس ایستگاه به وی گفت: «قطاری که شما پیروز از آن جاماندی دچار حادثه شد و عدد زیادی از مسافران کشته شدند و اگر شما هم با آن سر کرده بودی بعدی نبود که به سرانجامت بقیه مسافران دچار می شدی.»

مستشارالدوله بعد از رسیدن به انگلستان مصاحبه های با چند نشریه انجام داد و چگونگی گلرله یاران مجلس و جنایات محمدعلی شاه را تشریح کرده و دروقوع می توان گفت او اولین کسی بود که اخبار مربوط به اتهام مجلس ایران را به رسانه های خارج از کشور انتقال داد.

وی پس از تبعید محمدعلی شاه به تهران برگشت و در سال ۱۳۲۶ شمسی در ۶۴ سالگی در تهران درگذشت.

بوی خوشی که باعث مرگ شد

گویند وقتی یزدگرد سوم به آسیای پناه بود مغوی سوری فری را فرستاد تا آسیای پناه را جنگ آورده یزدگرد را ترس مأموران به زیر آب آسیاب پناه برد مأموران هر چه چشند او را ن یافتند وقتی می خواستند که در خارج شوند متوجه بوی خوش عطری شدند که در فضا پراکنده شده بود. به آسیابان گفتند: «اینجا بوی عطر می آید و تو باید چنین عطری استعمال کرده باشی این بوی از آن چیست؟» بالاخره همان بوی عطر سخن چین شد و آنان را به پناهگاه یزدگرد راهنمایی کردند. آنها بو کشیدند و ناگهان زیر آب رفتند و در آنجا گوشه قبری یزدگرد که به نظر آلوده بود از زیر آب بیرون مانده بود و حال آنکه خود یزدگرد از ترس خود را در زیر آب پنهان کرده بود. گوشه قبابی را گرفتند و بیرون آوردند و او را کشتند.





روم، ولی خادم به خاطر سخت گردن شرافت  
 ماشین گامشوی ملز را به خواهرش هدیه کردند، من تنها  
 و با دست و گلفی هم با پا بالین یازده لری می شستم  
 چراغی که کتلم روی طبقه بود و خیمان اریس هم می خواندم  
 فر این وقت نامزد هم زمزمه طلاق را شروع کرد  
 خلاصه از هم جدا شدیم آن هم به دلیل اختلاف سنی  
 و عدم تفاهت، حالا سال آخر تیرستان بود، طعنه های  
 مردم هم به زندگی طبع من افزوده شد، کم کم از دیگران  
 فاصله گرفتم حتی یک روز هم به منبره نرفتم و به صورت  
 داوطلب آزاد با محفل ۱۳۱۵ قبول شدم و بالاخره اولین  
 کسی بودم که بر آن حلقه با آن شرایط پوشش ایتم بگیرم  
 می خواستم برای دانشگاه امتحان به هم ولی متصرف  
 نشدم، خیلی خسته بودم از کار خسته دردم کتاب، از  
 همه چیز خسته بودم، من در عرض چهار سال از یک دختر  
 سیزده و فعال و باهوش به یک دختر گرفت و فلسفی و  
 دور از همه تبدیل شده بودم.

۳۰ ساله بودم که یاز نامزد شدم، او پس خوبی به نظر  
 می آمد، ولی حیف که پس از یک سال از عقدمان به حرم  
 رشتن و خوابیدن و لگام به قرار از کشور به حبس محکوم  
 شد و من دوباره مجبور به طلاق شدم.  
 حالا که ۳۷ سال دارم، درست است که چهار یک  
 و هشت ساله دارم و بین سه خواهر کوچکترم از همه از  
 نظر جسته کوچکترم و از دیدنی بسیار خوبی برخوردارم،  
 خودم به سن شدن پزشکی و اعصاب و اعصابم کار با کامپیوتر  
 را در حد عالی آموختم، و نقشه کشی با خودم می گیرم اینکه  
 آلمانی را در خانه آموختم و به زبان انگلیسی و عربی  
 نیز تسلط دارم، ولی از جامعه می ترسم نمی توانم در  
 محیطی که مرد در آن کار می کنند کار کنم.  
 به شدت از خوارگشگاری می ترسم خواستم ترس را  
 بشکستم بنابراین در کشور اسل ترک ترکم و رفته به  
 هوان ایزد، ولی در دانشگاه پذیرفته نشدم و تمام ایدم را  
 برای تغییر اسل در زندگی از دست دادم، از تلاشهای  
 من نتیجه صفت نشد، از ادراج می ترسم با خودم می گیرم اینکه  
 حاضر من است و اینکه برابر من است این طور رفتن  
 می کنند دای به حال پس بنگانه با کوچکترین سروسا  
 بر سر می گیرم، مدام بر حالت اضطراب هستم.  
 تنگی نفس ظروم و قلبم شد می زند، غری می کشم و قدرت  
 تفکر و را از دست می دهم و نمی دانم با اریس از مردم چه  
 کنم، در عین حال ارتباط بسیار خوب و موثقی با کودکان  
 دارم، می کودکان بنگانه در انجمن و یا موسسات  
 با علاقه به طرف می آیند و اظهار علاقه و دوستی  
 می کنند، واقعا ماندوم که چه کنم.

### پاسخ ویژه شاره های امید

با اینکه نام خود را ذکر نکرده اید اما از سؤالاتی شما  
 نکاتی است که پاسخ آن برای خودم مشکل است مفید  
 باشد، نخستین پدیده ای که از لای لای مطور شما به ناخن  
 وارد می شود این است که علی رغم تمامی مشکلات و  
 ناراحتیها، شما تقریباً به آسانی که در پیش گرفته بودید،  
 دست یافتید، یعنی سرافق از مشکل و آسایدی که بر سر  
 رها نمودن فرگاه آزاد کرده اید، توانستید به حد  
 مورد نظران دست یابید و این مسؤره کمی نیست و  
 روی همین نکته و همین ویژگی باید برای مثال با سایر  
 مواقع انگشت گذاشت. در این زمینه  
 شما با اینکه تقریباً با مخالفت همه نزدیکان خود برای  
 اتمام تحصیل مواجه بودید اما با تافته فیمل و حتی

### مشاوره تحصیلی

یکشنبه ۱۵ آبان ۱۳۹۰

### مشاوره خواب و ادبی

همه روزها ساعت ۱۶ تا ۱۷

### مشاوره حضوری

با تعیین وقت قبلی

### گروه کارشناسان

دکتر غفرانیا (روانشناس مشاوره)

سید حامد (کارشناس روان شناسی)

حسن پرویزی (دانش روانشناس)

فراتنه منافات (کارشناس روان روان شناسی)

تلفن تماس: ۲۲۲۶۲۵۰

### پرستی ویژه، واقعا فراموش شده ام!

دختری ۳۷ ساله هستم که در یک خانواده پر جمعیت  
 و متوسط زندگی می کنم، از کودکی نسبت به همه خواهر  
 و برادرهایم باغریش کینه کثرت و لغزش بودم و همیشه  
 شاگرد اول بودم، ولی از نظر جسمی رشد چندانی نداشتم  
 به طوری که اکنون خواهر کوچکترم از من که ۱۷ سال  
 بزرگ تر از من بزرگتر به نظر می آید، کلاهی  
 چهارم که یادم با دختری آشنا شدم که تأثیر منفی آن  
 هنوز در زندگی من باقی ماند.

او تپیل، فحاشی و از خود راضی بود که سه ساله با من  
 سه تا بعدی تابستانها میهمان خانه ما می شد تا کم کم  
 کنم، مامور مرا از عدال سال اول راهی می کرد و به کارهای  
 خانه وادار می کرد، لیس از کارهای من خسته و نیم دیگر  
 بر عهد، خواهر بزرگم که در ۱۲ سالگی نامزد کرده بود و  
 حد نامزدی من می شد و هر روز ۱۴ سالگی درس را کنار  
 گذاشت، مادرم هیچ اعتراض من را نمی کرد تنها کسی  
 بودم که در خانه درس می خواندم.

خود خواهر و یک برادر بزرگم از من ترک تحصیل  
 کرده بودند، خواهر بزرگترم ازدواج کرده بود (در ۱۶  
 سالگی او خواهر و برادر دیگرم و همین طور مادرم شرایط  
 زندگی را برایم سخت کرده بودند، آنها از اینکه پدرم مرا  
 بیشتر دوست داشت و تنها کسی بودم که به مدرسه  
 راه می دهنم، بسیار حسادت می کردند، مادرم به  
 دختر فقط به چشم یک نوکر در خانه پدر و یک کنیز و  
 برده در خانه شوهر نگاه می کرد، این لغزش مادرم و  
 سرکوفتهای بی جای او و دوستی با آن دختر شد، کنهها  
 و تحقیراتی را درمیان باعث ترک تحصیل من شد، مادرم  
 شرط اقله تحصیل را ازدواج نهاد و به اجبار به عقد  
 پسری درآمد که ۱۲ سال از من بزرگتر بود، احساسی  
 می کردم شاید روزنه ای به آینده باشد اما فایده ای  
 نداشت، منی توانست یک دختر ۱۶ ساله با درک کم،  
 بسیار بددل و خرد گیر بود و کوچکترین اطاعت را به  
 مادرم گزارش می داد.

او برادر هم برکت نصیحتشان گفت و فحش بدست  
 می داد، هم از این موروث استفاده می کرد و کم کم بودن  
 را به رویم دراز کرد، آن زمان همه کارهای خانه به علاوه  
 نگهداری پنج تا چوپا کوچک به عهد من بود، دیگر  
 زندگی برام غریب تر محصل شده بود، تصمیم به  
 خودکشی گرفتم، سه روز شری بودم و پس از مدتی  
 شدن من خوانسنت جنوی ادامه تحصیل را بگیرم، بالاخره  
 با کلی التماس نامزد راضی شد که به مدرسه

### رابطه با مادر

آن طوری که از نامه شما هم می آید، نرسناستاید  
 آن گونه که باید و شاید با مادران ارتباط برقرار کنید و  
 این اختلاف در برخی ابعاد زندگی شما اثر گذاشته است  
 به عبارت دیگر این مشکل عوارض در موارد اصلی در  
 زندگی شما به بدترین شکل ممکن ظهور کرده است، فر  
 نتیجه آگ توانید این را از سر راه دور بدارید، تقریباً دیگر  
 از هیچ مشکلی بی نظاه نیست.

یادمان باشد مادر هر چه هم که باشد مادر شما است و  
 محال است که مادری نسبت به فرزندش ذوقیات منفی و  
 جدایی باکره در حوضه داشته باشد، من تصور می کنم که  
 هنوز شما نرسناستاید راههای ارتباط مناسب را پیدا  
 کنید، نه شما و نه مادران این رحمت را به خود نداده اید  
 که نقاط نرم را در ذهن بکنید برای غرور پیدا کنید،  
 البته در این مورد طبقه شما سنگین است، سعی کنید  
 علاقت او را بیاید و با محبتی بیشتر و بیشتر، با همی که  
 شده با حلی اظهار کمک و یا مساعدت فکری شما به در حال  
 گوش کنید، من مطمئن هستم که با او مکتوبات فرود آید  
 بارگو کند آننگهت هم می شود که چه در راه راهی محصل  
 شده و دلیل رفتار فعلی او نیز همان درختان آلام است،  
 شما با ارتباط با مادران تاکنون فقط خود را تقاریر  
 کرده اید و متابع خودتان را در نظر گرفته اید که با تحصیل  
 بود با امر ازدواج بوده و با شما هجرت به فرستاده که  
 گوش فرماید، باید آن تاکنون او را پرسیده اید که  
 خواستهای (برای خودش نه برای شما) چیست؟ شما متق  
 این است که مادران را یک ماشین فرض کرده اید که  
 فقط باید موروثی شما را در برابر خرد شخصیت دهد و به  
 طرف آن حرکت کند، شما غیر خواهر من نیستید این نیز

اما به دلیل وظیفه‌شناسی و انجام منظم کارهای کلیسا کشتی‌ها و دیگر کارکنان کلیسا به او ایرادی نمی‌گرفتند و در کارش دخالت نمی‌کردند.

جاشوا دوران جوانی، جوانی و میانسال‌ها را طی کرده و هنوز از ازدواج طفره می‌رقت و سرانجام اصرار زیاد برخی از کشتی‌های کلیسا و القای این مطلب که اگر ازدواج کند خداوند رحمت بیشتری از او خواهد داشت باعث شد تا در ۵۴ سالگی الیای ۲۲ ساله را به صبری اختیار کند.

الیای نیز خود از خدمتکاران کلیسا بود و پدر و مادرش او را از کودکی وقف کلیسا کرده بودند. در طول ده سال بعد از ازدواج جاشوا و الیای صاحب دختر و پسر که همانا تینا و موری بودند. گشتند. علی‌رغم اصرار کارکنان و خدمه کلیسا جاشوا و الیای از فرستادن تینا به کودکان و سپس وقتی به شش سالگی رسید بیست‌ان امتناع کردند و همین رفتار را نیز فریاد موری پیشه ساختند.

آنها معتقد بودند که در مدرسه‌ها جز دروغ و مسائل بی‌بسیاری هیچ چیز به کودکان آموخته نمی‌شود. این کودکان حق نداشتند تا از محیط کلیسا خارج شوند و حتی هم نداشتند تا به نمایشهای تلویزیونی بپردازند. پدر و مادرشان نمایشهای تلویزیونی را برای آنها ممنوع می‌دانستند و عاصد سرانجام از تلویزیون را اجباری تصور می‌کردند و معتقد بودند که این جادوی شیطان چدها را از راه به در می‌کنند.

این تنها مشکل نبود بلکه تینا و موری حتی حق نداشتند تا کودکان دیگر به بازی و تفریح بپردازند. پدر و مادر آنها معتقد بودند که کودکان دیگر تحت تأثیر خانواده‌های خود قرار دارند و یادگرفته‌های خرافه خود را به دیگران منتقل می‌کنند و این آموخته‌ها چیزی جز ابیال بی‌بسیاری نیست.

در چنین فضایی این کودکان نگویند رشد می‌کردند و کارکنان و خدمه کلیسا هم که تنها کسانی بودند که از چنین وضعیتی آگاهی داشتند پیر از آنکه یکی دیواری سعی می‌کردند راه و روش صحیح را به آنان یاد دهند. محیط متفاوتی که در آن درحقیقت به نوعی نطفه سکوت در محیط کلیسا ایجاد می‌کردند.

### حیات رابینسون

یکی از رابینسون‌های کلیسا که با جاشوا و الیای آشنایی داشت و از وضعی که این کودکان با آن دست به گریبان بودند مطلع بود در دهستانی که نزدیک کلیسا وجود داشت تفریس می‌گرفت. او با آنکه رملار گریون را زاده و وضعیت زندگی می‌پسند و با ناصح می‌دانست اما با یکی از آموزگاران دبستان به نام حاتم رابینسون روابط صمیمانه‌ای داشت و سرانجام یک روز طاق‌ت نیلورده و از جاشوا و الیای فرزندان آنها و وضعیت زندگی آنها برای حاتم رابینسون تعریف کرد.

حاتم رابینسون از شدت تعجب و خشم لبهای خود را به دندان گزید و به او گفت: «آنها چگونه به خود حق می‌دهند که در چنین مودی سکوت کنند و این چدهای نگویند را بدون صبره بدون دوسته تفریح و بازی و تلویزیون در محیطی بسته باقی بگذرانند؟»



## مردم شدگان

تعلیم و ترحمه دکتر بهمن بهزوی

کودکان بهز تراحتی روحی هیچ پیامد دیگری ندارند.

### کودکان و تقلبات

این نوع رفتار در مورد وضعیت تعلیم کودکان نیز پدیدار شده است. بسیاری از خانواده‌ها علاقه به کودکان به تقلبات و با به اصطلاح عله و هرله را زبان آورده‌اند و آن را با معذره کرده و یا به کلی معصوم می‌کنند. اما بسیاری از روان‌شناسان معتقدند که این گونه رفتار می‌تواند ضامن سلامت روح کودکان باشد. اگر کودکانی که از نمایش تلویزیونی می‌بهرند و با نسی‌توانند شکلات تهیه کنند از دوستان خود در مدرسه شرح و توضیحاتی راجع به عناصری که برایشان ممنوع است بشنوند و به حسرت از قرار گرفتن این می‌تواند زبان روحی کودک را افزایش دهد. آنها معتقدند کودکان روحی بسیار حساس و در حال دریافت‌گریه دارند و چنین کشیده‌هایی برای آنها و در نقصان قابل حل نیست.

### تینا و موری

در این بیان توجه به «تینا» و «موری» که مدت‌ها بر سر زینها بود می‌تواند مقرر قرار گیرد. تینا و موری ظاهراً برادری شقی و چهار ساله بودند که از پدر و مادری متن متولد شده بودند. در زمان تولد تینا مادرش ۲۳ ساله و هنگام تولد موری همین مادر ۲۵ ساله بود. پس آنکه پدرشان نیز دوازده سال از «الیا» (مادرشان) بزرگتر بود.

پدر آنها که «جاشوا» نام داشت. از خدمتکاران کلیسای شهر کوچک خود بود از جوانی در خواب به او الهام شده بود که در طالع او خدمتگزاری در کلیسا نوشته شده است و او را آخر عمر باید به این مهم اقدام کند.

او حتی تعلیمی به ازدواج داشت و احساس می‌کرد ازدواج انجام وظایف او را نیست به کلیسا مشکل می‌کند. اگرچه رفتارشان چندان طبیعی نبود.

### محبه و حشمت‌ناک

جان لوتوس شش ساله با ولع عجیبی رایج به خانه الیجای‌های نیویورک و به ویژه به مرکز هوابیهای مسافربری به برجهای دوگانه مرکز تجارت جهانی سخن می‌گفت. آنچه بیش از همه توجه او را جلب کرده بود و با هیجان خاصی صحنه‌های آن را شرح می‌داد پرواز مردم از طبقات بالایی استخرانشا به سوی مرگ بود. آنجا که دمای برخی از قسمت‌های ساختمان بالای انفجار به قدری بالا رفته بود که انسانهایی که در آن طبقات به دام افتاده بودند چاره‌ای به جز پریدن از پنجره و پرواز یکصد طبقه‌ای به سوی مرگ نمی‌دیدند.

جان لوتوس این صحنه‌ها را با تمام حشرتش بارها بارها برای دیگر کودکان در مدرسه شرح داده و زمانی که این کودکان از مدرسه به خانه بازگشتند و گفته‌های جان لوتوس را برای پدر و مادر خود بازگو کردند. آنکه سیل تلقین‌ها و نامه‌های انتقادآمیز اولیای چدها به مدرسه سرازیر شد.

آنها گفتار روحی شدمدی را در کودکان خود در زمان نمایش حوادث وحشتناک نیویورک از طریق تلویزیون مشاهده کرده بودند و حال با تشریح مجدد صحنه‌ها توسط جان شش ساله آن‌هم به شکل روزانه از آن رسم داشتند که این الت روحی دیواره گریزان آنها را بگریزد و با تشدید شود. در این میان یکی از مادرها به نام «جین استون» از همه خوشحال بود.

آنها گفتار روحی شدمدی را در کنار جان شش ساله که پیش از کلاس اول در کنار جان لوتوس تحصیل می‌کرد گفت: «تمام همکلاسه‌های پدرم از تنها واقعه‌ای که صحبت می‌کردند پریدن انسانها از پنج‌دهای ساختمان مرکز تجارت جهانی بود اما پدر من نمی‌توانست از این واقعه سخن بگوید چرا که او این مناظر را مشاهده نکرده بوده. جین مشکلی نکرد و ادامه داد و در خانه ما نمایش تلویزیون برای کودکان ممنوع است».

چنین رفتاری نیست به کودکان به شکل روزافزونی در خانواده‌ها معیوبیت پیدا کرده است. این گونه خانواده‌ها می‌گویند تا تلویزیون هیچ پیام مثبتی بزرگ می‌آید و آنچه به نمایش گذاشته می‌شود. شترتند اخبار باسی آورد و مشکلات کج خیالی‌ها و بسیاری و مرگ است و اینها برای



مشکلاتی دارد و نیز محتاج این است که بعضاً منابع خوشی را دریافت بکند. تا زمانی که نتوانید با مادران ارتباط شایسته‌ای برقرار کنید مشکلاتی که در این باره دارید ادامه خواهد یافت، چرا که شما هم وجدان دارید و شما هم وجدانداران را به محاکمه و قضات می‌نگراند و از اینکه نسبت به مادرانی اینقدر انتقادی و غیردوستانه هستید در بافرها که بدون ترفیع خود را گناهکار محسوب می‌کنید. شما در تمامی اهداف موفق بوده‌اید و اگر درگیر طلاق و جدایی هم شده‌اید. اولاً فقط شما نبوده‌اید بلکه طرف دوم هم درگیر دارد و ثانیاً خود طلاق و جدایی در ازدواج بد می‌تواند یک هدف باشد. بنابراین اگر شما می‌توانید به اهداف خود دست یابید چرا کنترل آمدن با مادران را یک هدف قرار نمی‌دهید؟ یا خود شرط کنید که «من تنها باید با پدرم به علف بروم و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنم» انگار نتیجه را بپذیرد، نگذارید دیگر دیر نشود و زمانی به خود آید که فرصت حیران داشته باشید. برای یکسره هم که شده به جای اینکه در برابر مادران قرار بگیرید به کنترل او بایستید و بگذارید او نیز همدلی داشته باشد.

## ازدواج و تحصیل

من صدبرصد با هر دو مورد که در مورد شما موافق هستم. تحصیل به جهت استعداد و علاقه شما بدون تردید برایتان روشنی مثبت ایجاد خواهد کرد. حتی پس بگویند داره دانشگاه شوید، چرا که می‌توانید به می‌خواهید.

در مورد ازدواج هم با توجه به تجربیات گرانمای شما که باقیست گزاف از زندگی خود به دست آورده‌اید به نظر می‌رسد که بخواهید شوهر مناسب را انتخاب کنید. البته از نظر من شما در موقعیتی هستید که می‌توانید با هرآن که بخواهید پدر کنار بیاورید. اما اگر مورد مناسبی از مردانی که قبلاً ازدواج کرده‌اند پیش آمد، آنهم بپذیرید. البته خودتان باید تشخیص و موارد مختلف را در کنار بگذارید. رفتن خود مرد و تقلید کنید. تجربیات شما کمک شایعی می‌کند. برای مثال شما شوهری داشتید که دست بزن داشت حال می‌توانید شرایط دفعی کسی را که چنین عادت ناپسندی می‌کند است پیدا کنید. تشخیص دهید چرا که قبلاً این موارد را مشاهده کرده‌اید. دیگر شما مجاز نیستید که ازدواج خام و ناشناخته را امضا کنید. بلکه آنگاه که مورد شما حرف اول را می‌زند. اگر تحصیل و ازدواج را با دقت انجام دهید مشکل درس از حد محیط کار و با هر عدم خردمندانه حل خواهد شد.

گاهی شما به ترتیب اولویت تحصیل را برقرار می‌دهید. ارتباط عاطفی با مادر، البته مناسب ازدواج و بعد ناگاهان متوجه می‌شوید که برای شما و بیشتر شما حدی تصور نیست مگر آسمان موقت و پیرزده‌باید.

متحد ارجاع شده بود و هیچ سلبه‌ای بر آن مسووی بود دادگاه عالی درخواست استماع پرونده را پذیرفت.

## دادگاه عالی

دادگاه عالی بر صورت نیاز فقط یکبار ساینده‌گان و دکالی طرفین را احضار می‌کند و پس از استماع توضیحات بیشتر بحث را میان خود ادامه می‌دهد و سپس رای را صادر می‌کند. لازم به ذکر است که برای این به خودی خود به قانونی لازم‌الاجرا تبدیل می‌شود چرا که آرای دادگاه عالی در حقیقت قوانین قوه مقننه نیز می‌باشد.

در این مرحله پرونده ابتدا و موردی در تمام کشور دنا می‌شود و مردم نیز شهرهای کوچک و بزرگ از نزدیک به اخبار مربوط به دنیا و موردی توجه می‌کنند و به سرنوشت امان خود منت می‌دهند. در یک انگیزش خوراکی غیورسی که انجام شد ۸۸ درصد مردم عقیده خاتم رابینسون را مبنی بر نیاز چند ماهه مدرسه و شرایط قبضی رشد پذیرفته بودند و انتظار می‌رفت که این روند افکار عمومی بر دادگاه عالی اثرگذار باشد. اما از طرفی دادگاه عالی یک می‌دانست که باید تابع قانون باشد و آثار آرای آن بسیار فراگیر خواهد بود.

آنهاست استدلال‌های رای به این دهنده که فرزندان برخلاف ملین پدر و مادر دارای امتیازاتی شوند. این مسکن است در بسیاری از پرونده‌های دیگر اثر بگذارند و دخالتی می‌چای و مورد را اثر کار و اولین ایجاد کند. بنابراین در زمان بحث در داخل دادگاه عالی بیشتر قضات با اینکه به دست به دنیا و موری احساس سردی می‌کردند اما با تامل پرونده تا از قانون و نظم اجتماعی محافظت کنند و در حالی که چیزی نمانده بود تا رای خود را به خبر خاتم رابینسون صادر کنند به ناگاه یکی از دو قاضی زن خاتم مستشار را قاضی به عنوان آخرین مرحله خواست تا دادگاه صحبت دنیا و موری را نیز استماع کند و از تعذبات آنها با خبر شود. البته احتمال زیاد داده می‌شد که آنها بعد فایز پدر و مادر خود سخن بگویند اما با این همه این قاضی دادگاه عالی می‌خواست تا با گوشه‌ای خود تعاملات این کودکان معصوم را ببیند.

## رای دادگاه عالی

پس از آنکه دنیا و موری به دلیله در دادگاه عالی با این ۹ مرد زن عیب و ساینده سخن گفتند دادگاه عالی آخرین خود را برگزار کرد و سپس رای صادر شد. این رای چون بسوی در برابر کشور متعجب شد.

دادگاه اکثریت پنج بر چهار یعنی ۵۳ رأی‌گیران را می‌مکن به قضاوت خاتم رابینسون و نیاز بر خود دارای کودکان از جانب و تربیت صحیح مانند همه کودکان دیگر داده بود. قاضی پانزده صد و اکتاد که مأمور کوشش برای اقلیت بود در حالی نوشته «من از دنیا یک سوال ساده کردم. از او پرسیدم که در زندگی بیشتر از همه چه چیزی را می‌خواهی و او پاسخ گفته بود اینکه برادرم موری که خیلی کوچک است بتواند رویی برای یک شکلات کیت کت را بچند و با دوستی بازی کند»

آیا موضوعی از زندگی بلوریزون یا محدود کردن آن و نیز سایر موارد در تربیت صحیح آنها مؤثر خواهد بود؟

بنابراین او خود جریان را در دست گرفت و در اولین فرصت به کلیسای ناپا با پدر و مادرش صحبت کرد اما با زوجی مواجه شد که تحت هیچ عنوان متعلق را نمی‌پذیرفتند و فقط در پاسخ به خاتم رابینسون می‌گفتند که این خواسته خلوات است و نباید در خواست خلوات دخالت کرد.

اصراً خاتم رابینسون و اناکار جانش را با ادامه یافت. خاتم رابینسون که جریان را قریبال حل می‌دید به عنوان یک شهروند و دفاع از شهروند دیگری که حقوق آنها پایمال شده. در این مورد (دینا و موری) به دادگاه بخش شکایت کرد. رئیس دادگاه بخش که بر موری پیش نبود پس از مطالعه پرونده و شکایت و دفاعیات جانش، آرای داد که این یک موضوع خلوات‌دگی است و نمی‌توان در خواست یک خانواده دخالت نمود.

خاتم رابینسون که یک وکیل زن از سازمان خدمات اجتماعی رانیه به کمک گرفته بود. دفاعی استیفاء کرد و پرونده به دادگاه شهر شد. در دادگاه شهر نیز یک قاضی پیرمرد دیگر مأمور رسیدگی به پرونده شد و او نیز رای دادگاه عالی را ناپدید کرد. از آنجا که ادامه راه از لحاظ قانونی امکان‌پذیر نبود و از رای استیفاء نمی‌شود تقاضای تجدیدنظر کرد. وکیل خاتم رابینسون شکایتی در دادگاه ایالتی مطرح کرد که بر طبق آن از تعیض حقوق مدنی (Civil Rights) در شهروند دنیا و موری توسط پدر و مادرشان شکایت شده بود.

قاضی این دادگاه دستور ارزیابی کارشناسی و روان‌شناسی روی پدر و مادر کرد. کارشناس دولتی پس از آنکه در چند مورد با دنیا و موری مصاحبه کرده بود به دادگاه گفت که با آنکه شرایط زندگی دنیا و موری چندان متشابه‌کننده نیست اما آنها سالامت و روان برخوردارند و با مشکل روحی مواجه نیستند. همین ارزیابی باعث شد تا قاضی ابائی نیز رای خود را به نفع جانش و اناکار داد.

## تجارت خاتم رابینسون

اما خاتم رابینسون نسبت به نیاز موری علاقه عجیبی در خود احساس می‌کرد. او چنان به آنها علاقه‌مند شد که به آنها کمک‌هایشان را پس از آن همه تلاش و نودگی خلیات معض می‌پایست. او وکیل خواست تا پرونده را در دادگاه استیفاء فدرال (در سطح مملکت) مطرح کند. دادگاه فدرال پس از استماع نظر چند کارشناس و مطالعه پرونده‌های قبلی و آرای دادگاه قبلی برای اولین بار رای دادگاه پایانی را نقض کرد و آن را مطابق قانون نشانست. در چنین مواردی بر طبق قانون پرونده باید پس از موافقت دادگاه عالی ایالت متحد که مرکب از ۹ قاضی دائمی بود برای استماع آن در دادگاه عالی (Supreme Court) مطرح می‌شد. از آنجایی

# شوهرم ظرفیت «پول» را نداشت!

از نوشین معناری

گذرانده و روزهای سخت تری در پیش دارد.  
- مشکل شوهرتان چیست؟

- شوهرم روانی است، چهار سال پیش که با هم ازدواج کردیم، علائمی از بیماری وجود نداشت، یادم می آید که شب عروسی خیلی گنج و سنگ بود، از جمعیت فراموش می کرد، هر گجا که سر و صدای کثیری بود می شد پندایش کردی.

- نسائی دانستید که شوهرتان مشکل روحی دارد؟  
- نه فکر می کردم فقط افسرده است و افسوس به این موضوع نمی دادم.  
- اولین بار که متوجه شدید کی بود؟

- چند ماهی از ازدواجمان می گذشت، به سکوت و عرونت همبستگی اش عادت داشتم، اما یک شب یکباره شروع به داد و فریاد کرد، به من بدبو برآید می گفت، می خواست همه چیز را بپزد، بیج زدم، حسابدار ریخته توی خانه ما، بعد هم آمرلا می آمد، سرش را محکم می گرفت به من و دیوار، صاف و صبور ماند، یادم بود که چه اتفاقی افتاده است.

- قبل از ازدواج هیچ وقت این علائم را فراموش نکرده بودید؟  
- نه.

- چطور با هم آشنا شدید؟  
- نوی پارک هر روز صبح می آمد پیاده روی، آنجا با هم آشنا شدیم و از من خواستگاری کرد.  
- خانواده اش چیزی به شما گفتند؟  
- خواهر و برادرهایش همگی خارج از کشور بودند، او با مادرش زندگی می کرد، بعد از سالها زندگی در خارج آمده بود، این که پیش ما رفتن بماند.

برای خواستگاری که آمدند، مادرش خیلی خوشحال بود، انگار دنیا را به او داده بودند، شب من هم خواب شسته دادم و بعد از چند هفته عقد کردیم، تنها چیزی که از او متوجه شده بودم متزوی بودن و با جدی آفسردگی اش بود که چندان به آن اصرار نمی دادم، نالین که کم کم مترجم روزنامه های غیر عادی اش شد و وقتی او را برده دکتر، مترجم شدم وضع بسیار وخیم است، دکتر اصرار داشت که بستری شود، اما او از بیمارستان وحشت داشت و التماس می کرد که این کار را نکنم، شب من هم نکرده، دلم برایش سوخت، نمی توانستم به زور

بزرگ معتقل مانده ام، این هم شده حزن و غم من.  
- تکلیف چه چه می شود؟  
- خودم باید از او مراقبت کنم، پدرش گفته چه را هم نمی خواهد، او از آن مردمانی است که ظرفیت پول را نداشت، تا وضع مالی اش خوب شد، شروع کرده به بهانه گیری.

دلم می خواست زندگی چنین و چنان داشته باشد، خانه ای در تهران خرید، قبل و میز برایش گرفتم، از من خواست شیک لباس بپوشم، همه این کارها را کردم، حتی سعی کردم نهجدم را هم تغییر بدهم، ولی فایده ای نداشت.  
- امروز آمده ام که کار را یکسره کنم و بعد برگردم شوهرتان، به پدرم بگویم که وقتی دختر چهارده ساله ات را شوهر می دادی، باید فکر چنین روزی هم می بودی.

زندانش می ریخت و به طرف اتاق دیگری رفت، روزی نیمکت نشسته بودم، مترجم زن دیگری شدم که کارم شسته بود، داشت چیزی می خواند، نامه ای با وگالتی... می نامم، هر چه بود با عطر خوش نوشته شده بود.

- شوهرم تقاضای طلاق نکرده و در واقع یک طلاق توانایی است.

- چرا می خواهید از هم جدا شوید؟  
- چون شوهرم مریض است، می داند که نمی تواند احتمال این وجود دارد که من از این زندگی بیوم، می خواهد آزادم کند، روزهای سختی را

از او پرسیدم  
- مگر چند ساله بودید که با او ازدواج کردید؟  
- چهارده ساله  
- اختلاف سنتان چند است؟  
- نزدیک به سی سال  
- آ

زن آمده بود دادگاه تا حکم طلاقش را بگیرد، شوهرش نوبت به قبل خوشی سالها بود که خر حق او شوهری نکرده بود، زن جوان دختر ده ساله اش را با خود آورده بود، گفت: - قسم خورده است که دیگر حتی برای یک روز هم به خانه نمی آید، ولی کرده و رفته شوهرتان، منمادم معطل که چه کند، چند ماه پیش پا هم به دادگاه اندیم، حاضر شده بود طلاقم بدهد، ولی بدون مهریه، شب من هم فکر کردم بدون مهریه چکار کنم، من که هیچ سرباهی ندارم، حداقل پول مهریه ام می تواند کمی سروسامان بدهد، اما او حاضر بود زمانی به من بدهد، من هم از قبل مهریه ام گذاشته ام، امروز آمده ام دادگاه که مهریه ام را بچشم تا هر چه زودتر طلاقم بدهد.

- اختلافاتی بر چیست؟  
- اصل قضیه این است که دوستم ندارم، می گوید خانوادمان مجبورش کرده اند که با من عروسی کند، وقتی رشت شدم در شهرستان خرمساز یک تعبیر گاه کوچک داشت، اما در طی این ده پلاک سال وضعیت روز به روز بهتر شده، حالا فکر می کند که می تواند زن بهتری بگیرد، دنبال زن است که از من زیباتر باشد، باخبر شدم که زنی را به صفا کرده نمی دلم راست و دروغش به گردن آنها می کشد، خوش را آورده اند، به من می گوید: «او زنش ام» می گوید: «ن» بی سواد نمی خواهد!

پادش رفته وقتی عقد کرد، عاقل شوهران گفت: «این دختر که خیلی بچه است» و او گفت: «چه بهتر، خودم بزرگش می کنم» و بعد در محاسن خندیدند، ولی عقد امم کرده و به آگاه، صبحه را خواند، آن موقع پادش نبود که دختر چهارده ساله دیگر جلدر درس خوانده است، می دلم همه اینها بهانه است، او می خواهد از لژ زندگی با من بکند، شاید تلاش من این باشد که من بعد از به دنیا آیم این دخترم دیگر بچه را نندم، نمی دلم حقیقت چیست، ولی به هر حال ول کرده و رفته، من نوی این شهر





## دوسال پشت کنکور ماندنم

مشاور تحصیلی

بستریاش کنم.

• علت را هیچ وقت پیدا نکردید؟

• چرا؟ من دانستم که او به همین علت به ایران برگشته بود، در سوئد سخت دچار افسردگی شده بود. خواهر و برادرهای او را به تهران برمی گزیدند تا شاید بهتر شود، او حتی چند بار در سوئد بستری شده بود، محیط آنجا پراش سازگار نبود. وقتی هم که به ایران برگشت با فوت پدرش روبرو شد و این ضربه بزرگتری بود که نتوانست تحمل کند. وقتی خواست با من ازدواج کند همه فکر کرده بودند که حتماً با این کار حالش بهتر می شود. مادرش می گفت: بدمی دیدم به سر و وضعش می رسد، دلش می خواست لباسهای خوب بپوشد فکر کردم خوب شده و برای حسین از اینکه داشت ازدواج می کرد خوشحال بودم.

• من هم از همه جا می غم. با او ازدواج کردم و بعد...  
• تا چند وقت خوب بود؟

• در واقع هیچ وقت، حتی آن موقع ها که من فکر می کردم به دلایلی ناراحت است و با حوصله کسی را ندارد در واقع علائم بیماری داشت ظاهر می شد.

• الان چند سال است که با هم ازدواج کرده اید؟

• چهار سال.  
• و حالا می خواهید طلاق بگیرید؟  
• بله، خودش تصمیم به جدایی گرفت. او گاهی حالش خوب است و مثل آدمهای طبیعی می تواند فکر کند. می داند که در بازو دارد باید از هم جدا شویم. او هیچ برنامه ای برای آینده ندارد. من هم پذیرفتم. این روزها حتی حوصله من را هم ندارد. داروها هم خیلی تاثیر ندارند برای همین فکر کردیم بهتر است از هم جدا شویم.  
• بعد از طلاق چه برنامه ای دارید؟

• سرش را پایین انداخت.  
• هیچ شاید مثل او بشوم. در گوشای نشیمن و خیره به جلو نگاه کنی...  
• دوستش دارید؟

• بله...  
• از روی نسیکت بلند شد و می گفت: هدای راه افتاد.

□ رشته مورد علاقه ام مهندسی هوافضا است. البته از قبل به خلبانی علاقه مند بودم ولی آن طور که شنیدم گویا دخترها نمی توانند در این رشته شرکت کنند. به هر حال اکنون دو سالی است که پشت کنکور مانده ام.



○ خیلی کارهای آزمون سرسری دانشگاهها و مراکز آموزش عالی داشتم... می بینید خلبانی نظامی است که خلبانهای مورد نیاز نیروی هوایی را تربیت می کند.

○ خلبانی می توانست در دانشگاههای هوایی به صورت آزاد دوره آموزش خلبانی را طی کنند که با هزینه سنگینی همراه است و غیر حرفه ای است.

□ چه تفاوتی بین رشته خلبانی و رشته مهندسی هوافضا وجود دارد؟  
○ در رشته مهندسی هوافضا مجموعه ای از علوم و توانایی های علمی و عملی در زمینه تحلیل طراحی و ساخت هواپساز، گلاایر، موشک و بالگرد و ماهواره

آمخته می شود و دانشجوان را برای فعالیت در طراحی و ساخت و آزمایش هواپساز آماده می کنند. در حالی که کار خلبانان به پرواز در آوردن هواپساز است.

□ آیا در این رشته هم محدودیت جنسی وجود دارد؟  
○ در این رشته از هر دو جنس دانشجو پذیرفته می شود.

□ روی چه دروس اختصاصی باید بیشتر تکیه کنم؟  
○ دروس اختصاصی به ترتیب اهمیت عبارتند از: ریاضی (شعبه ۴)، فیزیک (شعبه ۳) و شیمی (شعبه ۲). بنابراین بیشتر روی دروس ریاضی و فیزیک تکیه کنید و سعی کنید مطالعات شیمی و فیزیکی در این درسها داشته باشید و البته دروس عمومی نیز در حای خود مهم و قابل توجهند و لازم است این دروس نیز دقیقاً مورد مطالعه قرار گیرند.

□ من چندین بار دروس مختلف را در این دو سال مطالعه کردم. آیا به نظر شما بار هم لازم است همه درسها را دقیقاً بخوانم یا که مطالعات سطحی این دروس کافی است؟  
○ تمرینات تستی کشور بهتر است تست بزنم! با بار هم به طور دقیق و با تمرکز کافی دروس. موقتاً از ابتدا تا انتهای مباحث مطالعه کنید و پس از پایان هر فصل از تستها استفاده کنید. استفاده سلیقه ای، آندر بخوانید تا تسلط کافی پیدا کنید. در این صورت درصد امتحان کتبی در رشته مورد علاقه ان را بالا می برید.

□ من چندین بار دروس مختلف را در این دو سال مطالعه کردم. آیا به نظر شما بار هم لازم است همه درسها را دقیقاً بخوانم یا که مطالعات سطحی این دروس کافی است؟  
○ تمرینات تستی کشور بهتر است تست بزنم! با بار هم به طور دقیق و با تمرکز کافی دروس. موقتاً از ابتدا تا انتهای مباحث مطالعه کنید و پس از پایان هر فصل از تستها استفاده کنید. استفاده سلیقه ای، آندر بخوانید تا تسلط کافی پیدا کنید. در این صورت درصد امتحان کتبی در رشته مورد علاقه ان را بالا می برید.

## آیا فرزندان طبیعی است؟

سبیل خاصمی



فرزین دوره  
از نظر فیزیکی و  
هوشی و هیجانی  
○ می تواند نوشتن را از یک یا خط کند.  
○ خواب شبانه اش حدود ۱۰-۱۲ ساعت است.  
○ با کمی کمک خیلی می تواند گفتن کلمات و...  
○ و به راحتی لباسش را در می آورد. باز کردن دکمه پیرایش آسان ولی به تن دشوار است.  
○ تقاضای می کند و ولی تلاشهایش با آنچه ادها می کند متفاوت است.  
○ خواب صحت می کند و حدوداً یک ساعت خواب کند را دارد.

○ همکار خوبی است می تواند برای کمک در جمع آوری و مرتب کردن خانه از کودک کمک بگیرد. از این کار لذت می برد.  
○ گاهی مستقل عمل می کند و درست مخالف کاری را که از او خواسته اید انجام می دهد.  
○ از بازیهای که با هندس و گمان همراه است لذت می برد.

## آیا فرزندان طبیعی است؟

○ سبیل خاصمی

در این دوره کودک بسیار پر جنب و جوش و فعال است. بریدن خنثین دندان و یا حرکاتی که به طور خردسال انجام می دهد باعث شگفتی شما می شود و شاید از خوردن پیرسید این همه توان و نیرو از کجا می آید؟ بخصوص وقتی به دست پای کوچکش توجه می کنید و می بینید که چقدر باریک و ظریف است. ولی حرکت کودک برای تکامل رشدش کاملاً طبیعی است. در این دوره کودک احتمالاً ۳۰-۲۵ کیلوگرم وزن اضافه می کند و همچنین رشد قد در اغلب کودکان حدود پنج تا هفت سانتی متر خواهد بود.

○ آگاهی و ادراک او در سه سالگی بسیار قابل توجه است. او برای اولین بار به طور نمانی فکر می کند. این توانایی به گونه ای است که می تواند غروب را به عنوان یک شخص تصور کند و غالباً در بازیهای که در آن نقش دیگری به جز خودش می وجود دارد این موضوع کاملاً آشکار است و حقیقتاً جنبه خیالی دارد. اما اجازه دهید این طور توضیح دهیم: زیرا بازیها تنها جنبه سرگرمی و تفریح ندارند بلکه این امکان را به کودک می دهند که برای یافتن ارتباطات متفاوت تلاش کند. بازی کودکان در این دوره می تواند اکتشافی و سازنده باشند. از خانه بازی گرفته تا داشتن شخصیت کارتون و یا انیمیشن هر کدام در بازی با کودکان دیگر مهارت اجتماعی او را ظهور می کنند و در همین حال کمک می کنند تا احساسات و درباره خوشگوشی شده و از این طریق ترسها غرایز ناخوابه و پرخاشگریهایش را تخلیه نمایند.

این خود دقت ریشه دار و اصیل او را نشان می دهد، احاطه او بر اطرافش به قدری غلات است که او حتی می تواند زنها را از مردها ظلمت تر نشان دهد و مورد سوال و بازخواست قرار نگیرد و هماغه جایی در آندهای نگار دیده می شود نگاه کند به وضعت دو دست در هر کدام از

یک توضیح برای علاقه داران: سیم شود  
مقتضای که برای این صحنه فرستاده  
می شود بر هیچ راهی و مساعی حاصل فکر  
و دور خود توجه باشد و معتدل روان  
شکلی نقاشی در دستر مطرح شود.

# روانکاو نقاشی کودکان

دکتر بهمن بهروردی

آندهای نقاشی شده که البته بدون شمد نیست. در واقع می توان نقاشی نگار را هماغه که در اشتگی نام نهاد، نگار می تواند بزرگ زنان و یا متخصص مامی شود و همچنین می تواند در ترجمه ادبیات خارجی تسلط داشته باشد ضمن آنکه میر یک دبستان جوان دور از دبستان نیست.



مایل سلی ۸۰ ساله از تهران

## کوهستان معکوس



امیر عباس با سن کم خود تسلط غافلگیر کننده ای در به تصویر کشیدن حالتان نشان داده است. خانه ای که زنده و مسوا ز زندگی است و چراغ زندگی حتی از بیرون خانه هم نمایان است. ضمن آنکه با طنزی ناخوارت تصویری معکوس از کوهستان ارائه کرده است که بی نهایت کارش را زیاده کرده است. استفاده از مداد سیاه و قهوه ای به عنوان عناصر غالب نمایانگر فکر مردها در این سن کم است. آندهای امیر عباس اگرچه از نظر فنی کامل نیستند اما با چهره های معصوم از خانه خود نگاه می کنند، امیر عباس به عنوان یک داور سوا می تواند مؤثر باشد. دندان پزشکی و رشته های تخصصی آن نیز قابلیت های او را نشان می دهد ضمن آنکه فیزیک به ویژه فیزیک نجومی ذهن متحول او را می تواند پذیرا باشد.

لرآر جامعه قابل توجه است. رنگها جلوه ای تخلیف یافته دارند. و روحیه آرام ماعان را توصیف می کنند اما ناگات حساس لاده ها و غلدار هستند که اتفاقاً در کنار یکدیگر مرالاب اوضاع می باشند. آنها با چشمی باز طبیعت و نیز خلق و خوی ها را نظاره می کنند. ذهن جستجوگر ماهان باید او را در حیطه های مشکلی چون خیلی و یا ناخدا بی موق جلوه دهد. صفا نمی توان از کنار مدیریت صنعتی یا کشاورزی و حتی بانگی بی اعتنا گذشت.

## نقشه دامن



نگار محرابی ۲۰ ساله از تهران



نما مداین ۲۰ ساله از تهران

نما از توانایی پرسنجیری و ابتلاز دیری استفاده نکرد. اما به شکل قابل توجهی شمار قطعات در نقاشی اش فراوان است. دنده های آب خانه با درختان و... که این همه وسعت نظر را الهام می کند که کثر در این سن شایع هستیم. به کارگیری ۳۶ قطعه ابر حوصله و تمرین فراوانی لازم دارد و لذا این صبر و دامل را به نمایش گذاشته است. غلله ها نیز هر کدام به یک رنگ هستند. دوری از یکسواختی و تنوع ظنی در نما یک امتیاز به شمار می رود. آتسانهای او کوچکتر از خانه هایشان نیستند. پس او به وسعت استیلا بی از هر چیز دیگر اهمیت داده است. قفن تربیتی و متنوع نما می تواند از او یک مدرس یا استاد باشکله بسازد ضمن آنکه رشته های که او می تواند در آن به آموزش بپردازد و باش را به دیگران منتقل سازد کم نیستند. ادبیات هنر (در سینما و تئاتر) زبانهای خارجه زمین و گرافیک و حتی زیست شناسی و طب اطفال.

## لاله زار

نگنه قدرت و تحرک در نقاشی ماعان لاله زار می تقص آن می باشد. در حقیقت به نظر می رسد که تمام جزئیات نقاشی تحت تاثیر لاله زار قرار گرفته است. این موضوع پیام مهمی غیر دارد که در میان آنها ایثار و توجه به جامعه و از خود گذشتگی در برابر



## سخنانی که...

شماره ۱۱ صفحه ۱۱

در حالی که تنها بازسازی و احداث ورزش اسکی به علاوه امکانات بانقرای که این روستا دارد می تواند ضمن جذب مهاجران داخلی و خارجی در ایجاد تحول در اقتصاد این روستا تاثیر گذار باشد.

### ○ حمامهای سنتی در جواهرده دایر است

دکتر کارگر پیرامون امکانات بهداشتی این روستا می گوید: از نکات قابل توجه جواهرده این است که علاوه بر دو حمام نوساز (غیرمبای) اهالی است به حمام سنتی روستا علاقه زیادی نشان می دهند.

مراحل زیبای این حمام به این صورت است که نخست باید آب چشمه را به مخزن هدایت کرد و آبگرمی بقدری سنگینی مخصوص صبح آوری شده از کوههای مجاور وارد کوره ای که از قبل برای این کار آماده شده داغ کرد و سپس سنگهای سرخ شده را درون آب ریخت. مدتی بعد آب برای استحمام آماده است. البته اهالی متعصب اسراحت در داخل آب و داغ به علت فرایند معینی آن برای رفع نقرش مفصلی و استخوان دردها بسیار تاثیر گذار است.

از دکتر خداحافظی می گم: در حین قدم زدن در کوهچاها جمیع عروای از روستایان در مقابل محسنی بسیار شیک توجه مرا به خود جلب می کند.

تذکره ای که می روم در پیایم می خوانم: جواهرگرو استل مازندران با همکاری یک روح از اهالی روستا اقدام به احداث این مجتمع آفتاب سیمانی کرده است. این مجتمع با ظرفیت ۶۰ سولیت دار و مدیریت آرا حاتم بی هاشمی به کمک همسرش آقای فلکی مقدر بر عهده دارند.

به رفتار اهالی چشم می روم هر کس به کاری مشغول است نا این میهنش را پاکیزه و آماده باشد و در این میان تلاش خاصی بیش از دیگران به چشم می خورد به او سلام می گم و در می یابم او سینه رهازی هاشمی مدیر مجتمع آفتابی جواهرده است که با وجود انبوه مشکلاتی که با این مسنه به گریخت است که با روی خوش و اشتیاق پاسخگوی سؤالات می شود. او پرامون مشکلات مربوط به کارش می گوید طی فصل تابستان به دلیل حضور گسترده میهنان و مسافران در جواهرده این بیابانی با کمبود آب دربر می خورد در واقع این فصل فصل پشمه های موجود پاسخگوی نیازهای مردم نیستند، ما مایلیم است که این مشکل را با مسئولان در میان گذاشته ایم اما تاکنون جز انتظار چیزی عایدمان نشده است.

وی دیگر مشکل مهم این روستا را غرابی جاده سنتی به جواهرده عنوان کرده و می گوید نامناسب بودن جاده نیز جزو مشکلات اقتصادی روستایان می باشد که کاستی های بسیاری را برای مردم ایجاد کرده است.

### ○ صنایع دستی روستا احیاء می شود

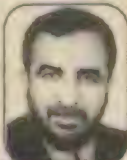
حاتم بی هاشمی علاوه بر مدیریت مجتمع آفتابی

هنرمان به احداث صنایع دستی برای منطقه نیز مبادرت ورزیده و با راه اندازی چند کار فابی و چادرشاپایی و همچنین گلیف بایی ترانسته است شهرهای بومی جواهرده را که می رفت تا به فروشی سپرده شود دوباره زنده کرده و در این راستا گلیف در جهت اشتغال یابان منطقه روبرابر روی که زنی خوش برخورد و پر تلاش است در این ارتباط می گوید: زان منطقه می توانم با داشتن قالیچه گلیف چادرشاپ و جوراب و فرشی آن به مسافران صنع درآمدی برای خود ایجاد کرده و هنری را ماندگار کنم.

حاتم بی هاشمی به طبق منطقه سیل خود را به مهتسن اسحاقی مدیر کل سازمان ایرانگردی و جهانگردی استان مازندران معرفی کرده و خداحافظی می گم.

### ○ لیفت صنعت گردشگری صنعتی می خواند

مهندس اسحاقی که به اعتقاد بسیاری از اهالی تلاش بی وقفه ای را برای برپایی و رونق صنعت گردشگری در این استن به کار بسته است. عنوان کردن صنعت گردشگری به عنوان سرمایه ملی می گوید: چشم انداز بکر و طبیعی مازندران نیز یک سرمایه است (از شناسه تا توسعه و رونق چشم انداز بکر و طبیعی



مهندس اسحاقی (سمت راست) در حال گفتگو با خبرنگار

این سرمایه در صنعت گردشگری منوط به مسوولان و همکاران تمامی هموطنان، روی پایانی لیکن هدف ما تسهیل شدن فرآیند اشتغال و دیدنی استن مازندران است. اضافه می کند: برای حمایت از صنعت جهانگردی باید منابع طبیعی و سیمانی که حوزه نهیدین قرار گرفته اند. حفاظت شوند تا این صنعت رونق بگیرد. مهندس اسحاقی با اشاره به حادله پرتاده سینلیر آمریکا می گوید این حادله تاثیر بسیار مفی و صنعت گردشگری جهان گذاشت و در همان ۱۰ روز نخست بد از حادله ۹ میلیون نفر تنها در صنعت گردشگری دنیا بیکار شدند که استل مازندران هم بی تاثیر از این خروارث بوده است. و برای گلران این بحرانی باید فرقت و مردم دست به دست هم دهند تا زیانها جبران شود.

### ○ ایران در حاشیه های جدید!

در ادامه این گفت و گو آقای محسنرضا شایع گردشگری تعلیقات جهانگردی استان مازندران نیز وارد می شود: پتانسیل حساسیت های فرهنگی ایرانیان به میان آورده و اظهار می دارد: مردم ما باید بداند بدون دربرداشتن جهانگردان خارجی که به کشور ما سفر می کنند به بانی شناختی که از فرهنگ ایرانی دارند به انگیزه خوشگوارتری به اینجا نمی آیند. بلکه باید نورسیتی واقعی نه تنها برای آشنایی با جاذبه های فرهنگی و سنت بومی اسلامی به ایران سفر می کند. در پایان آقای سید ضیاءالدین موسوی به عنوان مدیر روابط عمومی گردشگری استن مازندران می گوید:



سید ضیاءالدین موسوی (سمت راست) در حال گفتگو با خبرنگار



سید ضیاءالدین موسوی (سمت راست) در حال گفتگو با خبرنگار

ما هنوز به فرصت قابلیت های کم نظیر توسعه گردشگری در کشور را نشناخته ایم اما با تصحیح برخی نگرشهای نادرست می توانیم در قرن بیست و دوم به طور پلین صاحب موقعیت شویم. در حالی که اگر سیمانی جز این به کار نندیم باید خود را از حلقه یابی جدید هم کنیم.

### ○ شهری برای تو

از دستان جدا می شوم و با جملاتی صمیمی از آواز خداحافظی می گم: چه چندانکه در کوهچاها جواهرده قدم می زنم تنم به پیروزی می افتد که با عشق و آرزو جوراب می بافد و زیر آب شعری را می زمزمه می کند.

سلام می گم و آوازشی نشان نمی دهد و با حرکات دست توجه او را به جملاتی می کشم اما با توضیحات افرامان در می یابم که او به علت سبب زیاد قدرت شنوایی خود را از دست داده است.

به دستش چشم می روم که با هوشی خاصی گره ها را پشت به می اندازد تا سنی برپا باشد و به لبهاش نگاه می کنم که می می خواند.

گل روی نه ره شوم و اوشم

(آهسته آهسته می خواند)

نه تنم نه درم نه مرمه یوشم (آهسته مرمه روی نه تنم نه درم نه مرمه یوشم)

نه سیمانی ده من هاتکم نوازش (بوی سیاحت را بیوسته نوازش می کند)

نه ناز نه در نه درم یوشم (موسس درد و دل و رنجهاش شوم من).

تعدادی از دوستمیلان بهر قدم می کنند و من فاضل خودرو می شنم احساس خاصی تمام وجودم را گرفته است نای حرکت کشان و دل کشن از این مردم برای سخت است اما جالبه زیاده آنها را سرپا نگه دارم به سختی خداحافظی کرده و در دل جاده برپنج و خم تابوفا را به مقصد. سرانال می گم و برای غلبه بر دل شکنی رادیو را روشن می کنم... آهنگ زیبای مربوط به میرزا کریم خان صفای راه می شود.

### هفته آینده

اسرار و دهکای حرم امیر قاش می شود



اسرار و دهکای حرم امیر قاش می شود

اشرف روحی در حالی غلبی است ندر کریمه پاشی و جود داشته و استیانی که به آن معتقد بوده اند بسیار از حیرت خود را به وسيله دکتر محسنرضا شایع بیان می کنند. این امری که ما قادر به بداند این سیستم می تواند بر سر پایگاه موت اقلان و حسد و روح استن شایع مکاره و تران برارل کند.

هفته آینده دکتر محسنرضا شایع در قالب روانکار صاحب مسئول حرم امیر قاشی اسرار و دهکای حرم امیر قاشی را برای شما بازگو می کند. این گفتگوهای خوشنویس را حتماً بخوانید.



گیر داد و شما هم از بدشاشی ما بیعتات شد و...  
فداگیر شدیم.

این اعتراضات جوان منم بود که نام و لقبش «بهروز گازی» بود، همان موقع و شبانه، پس از اینکه آدرس تمام اعضای باند را از «بهروز گازی» گرفتیم، درخواست به اکیپ از فرماندهی کل منطقه کردیم و بعد در چند مرحله پورش تمام اعضای باند را قبل از ساعت صبح دستگیر کردیم.

□

□

زمانی که تک اعضا را داخل کلاتری آوردیم و قرار شد موقتاً صاحب بازداشت باشند و فردا اول وقت به دادسرا اعزام شوند، تازه مسئولان آغاز شد، استوار کسی می گفت:

«کلاتر اینجا هست نفر هستند. هست نفر اعضا، یک بلد که خوشن در پیش خوشن به نیم هست، الان هم که یکطرفشان بقیه را او داده هر کدام از اعضای به جان چند دقیقه نمی تانند چه کسی... هر قول خوشن آدم فروشی کرده و اسم همین نشسته خون صیدگیر هست و اگر همگی در یک بازداشتگاه بمانند، بعد می دودم فردا صبح چند تا جنازه روی میستان سوزانده! حق با او بود. از این اتفاقات قبلاً هم رخ داده بود و چند بار تجربه داشتیم که اعضای بازداشت شدایی که در ارتباط با یک جرم در بازداشتگاه بودند، بر سر مسئولی از این قبل که ویک غرضان بقیه را او داده و با «چون تو بی عرضه بودی کار میستان دای» و... با هم درگیری می شدند و کار به تک کاری می کشید، به همین خاطر گفتی.

«استوار برو سواشن کن... اول از همین پسره که اعتراف کرده - همین که خوش رو کارگیر شهرداری حازه بود - سوال کن و بین باند هاشون کی هاشون بعد از همینکه سواشن کن.»  
استوار «چشم» گفت و رفت، به محسن گفتی: «بلند شو بریم که الان سید» می زنه... می قرض بونیم و یک قضیه دیگه پیش بیاد».

بعد دوستانش محسن از اتاق زیم بیرون، اما همین که با گذاشتن داخل محسن برای اطلاع های متوجه بر سر و پا می شد، می فهمید از افسست زیر زمین شدم - از است بازداشتگاه - کمی صکت کردم، محسن گفت:

«من شنیدم... از طرف بازداشتگاه نوره کلاتر... هنوز اتفاق نگرفته بودم که این بار فریاد رسای

استوار را شنیدم.

کاری نکنین شلیک کنیم...  
نفر زدم بر ندانسته بودم که محسن مثل گلوله از جا در رفت و به هنوز به پله های زیر زمین رسید و بوم که محسن با یک عریه گورشخراش و وحشت آور «این شی های بود که هر وقت می خواست به کمک کسی برود اعصاب می کرد با وحشت به جان حریف بیندازد - پنج شش پله را پرواز کرد و وسط

می دانست اگر او بگیرد دیگر رفته است با حرکتی استثنایی خود را پسری او پرتاب کرد و با تمام هیولانش روی بدن امره جوان افتاد طوری که کتلتش از دست رفت به زمین افتاد و ۷۲۰ کیلو گوشت روی هیولانش افتاد، جوان اما دل گن بیود، چنان مشتبه ای به پهلوی و شکم و پشت حریفش می کوبید که شاید یکی از آن ضربه ها می توانست امثال من و محسن را از پا در آورده، مرد چاق اما درحالی که با دستهایش فقط چهره خود را می پوشانده بود تا کسی به صورتش نخورد، می شنید و می گفت:

«بزن بدبخت... با صبح بزوم، مگه این همه گوشت و دنبه پیویش میشه...»

اول من بعد محسن خود را به آن دو رساندیم و دو دست متهم را با دستبند نقل کردیم، محسن سپس به سراغ زباله ها رفت تا بی «اصل ماجرا» بگیرد امره چاق می پند شد و بر و بدش را از خاک زدود، درصحن کل غرضهای رنگباری مشتبه ای منم ظاهراً یکی یوتابیش به دنده او خورده و آماش را بریده بود، کسی ندیده هایش راهائی نده و سپس قبل از اینکه من چشمه جرم انتقالی افتاده چنان کشیده ای نوی صورت جوان منم نواخت که او دوبرخی روی خرا پند شد و به جیران خورده و سقوط کرد و چنان «آخ» را فریاد کرد که پیدا بود چند دقیقه ای سنگ است، من اما با دقتی روی می برد، چای می گفتم:

«این چه کاری بود کردی؟  
مرد چاق که حالا مرا شناخته بود نیم بر چهره نشاند و یوزند زده و گفت:

«انصاف کیمار رفته کلاتر؟ پنجاه با مشت کوبید توی پکم و پهلوی من نیاید یکی می خورده؟  
این را را گفت و به سراغ زباله ها رفت تا نیم کیلو طلا را پیدا کند، محسن هم جستجویش را تمام کرد و با دو سه پلاستیک و گشت رورو به جوان کرد و خطاب به من گفت:

«کار برعکس شده... حالا به جای آشغال بسته ای حریفان از خیالونا جمع آوری میشه! مرد چاق با دقتی روی خراش را با پتیت کرد و اما باید این طلاهارو صورتی شلیک کنیم شما فرما بی کلاتری و حضور و تحویل بگیر» و سپس درباره به کلاتری پرسید:

□

□

«این نقشه را پسیمان بود، چند نفر بودند که برای ما موافقت می می کردند، اما چون ما آموران گشت شما یکی دومری به چهره ای مارو موقع حمل و نقل مراد گیر انداخته بودن رئیسمان - که بهش میگن سواد نوروست - به این فکر افتاد که بر و پورشش و فکر احسان رو از جلوی خونه «طرفه های» تحویل بگیریم و بدون مشکل از محل خارج میشیم، نقشه خوبی بود و ما موفق بودیم اما اشتباه این آدم گنده هوشون

خلاصه آنچه که گذشت  
وقتی محسن گشت سواشن محسنی دانه زشترو طلاق صند باور نگرفتیم با ما صادق و سناسته زشت مثل همه رفت و آمد خانوادگی داشتیم و می دانستیم که شبانه شب را یک صند چسب و همش می که با جواهراتش دانه او هر طرز رو زلفی است فکری به خاطر و رسد و با صدفی نمایی گرفتیم و بالاخره راضی شد من این ماجرا با ما همکلی کند اما اگر هلهای تافتری و ما را می که همان شب برای من و محسن اتفاق افتاد همه چیز و تعداد شتاج خوشی قرار داد، است دانه زشت و کوفته راضی طرز بودیم سوجه یک رنگر شهرداری و مردی چاق که با هم میگویم داشتند شدیم و پس از اطلاع ای پلیسی محسن کار خوش را کرد و رو به من گفت: کلاتر این جوان رنگر شهرداری نیست... حالا صید چه! الان معلوم میشه...  
و اینک بقیه ماجرا را با هم از زبان کلاتر می خوانیم:

محسن این را گفت و کلاتر را روی صندلی گذاشت و خودش از ماشین پیاده شد، بازی یکی شب کنگ می کرد تا «سرودستی یعنی محسن - که هرگز آنها را فلزی و طلا کوب نمی کرد و پارچه ای بود - در آن کوچه ظلمت سرا به چشم جوان رنگر میاید. حتی وقتی محسن کنگر او ایستاد، مرد جوان که داشت با اشتیاق از یک پلاستیک زباله را جابه جا می کرد، زیر پای گشت:

«چه با بانه!؟ نبال خرده پلاستیک می گرتی؟ برو خنای و دینش بر جای نیگه، خورالادت کنه!  
«آره... شال یک چوری می گرم، اما نه پلاستیک! این را محسن گفت، مرد جوان از رنگر نماند اما ای اینکه جا خورده ولی خوش را عادی نشان داد و خنده پاسخ داد: «این دنبال چی هستی؟ آره بعد با یک حرکت فوق العاده، سریع جرح دست زباله ها را طوری کوبید به پهلوی محسن که او روی زمین افتاد و زباله ها رویش سرنگون شد و سپس به سرعت به جهت مخالف مالتین - آنسوی کوچه - شروع به دویدن کرد.

همه این اتفاقات در کمتر از دو ثانیه رخ داد و من و مرد چاق که تنها ناظران صحنه بودیم، ششمان زد، من به سرعت دست به «کالت» بردم تا ناظر ماشین پیاده شوم و یک تیر هزایی شلیک کنم و ایست بدم و... که ناگهان مرد چاق مثل نفر از جا حست - با حرکتی که از آن جته بید به نفر می رسید - و از آنجا که جوان «رنگر گدا» پس از دو سه من متوین، حالا با یک متر فاصله در جوار او بود، مرد چاق که



راهری پایین فرود آمد، سروصدای مشب و بگ زدن و فریاد کشیدن از راهرو لحظه به لحظه بیشتر می شد، پایین که رسیدم تمام نزارات پند را که همگی مستند به دست داشتند دیدم که بر همان حال هست «سنه» به جان هم افتاده و با وحشیانه ترین شکل یکدیگر را کتک می زدند، من هم مثل محسن میان این جمع چشمم فلش شال استوار بود که میاد آسیب دیده یا گرفتار شده باشد، اما نه استوار به کتک راهرو تکیه نمانده و در حالی که اسلحه اش را سوز آنها گرفته بود به تندی نشان می کرد از هم جدا بشن... شلیک می کشتم... اما فایده نداشت، افراد پند درست هستند گرگهای به جان هم افتاده بودند، محسن به تکیه چوبی که داخل آتار بود اشاره و به من نگاه کرد و گفت «ایشان کسم کلانتر...»

می فهمید منظور چیست. انگار چاره ای نبود و خواستم پاسخ مثبت بدهم که یکدفعه چیز دیگری پند افتاد، به سرعت رفتم گوشه زیرین و شلیک را مخصوص آتش نشانی را که با فشار زیاد آب را خارج می کرد - و فاش شد - فلکه آب را تا نیمه باز کردم و بسوی آنها گریتم. فشار ابتدایی آب لحظه ای آنها را از من جدا ساخت - فقط لحظه ای - اما ختم چنان بر وجهشان منوالی شده بود که نزاع را ادامه دادند، محسن که وضع را اینطور می دید به طرف من آمد و ضمن اینکه شلیک را از دست من می گرفت گفت:

«چاب کلانتر فکر کنو شما چه که بودی، توی حیاط «آب پازی» نمی کردی! و بعد به سرعت فلکه آب را تا آخر باز کرد، فشار بالا افتاد شده بود که به راحتی فیکل یک مرد را تکان می داد و بعد بسوی آنها رفت، نمی دانم تا به حال هدف شلیک آب پرنسار قرار گرفته یا نه - که امیدوارم هرگز قرار نگیرد - در این لحظات انگار با شلی آبی با من بودم بر پیکر کسی می زید، موارد زیادی بود که حتی این فشار زندی بدن را خم کرد محسن که این را می دانست تعجب به خرج داد و سعی کرد فشار آب را به قسمتی بدون پورش بدن آنها نگرد مثل صورت و گردن و دست و بیشتر کتک آنها را پاهایشان را هدف قرار داده بود. حالا دیگر نمی توانستند مقاومت کنند، فشار آب بگ یک آنها را تسلیم می کرد، حتی یکفرشان - که رئیس اصلی پند بود - از شدت زرد و برای دفاع از خودش بسوی محسن پرید و شربهای نیز توی صورتش زد. اما مشب معکم استوار او را وسط راهرو ول کرد.

هنگامی که همه شان تالان و تاراج شدند، آن وقت استوار و محسن هر دو به نشان را داخل یک اتاقک زندی کرده و در آن پرویشان قتل کردند و سپس همگی رانیم بالا. بر صورت و دست و بدن همه شان خیس آب بود، حتی اگر می خواستیم این ساعت - نزدیک ۲۳:۰۰ صبح - به خانه برگردیم حالا که کاملاً خیس شده بودیم کافی بود یک سوز این فصل پانت شود همگی ناتالیه کنیم، این بود که به پیشگاه محسن و با



استفاده از دو تا اسلپ ۱۰۰ یک کرسی جمع وجور درست کرده و سه تایی در کلاتری خوابیدیم.

□ □ □

«از فریا که زخم سوخ هم بیرون کته میام حسین جادو، نجیب هتلی شده! اینها را سروان صادقی گفت و باعث شد که از خواب بیدار شوم، ساعت ۶:۳۰ دقیقه بود، یعنی ۲۰ دقیقه بیشتر به عراس صبحگاه کلاتری نمانده بود، محسن که فکر می کرد در خانه خودمش خوابیده با چشم بسته غر می زد.

«اساله روخدا آیت نکن... امروز صبح من شیف لدارم... نوبت سروان حبیبیه... منم خیلی خواب میاد... اساله بگ یک رنگ برن به کلاتری و به استوار بگو که به کلاتری بگه حال من خوب نیست و نمی تونم پیام سرخندتم... اصلاً بگو حالت خوب نیورفته بیست ستان...»

بعد از آن خنده ریمه رفت و رفتند، چشمهایم را مالیدم و لگدی آرام به پهلوی زدم و غریتم «خوب دست را رو کردی... پس هر دفعه که زنت رنگ می ریزد...»

محسن که تا لحظه ای قبل کاملاً گیج خواب بود بکمرته مثل لمر از جا پرید، چند تالیه سنگ بود و کم کم به خودش آمد و وقتی «توزاری اش» افتاد که چه مدتی سنگ به آب داده بهترین نقش را بازی کرده خندید و گفت:

«همه اون رو گذاشت بودم سرکار... لیلینون کریم - الله دور از جون کلاتر - واسی ریشتی فکر کردن خواب؟»

من یکی که هرگز نفهمید محسن راست می گوید یا فیمل بازی می کند، او بگه هر پیشه واقعی نردا سروان صادقی آن روز خیس سر حال بود، پس از عراس صبحگاه خودش رفت از سر چهارراه «لاکه پاچه» خرید و همه را میهمان کرد، با همه بگو و بخند می کرد

□ □ □

صحنه ای را که خوریدیم، من و محسن رفتیم داخل اتاق صافتی، هنوز حرفی نزده بودیم که خودش به زبان آمد

«عجب تشنه ای شده کلاتر... عقی بود... اگرچه دلم برای رتم می سوزه اما اولاشش حسلی ریخته به هم... از دیشب که رفتم خونه تالان - از یکطرف خوشحال که این همه پول پردم خود و از طرف دیگره منام می رسه - این پولها از کجا آمده... بابت چیه...»

کسی این پول رو داده... تو این همه پول رو بابت چی گرفتی... اساله - منم طبق فرماینت شده بر مرتبه یک باسلی بهش میدم تا بیشتر مشکوک نشده! بکبار گفتم وارد گرفتند بعد که رسیدن آیس چراون و هم پول رو آورده بهش گفتم این پول رو از یکطرف طلبکاران بودم که از من گرفتند... بکبار هم گفتم از شما گرفته گرفتند... و خلاصه طوری گفتم شد که الان موقع بیرون آمدن از خر به بهم گفت:

«چرا حرف درست نمی زنی؟»

من کم کم دارم نگران میشم! و من - که به دستور داده - منتظر این حرفش بودم بلافاصله گفتم: «اتو چیکار به این کارها داری؟ مگه تو پولی نمی خواستی؟ این هم پول... این رو که گفتم، آیس رو کاملاً در چشمش دیدم!

محسن که لحظه به لحظه گیج تر و سنگ تر می شد گفت:

«تورو به حضرت عباس با قضیه رو به ماهم بگین یا بکبارید من از اتاق بروم بیرون که اینطوری خذایم نکنتم...»

سروان صادقی که سر حال بود با صدای بلند خندید و گفت:

«یعنی تو اینقدر لفظولی پسر که می ترسی حق کسی؟!»

و بعد من که دو روز بعد محسن را در برنج نگاه داشته بودم، ماجرا را از سر تا بیار عرض کردم، محسن خندید و گفت:

«کلاتر خداوکلی شما باید کارگزاران و ساریست بسن!»

خندیدم و گفتم:

«حالا هم بگ کار فیکه ای باید بکنی برو از آقای کمالی - صاحب این نمایشگاه اتومبیل که توی خیابون حورمان هست - ماشین بتزی و بگر و بیار من بشن گفتم، و بعد دوباره باید بکتر و به قابل اعتقاد هست پیدا کنی و این ماشین آلمانی کمالی رو سیاری سمنشی تا اون شخص ماشین رو بره دم ترخونه سروان صادقی و ماشین و سوئیچ رو بده دست خاتون و اگر دید که زن سروان داره کجکاری می کنه که خنای این اتفاق می افتد - فقط بهش حسد بگو و اون اینکه «صاحب سروان گریان از کار ما باز کره که اگر ده تا ماشین دیگه هم بهش بدهیم، آرایش اون کارو رو نداره! بابتش ترما محسن! به دوستت بگو عیناً این حرف رو بزنام»



نقشه سیاسی

## جهان در سال ۲۰۰۱ قیام و سیمه

آمریکا که سعی داشت به صورتی فعال در مساله فلسطین و خاورمیانه دخالت نکند با اعزام نشت ریشی میا و ستانور میچل دوازده آرام کردن اوضاع برآمد ولی با وجود تلاشهای آنها طرحهایی که ارائه شد متأسفانه موفقیتی به دست نیاورد زیرا جناحهای تندرو و افراطی در طرف نمایی به صلح و آشتی نداشتند و حاضر به تن دادن به هستی صلح این نبودند.

دشمنی جاری ۱۱ سپتامبر که بر علیه اعراب و مسلمانان در آمریکا حاد شد و پس اقدامات تروریستی می رفت. سیاستمداران غربی و آمریکایی به این واقعیت پی بردند که اگر می خواهند تروریسم را ریشه کن کنند و انگیزه گروههای تروریستی را از بین ببرند باید مشکل خاورمیانه را حل کنند و به اوضاع این منطقه سرپوشان بدهند. در همین راستا بود که به یکباره با وجود مخالفت اسرائیل موضوع تشکیل کشور مستقل فلسطینی از سوی بوش، تونی بلر، میرکل، سلاخان ملل و دیگر کشورها مطرح شد که تحویلی اساسی در دیدگاهها و مواضع جهانی در مقابل اوضاع فلسطین و خاورمیانه می باشد.

هرگاه فلسطینی ها و اسرائیل سعی داشتند دمی در راه صلح و آشتی بردارند، برخی افراد و جناحهای افراطی دست به اقدامات تروریستی و تند زدند و با متشنج کردن اوضاع منطقه مانع از پیشرفت هرگونه صلح شدند. پس از تلاشهایی که در مورد کشور مستقل فلسطین صورت گرفت شاهد پیدایش همین وضعیت بودیم که روابط طرفین را بشدت پرخاشی کرد و سبب گریختن غرابت با محدودیتهای بیشتری مواجه شود و حتی اجازه شرکت در مراسم کریسمس را در بیت الله نداشتند.

الحامد در داخل دولت ائتلافی اسرائیل نیز با اعتراضاتی مواجه هستیم چنان که بوزر وزیر خارجه که از حزب کنگرگ است - به مخالفت با سیاستهای شارون برخاسته و بر صلح با فلسطینی ها تاکید می کند.

اگر آرامش به فلسطین بازنگردد و کشمکش ها ادامه یابد زمینه برای تشدید اقدامات افراطی هموار می شود و با مسدود شدن راه صلح و آشتی گروههای تندرو میدان فار می گردند و بر مشکلات می افزایند.

## هند و پاکستان

سفر ژنرال مشرف به هند چندان با موفقیت همراه نبود ولی تمایل اسلام آباد و دهلی نو را به صلح و زندگی در آرامش نشان داد. این سفر که در قدرت و واحیایی نخست وزیر هند صورت گرفت در آخرین مذاکرات شکست خورده و نتوانست با انتشار بیانیهای همراه باشد.

ماماری افغانستان که تقاضای برای پاکستان به شمار می رفت و سبب گریختن ژنرال مشرف قول هرگونه همکاری و همراهی را به آمریکا در مقابل طالبان و القاعده بدهد. برای مدتی مانع فعالیت های تروریستی در کشمیر شد.

تروریست های جدایی طلب کشمیری که دارای ارتباط قوی با طالبان هستند و از سوی اسلام آباد تقویت و حمایت می شوند در روزهایی که اوضاع در افغانستان بحرانی بود سکوت کرده بودند و این انتظار دیرینه داشت که با جوی که علیه ترور و تروریسم به راه افتاده مدتها در کشمیر هند آرامش برقرار شود. ولی هنوز اوضاع افغانستان کاملاً سرسبزمان نمانده بود که شاهد حمله تروریست های کشمیری تحت حمایت پاکستان به محلی هند شدیم که چندین کشته و مجروح و بر جای گذاشت.

این حادثه که با اعتراض شدید هند همراه بود و کشور وایک گام به جنگ نزدیک کرد و موجب شد اقدام به تقویت نیروهای نظامی در مرزهای مشترک بکنند.

پاکستان با وجود اینکه در ماجرای افغانستان به خوبی با آمریکا و انگلیس همکاری کرد ولی به این دلیل که بهرجه آورنده طالبان بوده همواره از این گروه حمایت کرده از نظر منطقه ای و بین المللی با این گروه مواجه بوده لذا در چنین شرایطی اعزام تروریست به دهلی نو را باید کاری دور از عقل به حساب آورد.

هند با پاکستان در کشمیری هستند که دارای صلاحیتهای اصلی اند و هرگونه تنش و جفت بین آنها خطرناک می باشد؛ زیرا اگر در این موقعیت تاگوار یکی از آنها می احتیاجی کند و ناگزیر به استفاده از این صلاحیت بشود نه تنها اوضاع منطقه ای آشفته خواهد شد بلکه شرایط در جهان بحرانی خواهد شد به همین دلیل همواره سعی می شود مانع تشدید اختلافات میان هند و پاکستان شد.

پاکستان که عامل اصلی اقدامات تروریستی در هند است باید از روشهای دیگری برای حل مشکل کشمیر استفاده کند و مانع رشد تروریسم شود زیرا اگر هند نیز برای دفاع از خود به چنین شیوهایی متوسل شود اوضاع به مراتب وخیم تر خواهد شد.

## میلوسویچ در دادگاه

دادگاه بین المللی جنایتات جنگی در سال ۲۰۰۱ سال پرکاری را پشت سر گذاشت به طوری که در اروپا و آفریقا تعدادی از جنایتکاران جنگی را به پای میز محاکمه کشیدند.

مهمترین کسی که در لایحه دادگاهی شد اکنون نیز در زندان به سر می برد. میلوسویچ رئیس جمهور پیشین یوگسلاوی می باشد که نقش بهرسانی در حوادث بالکان داشت و عامل اصلی قتل عامها در بوسنی و کورود می باشد. راضی که محاکمه و زندانی کردن سران کشورها به اتهام جنایتات جنگی دور از تعین به شمار می رفت و هرگاه حتی از چنین امری بر زبان می آمد. جدی تلقی نمی شد. تحویل میلوسویچ به

دادگاه لایحه توسط دولت یوگسلاوی با وجود مخالفت طرفدارانش نشان داد که در سلب تلاش و تعهد همگانی می توان دیکتاتوری را مهار کرد و جنایتکاران را به پای میز محاکمه کشید. آنچه در یوگسلاوی اتفاق افتاد از سوی بسیاری از خودکشیها و مستبدان با انتقاد مواجه شد اما این واقعیت را نباید انکار کرد که اوضاع جهانی تغییر کرد و جهان مصمم است جلوی استبداد رای حکومتها را بگیرد. هرچند میلوسویچ در دادگاه لایحه از اذافات خود در بوسنی و کوزوو دفاع کرده اما شواهد امر حکایت از این واقعیت دارد که او باید در انتظار مجازاتهای سنگین از سوی این دادگاه باشد.

## حکمت ستارگان



جورج بوش رئیس جمهور آمریکا بار دیگر صلاحیت دفاع موشکی با جنگ ستارگان را مطرح کرده و با تائید تائیدن قرار داده آبی بی ام (A.B.M) که در دوران جنگ سرد میان روسای جمهوری شوروی و آمریکا منعقد شده بود قدم در راه لغو این قرارداد گذارد. سیاست موشکی آمریکا که گفته شد صرفاً علیه کشورهای بلشی می باشد با مخالفت روسیه و چین مواجه شد و آنها از لغو قرارداد (A.B.M) انتقاد کردند.

بوش برای توجیه روسیه و چین و دیگر کشورهای دوست آمریکا عیانهای را به این کشورها اعزام کرد ولی نتوانست رضایت کامل و یکن و مسکو را به دست بیاورد زیرا با وجودی که واکنشنگ اعلام کرده موشکی تروریست های دوست نیست اما آنها چندان نسبت به این امر مطمئن نیستند. مذاکرات و بین و برش رزسانی جمهوری دو کشور نیز در گرونی چندان موفق آمیز نبود.

از دیگر حوادث جهانی می توان به گروگانگیری در فلسطین توسط گروه ابوسیف اعلام جنگ از سوی میساری در جنوب لیبی، جنگ بین آلبانی تارها با دولت مقدونیه اختلاف دولت لبنان با حزب الله و وضعیت مبهم پیوسته در شمالی اشاره کرد؛ به نظر گشتن این موارد سال جدید را باید سال کشمکشهای بیشتر در دنیا به حساب آورد که وعده آن از مدتها قبل داده شده است.



شرایین صلح نوجوان ۲۷ ساله  
دستگیر شد

○ دو مرد که بناچه به سمت خودروی را از پس جوانی زنده بودند. در تپش های پلیسی ردیابی و دستگیر شدند.

این دو جوان ۲۲ و ۲۶ ساله که «رخاء» و «علی» نام دارند شامگاه ۳۰ آفریماه سال جاری در حالی که کلت کمری به سمت گرفته بودند جلوی خودرویی را با شلیک گلوله های سه گانه و سوار بر آن از راننده خرابند به سمت دفره آنان حرکت کند.

دوران پس از ۱۵ دقیقه آدم ربایی پس جوان را در خیابان طرخی رها کرده و گریختند. بنا به گزارش مأموران دایره یک آگاهی شهر خودروی مزاحمت را به سایت رایج های پلیس محاصره کردند و اطلاع یافته هفته گذشته پسری به نام «علی» به همراه این خودرو دستگیر شده است. بدین ترتیب سارق بعد از چارچوب های ویز، اعتراف کرد به همراه دوستی به نام رضا که در شهرری است دست به سرقت مسلحانه زده است.

ایوان

این افغان پس از به دام افتادن  
تحویل باغ وحش شد.

با کمک یوان آیدموند  
فرشته به سرقت رفت

○ سرنشینان یک خودرو با طراندن آیدموند مسجون مسافر را بهوش کردند و ۸ بسته فرش نفیس وی را به سرقت بردند.

مردی با مراجعه به کلانتری کیشور علی شکایتی عنوان کرد که با آوردن حش تحت فرش نفیس از بزمین در محدوده کیشور سوار یک خودرو پیکان شده است که پس از دقایق سرنشینان خودرو با تعارف آیدموند وی را بهوش کرده و زمانی که او به خود آمده متوجه شده است او را در حاشیه خیابان رها کرده و فرشته را به سرقت برده اند.

مأموران دایره یک آگاهی یکی از سارقان را به نام «مطلب» شناسایی کردند و با معرفی وی هندستش نیز دستگیر شد.

تحقیق دقایق زمینه افاده دارد.

حام جو

اختلاف پدر و مادر پیش از حاکمیت فرزندان

○ یک زوج میانسال در آمستردام پس از ۲۱ سال زندگی مشترک از یکدیگر طلاق گرفته و پس ماه به دختر هجده ساله آنها از دنیا رفت. پس از اینکه مدتی در کشور سوراندل حاضر شدند مدتی از حاکمیت این صده را به شهر سانی خود بردند.

به حسن دلیل شوهر وی به دادگاه شکایت کرد و پس از پنج ماه تلاش و دعوای قضایی دادگاه رای داد حاکمیت باقی مانده به طور مساوی میان پدر و مادر دختر تقسیم شود.

مشنهوی

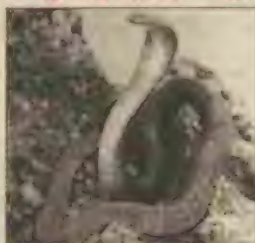
سارق ساده لوح با یک پنداشت لو رفت!

○ سارقی در شهر کابل فریب تصیم گرفت از گلو صدوی یک فروشنده بزرگ سرقت کند. او پس از آلوده شدن به فروشنده با کمک تصیم بد رفت در گلو صدوق پنداشتی به یک صندوق مسجود پیچیده شده است. الفاظ از دنیاست استفاده نکیده در گلو صدوق نقل نیست فقط کافی است بنگرد و با چراغ خداید!

سارق ساده لوح از حوشحالی به خاطر پیدا کردن جیب گلو صدوقی سر از لبی شاخت بلافاصله دستگیر و از چراغ شد. یک دفعه یک کسبه بر از شن وی سرش افتاد چراغ های فروشنده روشن شدند و صدای دروازه بلند شد.

در غرض چند دقیقه نیروهای پلیس سر رسیدند و او را دستگیر کردند. زمانی که داشتند او را به سوی ماشین پلیس می بردند افرادی زده آنجا جمع شده بودند. فر چنین موقعی اشغالی سارق رو به مردم گفت دیگر به حرف مردم با هیچ ترشمانی اعتقاد نمی کند!

مطالعات



○ یک افغانی شش متری با قطر ۲۰ سانتی متر از انبار یک مجتمع مسکونی در منطقه جنت آباد تهران سر فرآورده و باعث وحشت و تعجب ساکنان شد.

یکی از ساکنان مجتمع مسکونی ۱۲ واحدی در جیبان جنت آباد به محض ورود به انبار متوجه سار بزرگی شد که در انباری جا خوش کرده بود. وی بلافاصله از انباری خارج و مأموران آتش نشانی را مطلع ساخت.

مأموران آتش نشانی پس از حضور در محل با طعمه گذاری اقدامات لازم را برای به دام انداختن افغانی که با شکافتن دیوار به انباری راه یافته بود به کار گرفتند اما بی نتیجه ماند.

تا اینکه در نهایت با استفاده از چندین کیسول گاز ترکیب افغانی را می فرشت کردند به دام انداختند.

رئیس اداره بررسی علل و حوادث ساختمانی آتش نشانی تهران در خصوص صدمه منی افغانی گفت رویت این افغانی با این جثه حتی می توانست لیست بگذرد گرمی داخل ریم و احتیال واقع از لوله باشد این در حالی است که روشش نبوده که واقعا کسی افغانی را به انباری منتقل نکرده است و با اینکه در انباری گنج قدیمی پیدا شده.

قضایی شوهر بانی با یک  
میلارد بود با یک گنه شد

○ دختر جوانی که از طریق اینترنت دنبال شوهر می گشت با پیشنهاد خالق افاده یک میلیارد پوندی روبرو شد.

تا چند روز پس از قرار گرفتن درخواست ختم «کی» هلوئند در اینترنت برای شوهری یک فرد ناشناس پیشنهاد شکست آوری به سبب وی ارائه داد. این فرد ناشناس ضمن قبول درخواست های این خاتم مبلغ یک میلیارد پوند نیز برای ازدواج با وی پیشنهاد داده است.

سخنگوی سایت مورد نظر گفت ما این پیشنهاد را به خاتم هلوئند اعلام کرده ایم و منتظر تصمیم گیری وی هستیم.

ایرنت

تجهی که قصد جان قضایی را داشت

○ زن جوانی که به دلیل راه اندازی خانه فساد و خیالی در مجتمع قضایی هاشمی تحت محاکمه قرار گرفته بود پس از اوسط بندی به قاضی دادگاه روانه زندان شد.

این زن که حبیه نام دارد مدتی قبل به همراه یک زن و سه مرد دیگر که در راه اندازی خانه فساد با وی همدست بودند دستگیر و برای محاکمه به مجتمع قضایی منتقل شد.

وی در جلسه محاکمه در حالی که مشغول دفاع از خود بود ناگهان به سمت پنجره دادگاه رفت و پس از شکستن شیشه تکی از آن را برداشت و به قاضی حمله ور شد.

اما خوشبختانه وی پیش از اینکه تاجمعی به بار آورد توسط مأموران دستگیر و به زندان منتقل شد.

قتحباب

قتل دو بانی یک دختر زیر چو خیالی فشار

○ عصر یکی از روزهای هفته گذشته در قلعه مرغی تهران دختری بنام حبیشه ندایی وقتی به همراه پدرش می خواست از روی ریل های قطار عبور کند از نزدیک شدن قطار مسافری تهران آهواز هول شد و قبل از رسیدن به پدر روی ریل افتاد. پدر وقتی دید دختر به اشتباه خط مرگ روبرو است خود را به او رساند و با گرفتن دستان «بنیشه» را به سمت خود کشید ولی متاسفانه جفت باغی او از پرچ های قطار ماند.

پدر «بنیشه» که به سرورورش می گوید از مردم خواست که به کمکش بروند و دخترش را نجات دهند تا اینکه دختر ۱۰ ساله ساعتی بعد به بیمارستان سیار رسانده شد و تحت عمل جراحی قرار گرفت و از مرگ نجات یافت.

ایوان

جانب و انتشار این سلسله مطالب به منزله صحت و تأیید موارد مطرح شده در آن نیست

«ما را ای دل عبرت بین»

**مجرمی که نمی دانست  
جرم کرده!**

با تشکر از صبا برای فرد غصه‌پرستانه و صحت مجرم و فراموشی‌های اخیرم عصر روابط عمومی سازمان زندانها و پراکنش دادگستری کل استان تهران و سفری خبری که من بعد از این گزارش ما را از آن

مرد جوان معافانه که نسبت با ازشن هرچه گفتن شروع به صحبت کرد، در نفس و کلام و رفتارش ازشن خاصی معلوم بود. بی‌نیازی آنکه حتی ضابط را روشنی کند. طبعی خلاصه واضح به جرعتی صحت کرد و گفت که به خاطر یک پرونده حدود دوازده سال است که درگیر است. یک بار محاکمه و به پنج سال حبس محکوم شده و بعد از چند سال مجدداً دستگیر شده است.

سپس توضیح داد که بدون هیچ جرمی، قطعاً به اتهامی که با کسی تو ماجرای ایش نداشته حالا هم آلودگی داشته و هم عمرش تمام شده. از همه گله داشت و بیشتر از همه از مسئولان که چرا باید خشک و مریض را با خود می‌بردند و...  
ای او حواسم نا همه چیز را آن طور که اتفاق افتاده برایشان بگوید و او بهیشت و این طور گفت.

نیمه محمد شامش داد

سببه و نگارش  
سیده فریبا روزگاری

سی و پنج سال دارم، تحصیلاتم در حد دیپلم است. پدرم ینگه معاملات ملکی داشت و موافقت در حد خواندن و نوشتن بود. ماه خواجه و پنج برادر بزرگم که در نای آنها شهید شدند. هر دم هم دوازده سال در سپاه خدمت کردم مدت صدیدی که در جبهه بوده و به میزان ۵۷ درصد

**ما موظف بودیم در مورد این اطلاعات تحقیق کنیم و بعد از تحقیق قاضی پرونده دستور می‌داد که ما به صورت شبانه‌روزی کار تعقیب و مراقبت انجام دهیم و**

اطلاعاتی که به ما می‌رسید گاهی ناقص بود گاهی فروغ و گاه اشتباه. ما موظف بودیم دستور این اطلاعات تحقیق کنیم و بعد از تحقیق قاضی با بازرس دستور می‌داد که ما به صورت شبانه‌روزی کار تعقیب و مراقبت را انجام دهیم تا به آنچه می‌گذرد پی ببریم. مثلاً اینکه مواد چگونگی ردیابی می‌شود؟ از کجا تاچین و چطور توزیع می‌شود؟ بعد از پی بردن به تمام جزئیات گزارش مقتضی می‌نوشتیم. پس از معرزه شدن مساله برای ما و بازپرس پرونده حکم بازرسی و دستگیری مجرمان صادر می‌شد و بعد از گرفتن حکم ما وارد عمل می‌شدیم.

در قبال کشتیاب عمده و قابل توجه از دادسرا می‌بایستی به عنوان حق کشف به ما می‌دادند که ما مساله حسین حق کشف داد که از صبح قانونی به ما پرداخت شد. باعث درس و انهام و دستگیری ما شد.

در صورتی که کارهای ما و در یافت این حق کشف‌ها اصلاً جرم نبود، اما چرا حالا تبدیل به جرم و متجر به گرفتار شدن من می‌شود؟  
از عمده‌ترین کارها دو عملیاتی بود که پس از آنها ما دستگیر شدیم. اولی در بلوار ابوذر بود به ما خبر دادند که خانواده‌ای در این منطقه مواد مخدر کل آنجا را نامین می‌کنند. در پی یک ماه تحقیق و تعقیب و مراقبت شبانه‌روزی مواجه شدیم خبر صحت دارد و چون می‌خواستیم هنگام معامله آنها را دستگیر کنیم شخصی را که با آنها معامله مواد داشت پیدا کردیم و او با آنها یک معامله سنگین معیشتی انجام داد و حین معامله آنها ما ضمایم را انجام دادیم و در طی آن ۲۲۰ کیلو مواد در محفل

معروض نیساییم. هستم. بعد از اینکه جنگ تمام شد به تهران آمدم و چون هنوز شور جبهه در سرم بود سرشار از نیروی جوانی بودم باید آن را در جایی صرف مملکت می‌کردم. به عنوان یکی از ضابطین دادگستری شروع به کار کردم و از آنجا هم مأمور به خدمت در مبارزه با مواد مخدر دانشتانی انقلاب شدم. کار ما در این واحد به این صورت بود که طبق گزارشهای مردمی و یا مخبرین مواد مخدر و عقاید اجنشی با مجرمان مواد مخدر متکرات و سیاسی طبق حکمی که برایشان صادر می‌شد برخورد می‌کردیم.





## به من گفتند محکومیتی که قبلاً داشتم به خاطر نگهداری سلاح و مهمات جنگی غیر مجاز بوده و حالا باید در مورد پرونده سرقت مسلحانه و اخذی مجدداً محاکمه شوم.

و حدود یک تن و خردی جاسازی شده در روایین و حدود سی میلیون تومان پول نقد، کشف شد. اعضای خانواده که زن و شوهر و یک پسر بودند دستگیر و تحویل دادسرا شدند. بابت این عملیات به تیم سه نفره ما نفری ۶۰۰ هزار تومان حق کشف داده.

مورد دیگری را در میدان ناطمی کشف کردیم. گزارش این مورد توسط یکی از مخبرها داده شده بود. مخبرها معمولاً از مجرمان نام مخبر بودند که با همکاری خود سعی می کردند تعداد مجازات بگیرند. مخبر این مورد، فریتی بود که سالها با ما در مبارزه با مواد مخدر همکاری کرده و حتی اسلحه و بی سیم و دستبند هم داشت. او به صورت توافقی به بالندهای مواد مخدر راه می یافت بعد به ما گزارش می داد. او خود حفری جداگانه و حق کشفی بیش از ما می گرفت. اصولاً مخبرها همیشه پیش از دیگران حق کشف می گرفتند.

طبق گزارش مخبر ما، در ساختمانی که چند مطب و دفتر مهندسان ساختمان قرار داشت، سرپایاری زندگی می کرد که کلرش توزیع مواد مخدر بود. بعد از تحقیقات ما و گزارش مخبرمان، متوجه شدیم که او پس از تعطیلی ساختمان کار توزیع و فروش مواد مخدر را شروع می کند. در یکی از روزها ما نیز به عنوان مشتری وارد ساختمان شدیم و طی یک عملیات او و همسرش و عده ای را که برای خرید مواد آمده بودند، دستگیر کردیم. از آن محل نیز حدود ۱۵ کیلو مواد آماده فروش و حدود هشت کیلو جاسازی شده و مقداری شیره به علاوه وسایل شیردوشی، کشف شد. برای این عملیات هم حدود ۳۰۰ هزار تومان حق کشف گرفتیم.

اما چه شد که من دستگیر شدم؟ سال ۶۸ بهای بود که وزارت اطلاعات روی پرونده های این شعبه دست گذاشت. اما چرا وزارت اطلاعات به این شعبه مشکوک شد؟ در مبارزه با مواد مخدر رسم است که اگر پاک فالچایی را بگیرند، او فرعیج بدهد به جای تحویل حبس و یا حتی اعدام. با ما مران همکاری کند و تخلف مجازات بگیرد.

### در برانتر

(شاید یکی از محسبات نوشتن سلسله گزارشهای زندانی باشد که حدود قانون را به مردم نشان می دهد.

گاهی می بینیم که هر کدام از ما بدون اطلاع از اینکه عملی خلاف قانون و جرم است دست به آن کار می زنیم و مسائله رفتی متوجه می شویم که بسیار

اکثر این افراد با وجود داشتن پرونده و حکم با قید ضمانت و وثیقه آزاد هستند و با ما موران همکاری می کنند. گویا این موضوع احتمال یک زدودن داخلی و رواج رشوه و ارشاد را به وجود آورد. بعد از اینکه وزارت اطلاعات به بررسی پرونده ها پرداخت، به موضوع حق کشف هارسید و از آنها به عنوان اخذی و وجود زدودن استفاده کرد. از سوی دیگر برای تحقیقات این پرونده به منازل ما رفتند تا آنها را مورد بازرسی قرار دهند. همه می دانند هر کسی که مدتی در جبهه بوده از آنجا تیری ترکی می بوی که ای فشنگی در منزل تارو، چه رسد به خانه ما که دو براندم که شهید شدند. یادگارهای خودشان را داشتند و من هم که تا آخرین روز جنگ در جبهه بودم. یادگارهای خودم را فاشتم. متأسفانه تمام این یادگارهای جبهه را هنگام بازرسی از خانه ما جمع آوری کردند و بعد در پرونده ام فرج کردند و نهایتاً بدون رسیدگی به پرونده اول، مرا به جرم نگهداری سلاح غیر مجاز و مهمات جنگی به پنج سال حبس محکوم کردند و من روانه زندان شدم. پنج سال تمام دوران محکومیت را گذراندم و بعد آزاد شدم. یک سال بعد از آزادی از زمان سال ۷۷ بود که از دوایج کردم. البته به خاطر آن همسر و حتی خودی جبری راجع به حبس که کشیده بودم، گفتیم چون می دانستیم که مطرح کردن چنین سابقه ای، ذفن آنها را نسبت به من خراب می کند. حالا دیگر دنبال کار دولتی هم نبودم. در کار طلا سازی مشغول شدم و بوم و گاهی هم سکه و دلار خرید و فروش می کردم تا اینکه مدتی قبل یعنی حدود دو ماه پیش از طرف دادسرا فراخوانده شدم. وقتی مراجعه کردم، رئیس شعبه و قاضی پرونده ام گفت که محکومیتی که من آن زمان کشیده، به خاطر نگهداری سلاح و مهمات جنگی غیر مجاز بوده و حالا باید در مورد پرونده سرقت مسلحانه و اخذی مجدداً محاکمه شوم! برای آنها توضیح دادم که جریان به چه صورت بوده و جرم من گرفتن حق کشفهای است که فرد دلسرایه ما می داده که آن را هم در همان زمان محاکمه ام می به دادسرا

دیو شده و جرم قانون را شکسته ایم. کما اینکه همروه ایشان اتفاق افتاد در قانون نگهداری نوع اسلحه و تجهیزات سلاح گرم و مهمات جنگی بنوی نوشتن مجوز قانونی جرم است ولو اینکه این وسایل یادگارهایی از یوزن دفاع مقدس باشند. قانون معمولاً افراد را از جاسازی به مسائل می نگرد و پیش بینی آنچه ممکن است اتفاق بیفتد و یا نتیجه ای که ممکن است بعدها ایجاد کند، متوجه می شود که

برگردانده و فیش آن روی پرونده بود. اما در جواب گفتند که ایس از تحقیقات مشخص شده در شعبه فعالیت شما که کشفیات فراوانی هم داشت اخذی انجام می شده و همه عوامل دستگیر شده اند غیر از یک نفر که اگر او پیدا شود تو را آزاد می کنیم. مدتی بعد فرد مزبور را پیدا کردند که او هم یک فرد زن و به چهار و هشتاد و هشت سال بود و مثل من هیچ دنایتی در پرونده نداشت. بعد از دستگیری او گفتند شما مرتکب جرم عمومی شده اید که رسیدگی به آن در صلاحیت این دادسراست. و در حال حاضر پرونده ما به جرم اخذی ارجاع بررسی است.

■ حق کشفهایی که اعلام کرده بد چگونه تعیین می شد؟

□ قانونی در این مورد وجود دارد که می گوید در هر کلافی مرجع قانونی روی کشف قیمت می گذارند. ۷۰۰ متعلق به مأموری که کشف داشته ۳۰۰ متعلق به ادارای که کشف به آن مربوط می شود و ۵۰۰ بقیه به دولت اختصاص دارد.

دولت قبلاً مواد را به طور رایگان به سرم سازایی و کربو سازیها می داد اما در حال حاضر سازندگان مواد دارویی این مواد را از اداره مبارزه با مواد مخدر می خریدند. این روال قانونی بوده اما اینکه بعد از اینکه ما حکمی را اجرا می کردیم، در کشفی زدودن می شد من اطلاعی نداشتم و حق کشفی را هم که به ما پرداخت می کردند، قاعدتاً از محل اخذی تأمین نمی شد است.

■ پس چرا در تحقیقاتی که روی پرونده صورت گرفته شما را بزه کرده اند؟

■ متأسفانه جواب این سوال را خودم هم نمی دانم.

■ اگر شما جرمی نداشتید نباید دوباره واهی زندانی می شدید.

■ من قریباً زدودنی شدم که در شعبه وجود داشت.

■ و حوداتی مشکلی نداشتید؟

■ نه! □

■ و پرونده ای که برایشان تشکیل شده؟

■ شاید سفارشی باشد!

■ (این بار مستعصلاً ششاست نه؟)

□ شاید. اما کاش چشمهای قانون فرج وقت اشتباه نمی کرده و کمتر می شد که به خطا به دستی دستبند بزند!

■ قیل از شروع هر اتفاقی، با تدبیری علاقه از پرونده آن جلوگیری کند.

اما در مورد حق کشفی که شعبه اخذی و با سرقت مسلحانه راه به وجود آورده است طبقاً اگر حبس قانونی داشته نباید جرم تلقی شود. مگر آنکه غیر از این باشد و آنچه در صلاحیت مرجع قانونی است که تشخیص دهد!



طرحهای بزرگ مردان بزرگ می خواهد

## این تحقیر در شان دانشگاه تهران نیست!



دکتر بافقی بارزیزی

رئیسم به نام سیس دانشگاه تهران گرفته شد، محل پریشانی من نظر گرفته یکی زمین بهجت آباد و دیگری باغ جلالیه

محمود افغان بوده و چون نزدیک رسید به بهانه اینکه محمود در خواب است منی آن صاحت را به گفت فارسیانه ناصری باشد بر پشت اسب نه ساعت به پای کوه صفت در آفتاب نگاه داشتند و سپس نزد محمودش بودند و شاه را بلل خود مسکال جیره را فرآورده و بر سر محمود زد و گفت

تقدیر ازل ناح و تخت ایران را از من گرفته به شما لایق بود... تا این زمان در مسالک ایران من شده بودم الحاق ناخ و ملک و تخت همه را به تصرف میرمحمد دادم بعد از این شاه من و شما این است آنگاه به قول اعتماد السلطنه ظهور و لمبار آورده بودیم

اینک نقاشی روزگار و حکم تاریخ است که تمام آن دامنه کوه صفا که از کوهک محمود افغان بوده تبدیل به دانشگاهی عظیم شده است با وسعت زیاد و خیابانهای متعدد طراحی که ما با مینویس مدتها وقت صرف می کردیم و از این دانشگاه به آن دانشگاه و از این سالن به آن سالن و از این دستوران به آن دستوران می رسیدیم برای استادان و کادر آموزشی و اداری نیز خانه ها ساخته و در آن منزل می گردیدند و به هر حال شهری - یا شهرکی است مشرف بر اصفهان که تنها تمام شهر از آثار کوه صفا منظره های دلنشین دارد و

هفت پیش در جلسه کشیده بزرگداشت مرحوم سید محمدعلی جمالزاده در اصفهان شرکت کرده بودم. این جلسه به همت دانشجویان دانشگاه اصفهان در شهرک دانشگاهی اصفهان در دامنه کوه صفا فراهم آمده بود و اهمیت آن از این جهت بود که تمام مقدمات کار به پیشنهاد و توسط دانشجویان به عمل آمده بود و اینجاست اساتید کفرانی حضور یافتند و دانشجویان زن و مرد و اتفاقاً بیشتر زن و در جلسه اول حتی جمعی کثیر پشت در ماندند و به زور دروازه باز شد و روی پلدها در سطح زمین نشستند و به سختی گوش کردند که دروازه صد و پنج صل صفر و هفتاد سال پرستندگی این مرد بزرگ اصفهانی - جمالزاده فرزند سید جمال اصفهانی شهید مشروطیت ایران - بپرازد می شد.

فصل من در اینجا گزارش آن دو مجلس نبود که لابد جداگانه جایی خواهد نوشت. در اینجا من خواستم دریا یک وجهه از دانشگاه اصفهان چیزی بگویم و آن اشاراتی است به دست عظیم محوطه دانشگاه اصفهان که در واقع تمام دامنه کوه صفا را گرفته است و این کوه صفا علاوه بر همه خطراتی که از اصفهان دارد و این یک خاطره تلخ هم از سقراط اصفهان دارد و آن بدی است که وقتی شاه سلطان حسین مجبور شد به ایلام

مختص از آن بالا دورانی تاریخ و شهر اصفهان را و آنچه که سالها و قرنهای گزشت است به چیدن عبرت بین نمائش کردم. گویا طرح بنای این شهرک در زمان ریاست دکتر معتمدی ریخته شده است.

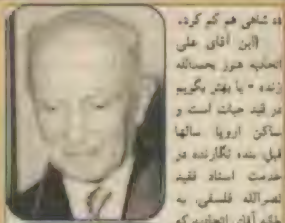
بعد از گردوار صحبت ها و نقد و تحلیل آثار جمالزاده توسط استادان دین غصه ها کاردار فرهنگی سفارت فرانسه در ایران که در واقع همه آثار جمالزاده را خوانده و رساله دکتری خود را در باب زمان یحیی در ایران نوشته است فرصتی پیش آمد و من از آقای «لای» - کاردار سفارت - سؤال کردم به عقیده شما این شهرک دانشگاهی اصفهان بزرگتر است یا سیتیه یونیورسی (City Universitaire) پاریس و آقای کریستف «لای» - کاردار فرهنگی فرانسه - با تامل جواب داد البته شهرک دانشگاهی اصفهان (کول کلمه «لای» اسم او را بخورید - «لای» به کلمه جنوب فرانسه نام گیاهی است - از نوع وانیل و بابیان بلز سلیس فارسی حرف زدن او هم شمار را به اشتباه نیندازد) فارسی را در استیو ایران شالی سوربون یاد گرفته و خوب یاد گرفته «لای» ربطی به «لای» و «پایس» فارسی ندارد.

«لای» گفت «دانشگاههای شهرستانی ایران - غیر از اصفهان هم دانشگاه شیراز و هم دانشگاه کرمان و هم دانشگاه مشهد و هم دانشگاه تبریز از جهت وسعت همه از دانشگاه تهران بزرگتر هستند و این نکته ای است که هر خارجی که به ایران وارد می شود حتماً نظر او را می کشد»

من گفتند دلایل این است که دانشگاه تهران سالها پیش از همه این مؤسسات تاسیس شده و اینک سالهای هفتاد و هشتاد صفر خود را می گذراند، آن دورها که دانشگاه تهران تاسیس شد جمعیت تهران از زحمت ده چهارصد هزار تن می رسید. (فر ۱۳۱۸ ش ۱۳۴۰ م) که یک سرشماری دقیق از تهران به عمل آمده - پنج سال بعد از افتتاح دانشگاه تهران. جمعیت تهران صفا با تصد و سی و سه هزار و پانصد و چهارده نفر بود - به حساب خرد واریت - و بنابراین این تصور پیش نمی آمد که طرف هفتاد سال جمعیت دانشگاه از ده میلیون تجاوز کند. براین منا محوطه ای که برای دانشگاه به نظر گرفتند ضمیم محمود علی است.

وقتی تصمیم به تاسیس دانشگاه گرفته شد و در محل مورد نظر قرار گرفت یکی زمین هلی بهجت آباد که در خیابان دولت به طرف مرحوم نادر اکبریت می افتد و دیگری باغ جلالیه که تصمیم به بهجت آباد بود که شاه وارده حیات دولت شد و پرسید، چه می کردید؟ مرحوم فردوسی رئیس الوزرا گفت: «اصحبت زمین دانشگاه بزرگ در محل بهجت آباد جلالیه شده بعد از آنکه نامی گفت: «باغ جلالیه را انتخاب کنید. بهجت آباد مرده آن کم و اراضی آن سبز گهر است. من هم این نواحی را با اسب گشتی کرده و دیده ام. خوب معلوم بود مطلب تمام شد و باغ جلالیه که حدود دویست هزار متر مربع بود انتخاب شد. جلالیه به مناسبت محل جلال الدوله پسر ظل السلطان مالک آن نامگذاری شده و آن دورها به هیچ وجه اقل انتحاییه تیریزی فروخته نشده بود. جلالیه را شری بلخ ریال خریدند از این مبلغ ویر ماله متری





آدم گدار مهندس  
طراح دانشگاه تهران

به شاهی هم نمی کرد.  
آقای علی  
انجامی دور جسدانه  
زنده - با بهار بگویم  
در قید حیات است و  
ساکن اروپا سالها  
قبل بنده نگارنده در  
خدمت استاد فقید  
نصرتالله فلسفی به  
خدمت آقای انجمنیه که  
به آب پارک رودخانه  
اوران ساخته است. رفتم

و یک جای قدیم در کنار دریاچه لسان فریدون چایی از  
شهر آب می دم کرده بودند که یک بقلی آن در بعضی  
شهرهای اروپایی و حتی آمریکایی از یک بطر شراب  
گراثر است و باز مقلی از همین آب اوران در کنار  
آبشار نیلگاری از یک لیوان نوشیده است.  
حانه اوران در کنار دریاچه لسان چیرزی رود از نوع  
آن خانه که شیخ زاهد گیلانی داشت در سیلرود که  
به قول یکی از مریدانش... طوط او بر لب بحر  
است. چنان که در حالت نوح بحر آب بر طبق طوط  
می ریزد و در طوط با جانب شرق گشاده است. چنانکه  
چون آفتاب طلوع کند شعاع در طوط افتد....  
حانه انجمنیه همکار ما در گروه تاریخ دختر این  
آقای انجمنیه است.)

برگویی به دانش خرد زمین دانشگاه تهران  
در قباله قرار شد قیادت آن نیز نوشته شود و حدود  
صد هزار تومان پول دادند و نقش دانشگاه را - به آقای  
بالایی گفتند - مشهوری شما دوسویو انجمنه گناره کشید  
و ساختمانها از میان روزهای این شروع شد (مطالعات  
حکمت من ۱۳۳۵) باید عرض کنم که بیشتر ساختمانها  
زیر نظر مرحوم حسین بیروت - که آن وقت رئیس ادار  
ساختمان وزارت معارف بود - به قول مرحوم علی اصغر  
حکمت

«با حدیث و ترقی و ترقی و با درستی و امانت و  
جدیت خشکی پذیرد شروع شد و ساختمان سالن  
تشریح در همان سال افتتاح شده. تمام بودت را بدین  
سبب بدم که کثیری کسی بدان توجه نداشته خصوصاً  
که این آقای بیروت وزیر معارف می بود و کوچک خان  
بوده و بعداً به صورت شهید گرفته رئیس معارف گران  
شد و من در ۱۳۱۱ تا ۱۳۲۱ - اولین بار وارد آمد که  
برای سرکشی منورسه پاییز آمده بود در زمستان سرد  
و باران سخت تمام - ساختمانها را بیشتر مهندس «سیرو»  
باز هم فرانسوی - تمام کرده

این راه شهیدام که وقتی نثار تشریح افتتاح شد  
شاه از دوره های که نور بر زمین گشتند بودند متوجه  
کروکوت باغ و زمین شد و از همان دوران در با  
فضای خود اشاره کرد که دیوار شمالی آنجا باشد و  
نمایش رقی آنجا و غربی و جنوبی هم بدین طریق  
زمین باقیان ریگزار بیشتر به محوطه قبلی اضافه شد.  
من به آقای بالایی گفت که تهران شهر نوسازی است  
و هیئت تاریخی مفصلی ندارد و بالنتیجه بناهای تاریخی  
آن هم کم است و هم به تناسب جدید و این دانشگاه به  
مراحل یکی از افتخارات دوران هفده ساله فرهنگی



دانش شهیدم قرار است دانشگاه توسعه یابد و بجهه دیگر مثل مور و صبح  
درهم ناولند خوشحال شدم اما وقتی شهیدم شهردار تهران بجهت هزینه ۱۵۰  
شماره بی طرح - آثار اصلاح نداشتند - امال و آرزوهایم را بر باد رفته دیدم

ایران است  
دوربان کیر گیمهای شب دیجور هم  
گاهگاهی اختری باشد که باشد نور هم  
چون از جهت وسعت دانشگاه و محوطه آن دوست  
فرانسوی ما مجاب شدند من اضافه کردم که خوشحالتان  
جمهوری اسلامی در سالهای اخیر متوجه اهمیت  
نهاد بزرگ فرهنگی ایران شده است و برای توسعه آن  
طرحی تهیه کرده که قرار است از شرق تا طیاران  
«فواصل» و از غرب تا خیابان قاضی آیهانه و از شمال تا  
ایروار کشاورز توسعه یابد و بسیاری از خانه ها  
تاسیسات هم خریداری شده و احداث نادر به همین  
آزوبهار ده های دانشگاه به فاصله دورتری انتقال یابد و  
بجهه دیگر مثل مور و ملح درهم ناولند.  
اما در دوره به تهران و در حالت روزنامه  
اطلاعات - بکفریه همه آن آرزوها که در ذهن پخته  
بردم نقش بر آب شد زیرا در صفحه چهارم روزنامه  
پاکشبه ۲۷ آبان ۱۳۸۰ تا ۱۸/ اوتبر ۲۰۰۱ - این خبر  
مهم آمده بود که دبیرس اجتمایی شهردار تهران  
اعلام کرد: براساس تصمیم کمیسیون ماده پنج  
شهرداری املاک غرب و شرق دانشگاه تهران از طرح  
خارج شده است. مرتضی الویری افزود: خرید این  
املاک نیاز به ۱۵۰ میلیارد تومان هزینه دارد که تا بهین  
این مبلغ از بودجه شهرداری به صلاح نیست. وی گفت  
کمیسیون ماده پنج به دولت دو هفته فرصت داده تا پی  
صورتی که می خواهد این املاک در طرح باقی بماند.  
انتظار لازم را تا بهین کنند...  
این خبر آب سردی بود که بر آتش امال و  
آرزوهای پنهان ساله من ریخت. من بیش از پنجاه سال  
است که با دانشگاه تهران سرگرد دارم و محولات  
گوناگون سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن را دیده ام. این  
مؤسسه چشم چراغ تهران است و همه می دانند که از  
نظر وسعت متناسب شهر بزرگ و وسیع تهران و  
همچنین توانعت شصت میلیون جمعیت ایران نیست به  
دین دلیل ملی مقلعات طولانی که سالهای بسیار

یگری شد راه حلایی پیشنهاد شد.  
یک وقت تصمیم گرفتند همه تاسیسات آن را به  
چینگر منتقل کنند که البته طرح امکان پذیر نبود.  
بعضی تفکیک دانشکده را پیشنهاد و که و بیش  
صلی هم کردند و به اطراف پراکنده شدند.  
که آن نیز راه حل درستی نبود که فاصلت شغایات  
بانکد صابرات و توفیق تکرار می شد - دانشگاه  
مطالعه که از نام فرنگی آن یونیورسیته (Universita)  
برمی آید. یک نسخه است که یک دبانی کوچک است  
یک محیط پیوسته است که طب و هندسه و هنر و علم  
و ادب و ادب آن باید با هم یک ارتباط معنوی و یک  
جامعیت کلی فرهنگی داشته باشند. آخرین راه حل - که  
تا حدی برآورده این نیازها و این آرزوها بود - همین  
طرح توسعه دانشگاه در محل فعلی آن است که  
عشلی ترین آن به نظر می آمد و من نمی دانم در چه  
روزگاری این تصمیم گرفته شده ولی خبر لازم که در  
روزگار ریست ادبی عارف و همچنین کرباسی با  
جدیت بگیری شد و قسمت هایی نیز خرید شده.  
من یک بار آقای الویری را - گمان می کنم در  
جلسای که برای مجسمه امضایی خان برای جزیره نشم  
فراهم آمده بود - دیدم و او را علاقه مند به فرهنگ و  
تاریخ سلکست شافتم. اکنون چه شده است که با  
اطرائ مقام این طرح بزرگ را کنار گذاشته و دکتر  
عارف ده که تقریباً وزیر اول کابینه شده گمان می رفت  
که بیشتر در این باب باقتضای کند اما چه می شود کرد  
در این مسئله هر کسی در مقایست «لازم می نشیند»  
گوی اختیاری کثرت می خورد  
من حرفی ننوادم که باید تکلیف مردمی را که در  
یک طرح قرار می گیرند روشن کرد ولی چه شده که  
شهری آید که متخبط مردم است برای چنین طرح  
تقریبی فقط دو هفته فرصت به دولت می دهد! فرصتی  
که برای هم خرابانند هم کافی نیست! البته رقم ۱۵۰  
میلیارد تومان باید زیاده باشد.

# حکایت امیر جوان بخت و سرزمین اسفانه‌ها

## قسمت چهاردهم

به روایت مصطفی گلزاری



در قسمت‌های قبل خواندید:

شهریار، سرگرم گفتن قصه «حاله» برای  
امیر جوان بحث بود که طغش به او طرف «خواب»  
داختن «سماز» زده که امیر طغشکن بود مورد علاقه  
فرز گرفت. امیر پس از آنکه از دست دختران به  
طاع و ممل زده وارد می‌شود، اما سوار زده با امیر فرار  
می‌کند که به عنوان آتش به قلعه شوهرش  
«لادهای» آتش بخورد و برای او قلم «فلووم» می‌دهد  
تا از گشتن امیر موهض می‌کند.  
امیر به دلیل علاقه و وراحتی با تکیه کردن  
گسی می‌بوند قلم «فلووم» برود و از ترس دمل زده به  
اتفاق درین گیسو مهر کش می‌دهد و قلم فر می‌کند اما  
زده گیسو که دلایتم «لادهای» شده به قلم می‌باز  
می‌گردد و امیر براد خود می‌دهد و در «دوره» خوابی به  
قلم درین گیسو مهر کش می‌دهد و متوجه می‌شود  
همگی زن هستند. درین گیسو مهر کش را امیر در  
تلاهای مختلف در «خواب» و «آتش» و «فرار»  
تلاش‌های اسفانه می‌کند امیر که در اثر کار و زحمت  
مهر خود را می‌بندد یا «دوره» می‌بندد و «دوره» طرح  
موسی می‌بندد و «دوره» پس از سه روز به «دوره» می‌بندد  
زنان سحر خانه مدعی می‌شود و قسم فرار از زده  
سنگ زدن گیسو می‌کند و با یک دانه سحر داخل  
روغن به امیر جوان بحث را قلم می‌کند و پس از  
کشتن قلمی گیسو و «فرار» شده به قلم می‌بندد  
دوره خوابی و گشتن زدن گیسو و مهر کش و سایر  
زنان «دوره» زدن گیسو از امیر سنگ می‌بندد و قلم به  
نیت کشتن «فلووم» و قلم را می‌بندد می‌بندد، در  
بین راه که می‌کند امیر را از حق قلم به سحر می‌بندد  
و از او می‌خواهد در «فرار» سنگ را بکشد و بکشد پس  
از رفتن ترکس دختر معیت زیبایی دختر بر شیر  
طاع می‌بندد و می‌بندد من قلمی می‌بندد و این  
تکثیری نشان درسی حرف و برای کشتن «فلووم»  
به کشتن او احتیاج دارد...  
و اینک بقیه ماجرا از زبان شهریار:

عسری شایسته دارند، بجز من، من نیز باید فکری به  
حال خود بکنم، کاش مادرم اینجا بود و او را به  
خواستگاری می‌فرستادم.  
- با خود چه می‌گوی ای امیر جوان بخت؟ باید  
زودتر برویم و به کارهایمان برسیم، آیا به چشم‌ت  
نگاه کردی و مطمئن شدی که راست می‌گویم؟  
- آری، آری، تو راست می‌گویی... نشانی خانه  
خود را به من بگو.  
- چه شد؟ وسط این جنگ و مبارزه و کشت و  
کشش، نشانی خانه مرا می‌خواهی چه کنی؟  
- راستش را بخواهی من خواهم کیوتری به سوی  
مادرم بفرستم و از او بخواهم که به خانه تو بیاید...  
البته با هدایای گرانبها.  
- بیوانه شده‌ای؟ مافرت به خانه من بیاید که چه  
بشود؟ زودان شب برویم و انگشت مرا تقویت کن تا  
زلم را نابود کنیم. اگر دیر بچشم هر لحظه ممکن  
است ترکس بیاید و...  
دختر حرف خود را قطع کرد و به سرفه افتاد. امیر  
گفت:  
- مگر نگفتی که زلم ترکس را کباب کرد و  
خورد؟  
- چرا چرا گفتیم... منظور ترکس دیگری است  
که شب همان ترکسی است که تو را به اینجا  
آورد... او نوکر زلم است و می‌خواهد تو را فریب  
بخشد و به نام زلم بپزند. زودباش برویم، سواره  
کیوتری به دست می‌آوریم و به سوی مافرت  
می‌فرستیم.  
امیر لیختی زد و آب دهانش را فرو برد و گفت:  
- می‌ترسم تا کیوتری پیدا کنیم و به سوی مادرم  
بفرستیم و مادرم به خانه مافرت برود، خیلی دیر  
بشود، بهتر است خودمان تربیت کارها را بپذیریم؟  
- نه حرفش را هم نزن، من هنوز کودکم و باید با  
اجازه مادرم به عقد تو دربیایم.  
- بیا حرف مرا گوش کن و به جای اینکه بیوانه  
خود را در گم‌گشتن یا زلم کنیم از اینجا به سرزمین  
من برویم تا تو را شاه‌پوری خود کنیم.  
دختر فکری کرد و گفت:  
- به هر شرط حاضریم همین اینکه به عقد تو  
دربیایم، به شرط این است که یکی از گوشه‌های را به  
من بدهی تا با خوش‌انگشت خود را تقویت کنم.  
امیر با شگفتی گفت:  
- یکی از گوشه‌های را به تو بدهم؟ مگر بیوانه  
شده‌ای؟  
- بیوانه نشده‌ام، در اسفانه‌های ما آمده است که  
انگشت من با در غار جلفو تقویت می‌شود یا با خون  
یکی از گوشه‌های امیری جوان بخت، از اینجا گذشته  
آیا گوش تو مطمئن است یا اینکه من سحر تو شوم؟  
- آری عزیزان زبانی‌ها! تنها می‌کنم که از این  
گوشه بیچاره من است برادر و نخواهد که شوهرت  
بک گوش داشته باشد.  
- امکان ندارد، تو باید گوش خود را با این داشته  
زهر آگین ببری و خوشش را روی دنگ انگشت من  
بریزی تا من بتوانم زلم را نابود کنم و زنان را از شر  
آنها خلاص کنم. در این صورت رضایت می‌دهم که به  
سرزمین من بیایم و شاه‌پوری تو شوم.  
- آخر این چه چیز عجیبی است که تو از من

- پس چرا این قدر جوانی؟ مگر نه  
اینکه ناضبان باید کهنسال و باتجربه  
باشند؟  
- تو راست می‌گویی، من فقط دیوستان  
و چهارده سال دارم ولی همه تجربیات  
بدرم به من انتقال یافته است.  
- دیوستان و چهارده سال؟ ولی به نظر می‌رسد که  
تو نباید پیش از چهارده سال داشته باشی.  
- چهارده سال؟ چه حرف‌ها! ما پسران در چهارده  
سالگی هنوز به دنیا نیامده‌ایم، بچه سال طول  
می‌کشد تا متولد شویم.  
امیر با خوشی گفت:  
- این هم از شاشن من است که با پسران  
بیست و چهارده ساله دربر می‌شوم، یا پسران  
دیوستان و چهارده ساله.  
دختر جوان به امیر نزدیک‌تر شد و کرشمه‌ای  
نمایش کرد و گفت:  
- ای امیر دلاور چیزی گفتی؟  
- نه چیزی نگفتم، داشتم فکر می‌کردم که بهتر  
است من از دختر خردسالی چون تو بسیار مراقبت  
کنم.  
- آها! از تو می‌پاسازم. بهترین کمک تو این  
است که انگشت مرا تقویت کنی تا بتوانم به جنگ  
زلم بروم، با من بیا به غار جلفو برویم و انگشت را  
تقویت کن.  
- ولی من منتظر ترکس صحرانوارم تا برایم  
سنگ زربیع بیارود.  
- بیوانه است، ترکس باز نمی‌گردد. زلم او را  
کباب کرد و خورد.  
- از کجا بدانی که راست می‌گویم؟  
- به چشم‌ت نگاه کن و بین دروغ می‌گویم یا  
راست.

امیر به پیشنهاد او نگاه کرد و با خود گفت:  
- لاوک دل‌پوری دارد این نگاه، باید او را با خود  
به سرزمین خویش ببرم و به عسری برگزینم، از این  
همه دربه‌دوری خسته شده‌ام، همه سلاطین جهان



می خواهی؟ اگر من یکی از گوشه‌هایم را از دست بدهم دیگر هیچک از مردم سوزیم گوشه‌اش به حرف من بدعت نمی شود.

مگر تو دوتا گوش نداری؟

درست است من دوتا گوش سالم دارم.

فلت اینکه دو گوش عاری این است که یکی از آنها را فدای مردم کنی. پس ترس و باین فتنه زهر آگین یکی از گوشه‌های من بده.

زهر آگین بیده است که من دومی آن بپوشم؟

چرا می خواهی دومی بپاشی؟ آیا بهتر نیست که اولین اصلی بپاشی که گوش خود را فدای همسرش می کنی؟

ای دختر دوست و چهارده ساله مهریاری بیا و مرا آزار کن و با من به سرزمین زیبای من بیا و دست از سر گوش من بردار.

اگر به راستی خواهان منی گوش خود را بیا اگر چنین کنی همین اینک با تو خواهم آمد.

چه کار شتواری از من می خواهی... باشد قبول من کنم. بشنایم را بده. ولی اگر گوشه را بدهم مردم تا آخر صدم تو را حلال نخواهم کرد و تا صدم دارم. تو را بسوزول مرگ خود خواهم داشت.

اشکالی ندارد تو گوش خود را بر اگر مردی خود بسوز. لیست مرگ تو را به عهد می گیرم. فتنه را بگیر و کار گوش خود را بیکسر کن!

چه فتنه شنیدی است. چقدر داغ است. چرا روی من شکست تصویر سوختن کشیده است؟

من از سوختن بدم می آید. آیا فتنه دیگری نداری؟

دختر بابی خود جلالتی گفت.

چقدر حریف من زنی زودبانی و کثرت را بکن. باید زود به زود مخصوصی بخورم. نوشی نام به نام کبوتر که تاکنون بارها به من کمک کرده است. روزی به من گفت سوخته‌هایان دیوزادان هستند. اگر گرفتار سوخته‌ها شدی ورد مخصوصی ضد سوختن بخور.

چه سخنان بیهوده‌ای بر زبانی می آید! اگر به راستی مبتلای من شده‌ای دیگر حرف زن و گوش را بپوش.

من می کنم گرفتار سوخته‌ها شده‌ام. باید ورد بخورم سی مرگ. سید مرگه ایسا مرگ اوسا مرگ.

در این هنگام دختر با فریاد و وحشت گفت.

پس کی پاشی کی آید از من این کی؟

امیر با حیرت به دختر نگه کرد و دید که او ناز و تغییر شکل می دهد و به شکل سوختن درمی آید. خود را عقب کشید و گفت.

چرا این شکلی شدی؟ بیاید بر خدا. تو داری شبیه سوختن می شوی. چه شانگهای درازی داری. چه باغهای بلند و چه پاهای بر از خاری داری. حوالتا سوختن بودی و من می دانستم!

نفرین بر تو. آن قدر این دست آن دست گردی که سرانجام من را جلد دختر فاضلی کهغایر بیرون آمدند و تشنه که تو را به درک واصل کنم.

امیر که در خود احساسی شجاعت می تلقی می کرد گفت.

اینک تو را می کشم. اینک تو را نابود می کنم.

اینک تو را خلاص می کنم. ای سوختن کشید و زشت کردار.

امیر پس کرد کسی او را نکان می دهد و صابیش می کند. «رحالی که فریاد می کشید فشان خود را باز کرد و کرکس را بید کرد و او را نکان می دهد و می گوید.

«امیر! امیر! بیدار شو. اینک چه دقت خواب است! بیدار شو! اینک سنگ زریخ آید و دم تاغیل امانخاس سازای بیدار شو!

امیر خواب آلود و هراسان گفت.

«آن سوختن بدبخت که کجا رفت؟ تو کدام کرکسی؟ آیا صان کرکسی هستی که زلوم کبابت کرد و خود به آن کرکسی هستی که توکر زلوم است؟ چه فتنه سوختن کجا رفت؟ دختر فاضلی کجا رفت؟ آیا مادریم بر ایم به خواستگاری رفته است؟

«امیر! بیدار شو. تو فلتانی خواب می بینی. اینجا به سرسختی هست نه دختر فاضلی و نه مادریت به خواستگاری رفته است. بیدار شو!

«آری. فلتانم خواب می بینم. چه خوب شد و چه بد شد خوب شد زیرا خواب می دیدم و زلوم تو را کباب نکرد. بد شد زیرا دختر فاضلی غیب شد و از دست رفت. چه ناک دل دوزی داشت!

«ببگر خواب از خیال بی است. تا ساعتی دیگر زلوم و بلبه دیوانه‌بیدار می شوی. باید شتاب کنیم و تا بیدار نشده‌اند تو غبار امانخاس سازای و آنها را به خواب سیاه مرگ بپوشی.

«بیا برویم به آسمان نگاه کرد و گفت.

«کرکس؟ آیا تو هم می بینی؟ آسمان دارد می لرزد.

کرکس با نگرانی گفت.

«آری وای بر ما. آسمان لرزه شد. بچاره شدیم.

«آسمان لرزه دیگر چیست؟

«آسمان لرزه چیزی است شبیه زمین لرزه. اینک آسمان شکاف برمی دارد و از آسمان زمین می بارند.

«از آسمان چه می بارد؟

«زمین. باید بگیریم و خود را زیر آشیانه فشان بدیم تا کینیم.

«ظهورت همان جاتور مهیسی است که انتهای دم بلندش شبیه فلتان است! شنیدم بسیار خطرناک است.

«اینک جای این سخنان نیست. تا چند لحظه دیگر آسمان آخرین زلزله‌اش را خواهد کرد و شکافته خواهد شد. زلزله‌ای بر دوشم بنشین تا لاله فلتان دمی بجویم.

«پس تکلیف زلوم چه می شوی؟

«اینک زلوم و همه دیوزادان نیز درین لاله فلتان دم هستند. مطمئن باشی که تا آسمان لرزه تمام نشود کسی با کسی کاری ندارد. زلزله‌ای بر دوشم بنشین که آخرین لرزه نیز در حال تمام شدن است.

«امیر! با شتاب بر نوش کرکس شنیدم و کرکس بیرون و به جستجوی لاله فلتان دم پرداخته. امیر از بالا می دید که دیوزادان با وحشت به سر سر می گریختند و فریاد می کشیدند. آسمان با شدت می لرزید و شکاف بر می داشت. از شانگهایش تکه‌های بزرگ زمزم می بارید. سرانجام کرکس لاله فلتان دمی پیدا کرد و با امیر از آنجا پناهنده گردید.

امیر که بسیار ترسیده بود به فلتان دم بزرگی که در لاله‌اش بنشین بود نگاه کرد و گفت.

«چه دم عجیبی دارد.

«ندانه‌هایش عجیب است.

«آری چه وحشتناک است. در شکلم که چرا ما را نمی خورد؟

«منتظر است که آسمان لرزه تمام شود تا گوشت ما خوشتر شود. آنگاه ما را خواهد خورد. می دانی چرا؟ زیرا آسمان لرزه موجودات جاندار را می ترساند و زهره آنها را می ترکاند. پس هرگاه زلوم جگرشان می شود گوشتشان را تلخ و سسی می کند. و این طعمی است که فلتان دم بسیار دوست دارد.

«من از ندانه‌های فلتان دم بسیار می ترسم.

«باید کاری کنی که به از آسمان لرزه ترس نباشد و این فلتان دم زیرا اگر برسی گوشت تلخ می شود.

«آیا خوردن نمی ترسی که به من می گویی ترس؟

«من دارم به چیزهای خوب فکر می کنم تا ترسم.

«خوب است. من هم به چیزهای خوشتر فکر می کنم. مرغ پیران کباب ملخی. میوه‌های آبدار. به به. دهانم آب افتاد.

کرکس به جایی اشاره کرد و گفت.

«زلوم را می بینی؟ از ترس زهره‌ای که شده است. دیوزادها از آسمان لرزه و فلتان دم بسیار می ترسند و لحظه به لحظه گوشت آنها تلخ تر می شود.

«امیر بختی زده و گفت.

«لحظه به لحظه گوشت من شیرین تر می شود. گمان کنم دیگر لازم نباشد که غبار امانخاس بسازم زیرا فلتان دم زلوم را خواهد خورد و من به آرزوی خود خواهم رسید.

کرکس گفت.

«آسمان را ببین که چه شکاف بزرگی برداشت. آنجا را ببین! چه زمین‌های بزرگی دارد به زمین می افتد.

امیر گفت.

«خنده‌دار است. فاده زمین به زمین می افتد.

«آری خنده‌دار است. بسیار خوشحالم که می بینم تو داری می خندی و زلوم از ترس زهره‌ای که شده است. به زودی می توانیم به درد خودمان باز گردیم. تو نیز به آرزویت خواهی رسید. من هم می توانم غلای زبنا سپارم.

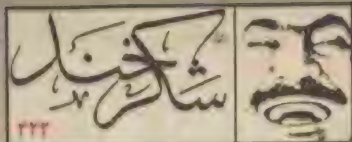
«از این حرفها زن. زدیگ بود گوشتم تلخ شود.

کرکس آسمان را نشان داد و گفت.

«آسمان لرزه تمام شد. زود چشم‌ها و گوش‌ها و دهانت را ببند. زیرا اینک فلتان دم می آید و تو را جو می کند! باید گوشت تلخ است با شیرین. سعی کن او را بشی بویشت را حسی نکنی و صابیش را نشونی تا ترس نمی.

امیر بر سرش را میان زانوهایش گذاشت و گوش‌ها و بینی و چشم‌هایش را بست و به چیزهای خوب فکر کرد. فلتان دم که او نزدیک شد و صدای زلوم رفت. پس از رفتن او امیر زیر چشمت نگاهش کرد و دید یک راست به سوی زلوم رفت و در یک چشم بر هم زدنی او را خورد. سپس به سوی دیوزادان رفت و رفت و آنها را نیز خورد. امیر به کرکس گفت.

«به غیر گذشت.



### بارب مددی

بر چهره نوع بشر آونگ نباشد  
دوز و کلک و حقه و تیرنگ نباشد  
بر دامن کس لکهای از تنگ نباشد  
نوعین به کسی، یا که به فرهنگ نباشد  
ناهیچ زمان حوصله ها تنگ نباشد  
یک ذره امورات کسی لنگ نباشد  
اندر جلوی پاش دگر سنگ نباشد  
احسان و کرم این همه گم رنگ نباشد  
تا بر دل اینها بشیر زنگ نباشد  
یک ریزه کسی دلخوار و دلنگ نباشد  
احمد باک-زاد - قم

بارب مددی کن که دگر جنگ نباشد  
تبعض و لساد و ستم و خفکنش و فقر  
بارب ز سر لطف چنان کن که ازین پس  
بارب مددی تا سخن هیچ سخنران  
بارب سعه صدر عطا کن به زن و مرد  
بارب مددی تا که در این عصر گرانی  
با نوری اداری هر آنکس گذارد  
بارب مددی ساز که در قلب گروهی  
بسا همگان را به راه راست هدایت  
بارب مددی تا که ز فتنانه هاکی

### دنگ دنگ

تا بگیرد دوتا بلیت ترن  
بنشینند و نقشه ای چیدند  
خوش و خرم روند، گشت و سفر  
کسای حمال منبر و دانسا  
می شوم من به کیه ای پنهان  
بنده آن را بواش نوب قطار  
یا که این کیه محتوی چه است  
داخلش هست نت و دیگ و لنگ  
نقشه ها را بسطی حمل کردند  
بنهاد او به کوچه در پهلوش  
بازرس بهر کنترل برسد  
چشم مأمور چون به کیه افتاد  
داد پاسخ، که آهن آلات است  
زده به آن کیه ضربه ای ناچور  
گفت با صوت آهین، دنگ دنگ!  
محمد معادی - سی

رفت مردی شبی به همراه زن  
لیک چون قیمش گران دیدند  
تا که با یک بلیت هر دو نظر  
زین سبب مرد با زنش گفتند  
تو بلیتی ز بهر خود بستان  
کیسه را در وسیله ای بگذار  
هر که برسد، بسته مال که است  
پاسخش ده که هست این از من  
مشکل خویش را چو حل کردند  
زن بشد در قطار، کیه به دوش  
چون ترن رفت و روی پل برسد  
خواست از زن بلیت، او هم داد  
گفت: این کیه جیت همراست است؟  
تا بشود مطمئن از آن ماه، مور  
لنگ از نوبی کیه، مرد زونگ

### سوکند گرامش

جمال پول نیازم، که یار من این است  
نشاط بخش دل بی قرار من، این است  
مرا ز باغ و چمن، اسکناس رنگین به  
بهار من، گل من، سبزه زار من، این است  
همیشه جیب مرا، خرمی ز اسکن یاد  
به هر کجا که روم، گلهزار من، این است  
دل من ز دیدن روی هزاری می لرزد  
به پیش دلبر خود، اختیار من، این است  
دلی جدا نشوم از جوار دلبر خویش  
انیس و مونس شب زنده دار من، این است  
من از نوای طربناک مکه سرمشوم  
که نقشه های دلاویز فار من، این است  
مرا ز نشه جانپوش کند مشغوف  
کسی که می برد از سر خمار من، این است  
رسیده ام به هزاران کلک به استفا  
نهان نمی کنم و افتخار من، این است  
مرا به غیر گران دادن، ابتکاری نیست  
قسم به روی هزاری، که کار من این است  
به غیر حیل و تیرنگ، اندکی اتصاف  
ز من سخاوت، که با خود قرار من این است  
O می. پ. و. ق. ل. باشی

### غم مخور

گر غذای پر انرژی طالبی، شلغم مخور  
چای داغ و کاسه ای فالوده را با هم مخور  
چون که باد تجمان بم آفت ندارد بمید از این  
احتیاطا گوجه و سیب و خیار بم مخور  
گر نخواستی دیگران در ماتمت حلوا خوردند  
پس تو هم حلوی ختم و قیسی ماتم مخور  
گر نخواستی عیال چون قیل، پروار و درشت  
هر چه می خواهی بخور، هر ساعت و هر دم مخور  
یا به هنگام خریدن، میوه را در هم مخور  
یا که در هنگام خوردن دستم درهم مخور  
چون فقط باد هوا مفت است، قدرش را بدان  
فرستی گسر یافتنی، باد هوا را کم مخور  
با دل خوین لب خندان بیایور همچو جام  
گر شدی بعدا دچار زخم معده غم مخور  
عزت دنیا اگر خواهی، به راه کج سرو  
در طریق مستقیم، ای دوست پیچ و خم مخور  
شادمانی حق انسان است اندر این جهان  
شاد باش و غصه های عالم و آدم مخور  
زیره کرمون

### حالات

کاش من هم جای مدرک، کار و باری داشتم  
مثل خیلی از خلائق، روزگاری داشتم  
ثروتمی هنگفت و ماشینی قشنگی زیر پا  
برج و ویلا سی، و یا باغ الاری داشتم  
در زمستانها به کیش و قشم، با جای دگر  
فصل گرما را مسر، دریا کناری داشتم  
می نمودم من تجارت با مویایل از راه دور  
جنس را نادیده، سود بی شماری داشتم  
بی تجارتخانه تاجر بودم و آسوده حال  
هم ز دست مالیه، راه فراری داشتم  
تا شوم من صاحب یک مدرک از دانشکده  
کاشکی یک پارتی و الا تباری داشتم  
هر چه را گفتم، به جز خواب و خیالی بیش نیست  
کاشکی در جیب خود پول ناھاری داشتم  
خدا داد حلیون - لوپس کان  
توست عزیز بانوق، با فرستادن دومین سروعه خود را بیشتر معرفی کنبد.  
موفق باشید،





فراموش مردم  
روایتگر: ف. گویش

### داستان شیرین یک ضرب المثل

#### این همه یار غار

این مثل از داستان هجرت پیغمبر (ص) از مکه به مدینه گرفته شده که با ابوبکر در غار تور پنهان شدند و آن چنین است:

پس از ۱۲ سال دعوت پیغمبر (ص) از مکه همدای از کفار قریش انتخاب شدند که پیغمبر (ص) را به قتل رساندند و هر کدام ضربتی به پیغمبر زدند و خونی را بریزند تا به این طریق خون او صاف قبایل مختلف تقسیم شود. وقتی حضرت از قصد قریش آگاه شد، تصمیم گرفت از مکه به سوی مدینه هجرت کند. پس خلی (ع) به جای ایشان در بستر خوابید و حضرت رهسپار شد. در راه ابوبکر ایشان را دید و با او همراه شد و به غار تور رفتند. کفار قریش نیز به خانه حضرت هجوم بردند و چون از مهربانتر پیغمبر اطلاع یافتند صد شتر جازه گذاشتند برای کسی که ایشان را بیاند. پیغمبر با ابوبکر در غار ماندند و پس از سه روز از غار خارج شدند و به سوی مدینه رهسپار گشتند. لذا ابوبکر را یار غار پیغمبر گویند و این توصیفی است در مورد کسانی که پیوسته با دوستان هستند و به هم نزدیکند.

#### بایزهای عاشقانه مردم الیگودرز

مردم الیگودرز بالای سر زائو سیتی را که یازلی بر سر آن بود قرار می دادند و معتقد بودند که به این وسیله جنها او را آذیت نمی کنند. اگر نوزاد پس بود گاردی به کمر او می بستند و اگر دختر بود بچی به کمر او آویزان می کردند.

در هفتین روز زایمان، قابله نوزاد را هفته پس می کرد و مقداری گندم به او داد به اطراف مادر و نوزاد می پاشید و با سوزن به پشتی نوزاد می زد تا خونی بیاید و نوزاد سالم بماند. همچنین معتقد بودند، گودی که دیوار می خوابی است اگر حیوانی از افضولات گوسفند بالای سرش بگذاردند، آرام می گیرد و می خوابد.

و نیز اگر کسی هنگام جلود کردن، جلودیش را به پای کسی بزند، آنکه غمخیز جلود به پایش خورده کوراه می شود.

فرستنده: سودابه سرکاز الیگودرز

#### واژه نامه نوکی

ایت سگ / سوزان پیل / آت اسب / اچورخ نان / گنج شب / گونوز / روز / پشتی فتاه / اگرچا بیر / فرستنده: معصن دولفقاری از ساهو

### دوستانی خوش

#### با دختر عمو یار رشیدم

عم و فرد تو را یار دل کشیدم  
عم و فرد تو را یار من به یارم  
خودم ناچار شدم سیر و خویسم  
CCC  
دو دستم در حبابه فایلم گل  
دست دور از بلایه فایلم گل  
به غیر از مو اگر باری بگیری  
عروصات عرابه فایلم گل  
فرستنده: فاضله صلاحی از تهران

#### ضرب المثل / کتابهای

○ لاشه دخدره گلویت و خوش.  
برگزان لاشه به اندازه گلویت بردار.  
(برای پلایت راه اندازه گلویت دراز کن.)  
○ نین گندم شکم فولانی میب.  
برگزان نان گندم شکم فولانی می خواهد.  
(در طعنه به افراد تازه به تهران رسیده به کار می رود.)

فرستنده: محمد کالامی از کرداد



#### ولا فایلم گلیکی

کرک. مرغ / سرکره خوش / کچی حرجه / کشل شغال / دوزخ گاو / نه گورد / جوجه تیغی / چوپلی مارمولک / حاج حاجی / زیست / خر / گراز / خورکله / توله گراز / اساکرت / توله سگ / مرغ / گنیشک / گوزگا / قورباغه / ایشلی / گربه / کشکرک / کلاغ / زالی / اسوجور / رالو.  
فرستنده: مریم بوسنی از بستم قری

#### آیین جوان خواجهی در میان اقوام چختری

از جمله رسوم رایج میان اقوام چختری، رسم «غل گل کوسه» است، در این آیین گروهی از جوانان دور هم جمع می شوند، و قرار اجزای این مراسم را می گذارند. پس فردی به عنوان «کوسه» که از قویترین آنهاست سر کرده گروه می شود. او یک بارانی سفید می پوشد و رنگ و بوی بزرگی را

به چپیس بسته و سوار آن می شود. و همراه گروه دور آبیاری می گردد و می خوانند. «غل گل جلونه / ادر خدا ناروده» یعنی مریخ غلونه کردن گروه کوسه است و امیدواریم به خواست خدا باران بارد، و به «غل گل کوسه» خدا زمین کوسه یعنی مریخ غلونه کردن گروهی که زمین را آبیاری می کنند. آنها به تدریج می گردند و به زمین غلونه می دهند سر با خورشیدی می رود که از قبل آبیاری شده است رنگ و غلونه گروه آماده کرده اند به شانه باران به آنها می پاشند و در اینجا رقص گروه خود را بر سر بقیه می کنند و اصطلاحی سعی می کند آب را به تمام گروه بپاشد.

بعد صاحبخانه تند و شکر و آرد و... را که از قبل آماده کرده به شانه تند و سیاه از گروه به کوسه می دهد و اعضای گروه نیز به از گشتن در چند آبیاری به ده برگشته و مواد جمع آورده شده را تقسیم می کنند.

فرستنده: سحر اسماعیلزاده از مسعود سلیمان (ازبک) مریم آیین کوسه گردانی سابقه ای بسیار طولانی در ایران زمین دارد و به گونه های دیگر نیز روایت شده، ابو رحمان بیرونی در کتاب آثارالباقیه اثر آن تحت عنوان «کوسه برتنش» به یاد کرده است.

#### پاشخ به باغه ها

○ آقای عیسی آل محمدی از دزفول  
شما لفظ نام بیست و یک بازی و سزده بقعه را یزیده اید اما از مورد هیچ کدام شرحی ندادید، امیدواریم در نامه های بعدی شرحی از بازیها و تاریخچه های از انواع ابرامان بفرستید.

○ آقای حجت دانی حسینی از جستان  
شعر ارمالی شما ارمالی به صفحه فرهنگ مردم نداشت، مطلب این صفحه باید ریشه در فرهنگ قومی اقوام مختلف سرزمین پهنار ما داشت باشد. شعر معنی یا معسوز میباید روزی از نوان در این چهارچوب جکی

○ آقای عبدالجلیل رفیعی از رومانی شیخ حنیف بدفرشته

○ «غله» اسکان آنکه فرهنگ مردم به دو صلهه افزایش پیدا کند وجود ندارد.  
○ چون مطالبی که در این صفحه به چاپ می رسد مشکلی برای فرستنده آن ایجاد نمی کند هیچ خطایی برای استفاده از اسم مستعار وجود ندارد. در صورت تمایل می توانید در یکی از روزهای اداری با روابط عمومی مجله تماس بگیرید.

○ آقای ابوالفضل صمدی رضایی از مشهد  
از شما رهنم عزیزانی که با این صفحه همکاری دارند خواهش می کنم که در هر نامه حداقل دو یا سه عنوان مطلب بفرستند.

نامه هر بخش را به صورت مستقل و جداگانه در پاکت های جداگانه بفرستید و برای هر سروس مجله ارسال دارند. تا ضمن محترم نشود تمامی بخشها نامه ها سریعتر و بدون مزاحمت برای دیگر همکاران مورد بررسی قرار گیرد.

• ۱۱۱ • موقع آمدن

بلندگوهای فرودگاه اعلام کرد که «هوایما»  
تاس و گلس بهل و پنج دقیقه تاخیر دارد. آنها  
تعیین گرفتند که در این مدت سری به رستوران  
فرودگاه زنند. میکی هدیه نوتل و تقدیم کرد. این با  
پهلو بسته جهره را فروخته ای بنا کرد و گفت:

چه بهتر. پولت را نگهدار لازمست میشد  
میگی این را گفت و دو قطعه اسکناس پنجاه  
دلاری از کیف خود بیرون آورد و هر دو را به سوی او  
براز کرد.

• بگیری شاید برای پشوده روز پس بشم، و اگر اجازه بدی دوستانه ترا نصیحت می کنم که از صبح زود بپوشی...

این با دلخوری گفت

- چرا انوسس خواهمی با من بیانی؟

میکو نگارش را به زمین دوخت و با لعلی  
بجزر گشت

- نمی توانم... محال است... شاید روزی بتوانم.

اپرین ہی مقدمہ پر سید

و اما منی لورا ایچ را ندیدی؟

۲. به لفظ نخلی یا از حرف ردم، گاری که من  
نشستم به درد آورده بود.

جواب: من عیضه یا نو مهربان نبودم خورشید  
برای من از نو معذرت می خواهم.

میکی محمد

- دیگر از این حرفها نزنیم، بهتر است فراموش کنیم، من هم بارها باعث ناراحتی تو شدم.

ابن احم كرم

- این حرف درست نیست، تو خیلی به من کمک کردی.

بیکدیگر نگاه می کرد و چنانچه اینها را می بینید، بلور  
شک آنها را می بینید که از فاصله دور می بینید.

یوشاویوش او شد و با لخت او را بدرقه کرد.

میں نے اپنے اُمیدواروں کو بتایا کہ میں نے ان کے لیے ایک نیا راستہ تلاش کیا ہے۔



خود می کشید و ادواتش کرده تا کسی خم شود.

بعد گفت

«جو گوش کن... نزدیک بود یادم بروه... مری به دیال تو می گزیده... او در جستجوی تو به مهمانخانه آمده بود»

میکی احساس کرد که ضربه سنگینی به سرش زارده شد... پرسید:

«آن مرده چه قیله‌ای داشت؟»

«قیله‌اش بد نبود... شاید کسی از تو بزرگتر بود»

«اسم سرام می‌دانستی؟»

«بله حتی شک می‌نمودم در دستش بود... نیروز آمده بود»

میکی پرسید

«دو ترم گفتی؟»

«گفتم که تو از مهمانخانه رفته‌ای و من نمی‌دانم کجا هستی... خوب گفتم؟»

میکی در حالی که سعی می‌کرد التکاش را از مراب کند با لحنی آرام گفت:

«بله خوب گفتم...»

وقت آن بود که میکی از هواپسایا پیاده شود... یکی به عنوان خداحافظی سستی تکان داد و از هواپسایا بیرون رفت... او به سرعت به طرف سالی فرودگاه روانه شد... در همان لحظات هم هواپسایا روانه فرودگاه به حرکت درآمد... میکی نزدیک یک ساعت به صبح جاسرزه تا اطمینان حاصل کند که کسی در تعقیب نیست... عاقلانه تصمیم گرفت که استراحتی کند... به اولین اغذیه فروشی رفت و در حالی که نهار را می‌خورد به فکر فرو رفت... از دهان مردم اطراف به شنیده‌های بود که از نمی‌خواست نتیجه اطراف خود باشد و اگر کسی در تعقیب اوست آگاه شود...

میکی وضعیت خود را در نظر آورد... از وقتی که خانه خود را ترک کرده بود چیز «ایرن» یا هیچکس ملاقات نگرفته بود... پیش شخصی که در تعقیب او بود که بود میکی بیشتر از این جهت نگران بود که تعقیب کننده ممکن است در دست دارد... او خودش را از اینجا به دست آورده بود اما موضوع مهم این بود که ایرن او را از وجود چنین شخصی آگاه کرده بود... آملی که نزدیک بود به او دست پیدا کند... آملی که شاید از جریان مرگ رابرت خبر داشت... به نظرش بسیار بعید می‌آمد که این شخصی فرنجی ویستر باشد... اما در این بازی فطش به نفع شرکت داشتند... رابرت دیگر ویستر و سومی شخصی که سرخ را در دست داشت...

عاقبت نتوان خاکی را روی میز گذاشت و به طرف پارکینگ روانه شد... اطمینان داشت که کسی در اینجا به انتظار نشسته است... پشت فرمان اتومبیل نشست و در ماشین را قفل کرد... میکی انتظار بازمی‌چندان خود شد... تا آنجا که معلوم بود چندان دست نخورده بود... اتومبیل را از پارکینگ بیرون آورد و به جمع ماشین‌های بیوست که سیلانوار روانه شهر بودند...

چند لحظه بعد تصمیم گرفت که چندین بار راه را عوض کند... چپ و راست بود و به این ترتیب هم تعقیب کننده‌ای را سرنگران کند... بالاخره جلوی پست پتیزین توقف کرد و از مقدسی پست پتیزین اجازه خواست که نقشه جاده را برایش رقت به کارواند... در سه ساعت بعد جلوی سالی توقف کرد که در حالتی دخی قرار گرفته بود... در آن مثل اتالی گرفته و یک ساعت بعد... نسبتاً با اطمینان خاطر به رختخواب رفت...

### ○○○

سپیده دم برخاست و نزدیک ترینندهای صبحانه خورد... غذا خشک و سده و جاده خوب بود... در تریل به خود آوردن گفت که تعقیب کننده را گنج کرده بود... اما هنوز درها و پنجهایش را پائین نرسیده بود... به این وصف نفسی به راحتی کشید و از جاده شماره ۶۶ به طرف شفاخانه کلیسایار فسیار شد...

### ○○○

خانه «ویستفال سور» با نوعی ملات نسیم مرمر رهازی شده بود... دهکده در نور خورشید غرق بود و شاعرانی آن را به دو نیم تقسیم می‌کرد... در طرف جنوب ششایاری رنگی تا کرانه افق گسترده منظره صحرای آفریقا را به یاد می‌آورد... ساختمان عیسی یا نسالی گلی رنگ بر این منظره مسلط بود... زیرا در فله پهای در حدود یک کیلومتری شمال دهکده به سه آسان کشیده بود... جاده آسفلتی که تا روی تپه احداث شده بود... به شکل مربع از میان دو ردیف درخت خرما می‌گذشت... ریه‌های ییشمار علامت از صحن بیرون شهر بویا پویایی سست مهمانخانه «ویستفال» را به مسافران نشان می‌داد... اگرچه فرادرو تریل بود... به علت شای می‌داد که هوا قدری ملایم شده بود... به فضای فصل زمستان هوا هنوز گرم نبود و میکی به زحمت اندام... مگر همان روز صبح او به کسی نبرخورده بود که تلوار کوتاه بها داشتند اما سرامی هوا را از آزار می‌داد...

در سراسر تپلیان بزرگ دهکده مقدار زیادی گلهای رنگارنگ به چشم می‌خورد و غیر از جاهای آن که نا مهمانخانه امتداد داشت همین یک خیابان در آن دهکده بود...

در یکی از انقبیه فروشی‌ها متوجه شد که فرنجی ویستر صاحب مثل بوکا است که در دروازه غریب شهر واقع شده است... این مثل دارای ساختمان یک طبقه‌ای به شکل حرف «ی» بود که استخری زیبا و چمن سبز و خرمی در اطراف آن دیده می‌شد... دفتر دمن را ابتدای ساختمان بود و به راهرو واردی پایند داخل دفتر می‌شد... روی میز کوچک چشمش به رنگی افتاد و آن را آهسته تکان داد... پرده‌ای نیمه باز میان اتاق اول و اتاق مجاور او بسته شده بود... یک کتابچه و چند صندوق در آنجا مشاهده می‌شد... انتظار داشت که با فرنجی ویستر روبرو شود... اما وقتی می‌داد که فرنجی او را پیشانی... اما وقتی دردی پشت سرش باز شد و زبانی از آن بیرون آمد... فرصت هیچ کاری نیافت... زن بلوز سفیدی با حاشیه سرخ به تری داشت و دامنش از پارچه گلدار

پررنگ پوشیده بود... گیسوان مشکلی و بلندش را رویان سرخی بسته بود... چشمالش دودی رنگ و تقریباً سیاه بود... صورت تشنگ او در طراقت مانند پیشان پان مگر می‌گفت... سوز دلی نوعی غرور آمیخته به قدرش به زیبایی او می‌افزود...

میکی پرسید

«گو این مهمانخانه مال شماست؟»

«نه سینیور... مال شوهرم است... اما شوهرم اینجا نیست»

«من یک اتاق می‌خواهم»

«بسیار خوب... خواهش می‌کنم اگر زحمت نباشد اسم خودتان را اینجا بنویسید»

بعد هم ورقه‌ای جلوی او گذاشت میکی ورقه را گرفت و به اسم جومارین امضا کرد...

وقتی از کارخانه بافت زن جوان به دقت ورقه را خواند... با دست قوی که آثار کار و زحمت از آن خوانده می‌شد... زیر اسم او را خط کشید...

«روزانه شش دلار... آقای ماریین»

میکی پول روز اول را برداشت... زن پول را در کشیش گذاشت... گله‌ای از سیخ درآورده و به او داد... پس جفر افتاد و اتالی را به او نشان داد که پنجره‌هایش به ایوان ششگوشی باز می‌شد... آن ایوان روی بام طبقه پایین واقع شده بود...

زن گفت

«اتاق شماره ۱۲... سینیور»

وقتی میکی سوار اتومبیل خود شد تا آن را به گلزار اتاق خاکی خوشش ببرد... زن را در ایوان مهمانخانه دید که با نالی به سمت گاری بر اثر رختی روان بود... معلوم بود که کارهای آن مثل را به نهایی انجام می‌داد...

میکی چمدانش را روی رختخواب چوبی و کوتاه اتاق باز کرد و وسایل خود را در کمد مدرنی که متعلق به رختخواب بود جای داد... سپس ورقه رختخواب نشست... ناگهان احساس تشنگی و هراس یکجا به سرافش آمد... می‌تواند در گلرش موقوف شود...

تا آن لحظه هر چه را خواست بود به آسانی در لورایز به دست آورده بود... شرایط نیز با او مطوری سازگار نبود... بود که قابل تصور نبود... اما موضوع ویستر متفاوت بود... اگر لورایز دروغ نگفته باشد... رست هم از آن گردن کلفت‌های زن بهای بود و لازم بود تا با ویستی تمام اسرار را از سینه این مرد بیرون آورد... تنها تفاوت در اینجا بود که ویستر مثل لورایز در نقشه خود انتباهی منزل نداشت... علاوه بر آن ویستر زن داشت...

به طرف پنجره وقت... گرچه راپتر کرد و نظری به بیرون انداخت... زن مکزیک می‌چندان سرگرم خوشی بود... در زن در کنار او بودند... یکی مکزیکایی دیگری مورخامی... که ۲۰۰۰ موزایی بلند شده بود و به اتالی نزدیک... اتالی او می‌رفت... چندان زن مورخامی نیز لحظه‌ای به طرف میکی خیره شد...



## کام به کام

## یا فیلم های جستجواره خبر

فست دوم



ویر نظر - جیل آدین

### بازیگران مهدی لطیفی، پیک

رایسون و آکیر عبیدی.

خلاصه داستان

«دو بازیگر نوجوان ایرانی و انگلیسی در جستجوی فیلم های کودکان اسفهان با هم آشنا می شوند. این آشنایی اتفاقی را در پی تازه که...»

### عیسی می آید

کارگردان علی زکّان تهیه کننده: منادر سیدگی به امیر آزادگان و علی زکّان.

بازیگران: رضا کیانیان، محمّد عبداللطیفی، شیلا خداداد، رضا الشار و....

خلاصه داستانی

«عیسی می آید داستان زندگی یک آزاد است.»

### ایستگاه متروک

کارگردان: علیرضا رایسان تهیه کننده: حسن زندیانتا نویسنده: فیلمنامه کامیوزیا پرتوی.

بازیگران: لایلا حاتمی، مهروز رحیمی، نظام الدین منوچهری و محمود کجکیتنه.

خلاصه داستانی

«زن و شوهری در راه سفر به دلیل خراب شدن اتومبیلشان مجبور به اقامت در یک محل ناشناخته می شوند. در این محل اتفاقی رخ می دهد که...»

### قشای نارام



کارگردان: مجید مظفری فیلمنامه: فریدون ژورک، مدیر فیلمبرداری: مهدی مجد وزیر، تهیه کننده: امیر نجیبزاده.

بازیگران: شیلا خداداد، محمّد جامی زاده، آلفیلا عتی، ملور نظری و....

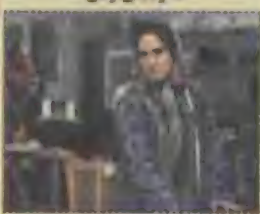
خلاصه داستانی

«این فیلم روایتگر دردها، زخمها و عواطف درونی انسانهایی است که به رغم میل باطنی باید تن به دست تقدیر و سرنوشت بدهند. انسانهایی که در گذر زمان خواسته های درونی خود را می بینند و در پی اکتاف حقایق خویش هستند. با باید این خواسته ها را در درون خود مدفون کنند یا در برابر ناملایمات به مبارزه برخیزند.»

### خلاصه داستانی

«میرام زندگی یک بازیگر را جلوی دوربین برده است. بازیگری که زندگی خود را بازی می کند، او با یکی از علاقه مندان خویش دوست می شود. همین دوستی باعث ایجاد مشکلاتی می شود که...»

### زندان زنان



کارگردان: سیده حکمت مدیر فیلمبرداری: فایزوش عیاری تهیه کننده: حکمت، بازیگران: رویا نونهالی، پنگه آهنگرانی و رویا ایموریان.

خلاصه داستانی

«معاصی زندگی زنان فرینده و روابط زندانبانان با زندانبانان رنج نامه زندانیان را شکل می دهد.»

### من قزاقه ۱۵ سال دارم

کارگردان: رسول خدرحاجلی، بازیگران: حسن محبوب، مهتاب نصیریور، ترانه غلامی، معصومه اسکندری و....

خلاصه داستانی

«ترانه هم دوس می خواند و هم کث می کند، پدرش در زندان است، او علاقه پدر را نوسا دارد تا این که حادثه ای زندگی ترانه را دگرگون می کند.»

### لواری

نویسنده و کارگردان: رضا جعفری مدیر فیلمبرداری: حبیب نظریان، تهیه کننده: رضا جعفری، مدیر تولید: محسن میران پور.

بازیگران: میترا حجار، سپانوش تهرنورت، پنگا ناصر، امید زندگانی و....

خلاصه داستانی

«معلم جوان و ناهنجار در تهران بزرگ برای یافتن فرزندش تلاشهایی را آغاز می کند. او در این جستجو با حادثه ای روبرو می شود که به اصرار باید بگریزد...»

### ملی ودنی

کارگردان: وحید بیگخواه آزاد نویسنده: فیلمنامه کامیوزیا پرتوی، مدیر فیلمبرداری: بهرام بدخشانی، تهیه کننده: گان بیگخواه آزاد و میژان اسکیری.

### پوسه زندگی (نورا)

کارگردان: محمد شونی زاده نویسنده: محمود شونی زاده مدیر فیلمبرداری: فرهاد جوسه مدیر تولید: علی رضا سیط احمدی.

بازیگران: فرهاد آیش، شاد، تهمینی و....

خلاصه داستانی

«طی یک اتفاق حواجر دلج می شود و برادر او که دکتر می کند. خوش مفسر است. در تلاش برای مبارای وی به لکچر می افتد و...»

### پرنده باز کوچک

نویسنده و کارگردان: رهبر قنبری مدیر فیلمبرداری: حمید ضحوی ایالت تهیه کننده: محمّد شارف الدین.

بازیگران: رضا باغی، مهدی شهبانی، سیرین نکبسا، محمود نظریان و....

خلاصه داستانی

«پسرکی توانایی تقلید صدای پرندگان را دارد به همین خاطر همه شکارچی به دنبال او هستند تا برایشان کار کند. اما پسرک تواناییش را برای بهبود دخترکی نگه داشته است و...»

### میرای شیرین



کارگردان: مرضیه روهند تهیه کننده: ورا هیر، بازیگران: لایلا حاتمی، محمّد رضا شریفی پد.

امیر حسن، صدیق و مانی توری، خلاصه داستانی

«پسر چهارده ساله دارد در یک شیشه مربا را بازی می کند و موقعی می شود و مادر او این شیشه مربا به مدرسه و مکتبهای دیگر کشیده می شود و همه را در گیر می کند. حتی کث خانه میزنند. این مربا را.»

### مزامیم

کارگردان و تهیه کننده: میروس الوند نویسنده: فیلمنامه: شهاب الوند، مدیر فیلمبرداری: علی الونداری، مدیر تولید: فایزوش باالیا.

بازیگران: خسرو شکیبایی، میمون ارشادی، لایلا زندی و میترا حجار.



مفتی اعظم پاکستان  
احمد رضا خان

فیلم‌های پرفروش هفته

ردیف	تاریخ	شرح
۱	۱۳۸۴/۰۷/۰۱	سنگ کتی
۲	۱۳۸۵/۰۳/۰۱	رخساره
۳	۱۳۸۶/۰۲/۰۱	تعبیه پلدا
۴	۱۳۸۷/۰۶/۰۱	مسئله‌ری
۵	۱۳۸۸/۰۷/۰۱	فصلنامه
۶	۱۳۸۹/۰۳/۰۱	آوازخوان
۷	۱۳۹۰/۰۵/۰۱	آواز

فیلم‌هایی که یووانه گرفتند

و آسمان سریشانی (نویسنده و کارگردان همايون  
احمدیان)، پژوازه (نویسنده علی خوشنویسی، کارگردان  
قاریوشی فرهنگدار)، قرامت مصاعف (نویسنده  
سیدمهدی رضائیه، کارگردان امیر قوی‌دل)، غیراته‌ای  
از قفس پرید (نویسنده و کارگردان احمد رضا  
متمدی).

صدور دو پروانه نمایش خارجی

ساجرای بزرگ پاری (استیر گوم. کلاندا) به همراه  
فیلم کوتاه دخترک و قیل.  
مال این فنانیست (جزیره مجری ایالتیا).

پرفروش‌ترین‌های موسیقی هفته

کرمجھانی کی شان (جامد و شیدا) خندہ پاروں  
(ظہار و اختاری) سفر پہ دیگر سو (شہرام باقری)،  
بہار من (شادمهر عقیلی)، رامت پنجگاہ، (حسین  
علیزادہ)، بہشت از آن تو (شہرک سرور و مہر دہ  
روزی)، ماد غریستان (محمد اسفندیار)۔

آسمان آبی



«لوحه‌ای به نام «پرسه» برای تهیه هزینه معالجه ملانجی بیمارش در تهران بزرگ به هر دری می‌زدند. در این بین هواری برایش اتفاق می‌افتد که...»  
این حلاصه صدف سلیم «آسان» آبی به کارگردانی امیرحسین است. او زمانی که در تولید این فیلم بانگای هنکلی داشتند عادت از نویسنده و کارگردان امیرحسین را می‌پراشان.

طرحی از لادن پرطمین، مدیر تصویربرداری و رضا آزادی، مجری، در حق صمیمیت سینماگران پیشرو

«محسن دولت‌نیا» تهیه‌کننده مؤسسه

نهایی هنر.  
 بازیگران پایک توری کلران ایمانی، محمود  
 بنفشه خواج خسرو خان محمدی، رحمت ملهم طلوعه  
 ملاطی کوروش زنگنه ای، امیر بسمل، علی رفیع نژاد  
 صدف آرمید سعید شیری شرقی قنبریان، فانیال  
 رایان امین مهرزاده

شبکه سوم سیمایايش می دهد

○ در دایره والدین



و مجموعه نظریه‌های فرسودگی والدین به تهیه کنندگی  
بیژن امکاکیان در ۱۸ قسمت ۲۵ دقیقه‌ای تهیه شده و

جمعه ساعت ۱۲۰۰ شبکه سوم سیما پخش می‌شود.

بنیاد این سوال به فراز و پست و حاتم گلرندی است که همیش را از دست داده و می‌کوشد با پنج فرزندش از اربابان خوب و متفلسفانه باشد. او را تئیل درگیری و پسرش با مکتلاسی خود با فردی آشنا می‌شود که زندگی او را تغییر می‌دهد و این مسافانه زندگی جدید او را می‌نویسد و می‌گذرد و

بست‌اندرکاران این مجموعه تلویزیونی شماست

تهیه کننده و مجری طرح: یزید اسدکائیان، کارگردان  
مسعود نوایی، مدیر تصویربرداری حسن عثمانی  
بازیگران: فاطمه گونرزی، مهراں حدیری، حمیده  
عمر الهادی، محمد فیللی، فرشیث زارعی و ...

© محمد بن عبد الله

خط امر کثری است از گروه لیبی که می‌گوید  
سوم سیما که با مسئولان وزارت بهداشت درمان و  
بهریاری پزشکی پیوسته شده.  
این سیرال که ۲۲ تست ۲۵ دقیقه‌ای است  
سندش با حاکمات ۱۰۰ تا شبکه سوم سیما پیش می‌رود  
خط امر و اساتید سرگشتگی چند تنه‌وار از  
بلایات مختلف استماع است که به دره مشرق تنهایی  
می‌بیند گرفتار آمده‌اند. به همین خاطر بسیاری  
می‌گویند غریب از قند و بندهای فکودادی و غریبی  
جریان کیمبره‌ایشان سفری را به سوی آینده‌ای بهتر  
افتاز کنند. در پی به صداهای نامعلوم حاکمات با هم‌راهِ  
و ایمان و اگرها سفری که سیرال با گوری و  
غیرمنتظرهای برای شخصیت‌های اصلی رقم می‌زند و  
از گشتن را به پیغام‌های می‌کند.  
سند است که از پیغام‌ها به پیغام‌ها می‌رود.

کارگران، قاسم جعفری، نویسنده

شعله شریعتی - مدیر تصویربرداری هنرنگ بنایی  
 بان یگوان - سرور گودزی - شهرام طبیب دوست  
 ایمان اشراقی - مصطفی علایی - پویا کریمی ...

گلشنی در موسیقی ایران

«کنگشتی در موسیقی ایران» فنون پرتنامی از  
 واعد کنگشتی شبکه رادیوی فرهنگ صداست که شبیه  
 با پنج پیشتاب از ساعت ۱۹ به مدت چهار و پنج دقیقه از  
 این شبکه پخش می‌شود.  
 این برنامه به منظور آشنا کردن مخاطبان با سبک  
 و بزرگ موسیقی گنگشتی و حال و آواز آنها به بررسی  
 آثار بزرگان هنر موسیقی می‌پردازد. در بخش دوم  
 گلرنگستان برنامه که خود از آلبوم موسیقی هستند  
 درخصوص این آثار و فعالیت‌های هنری به گفتگو  
 می‌پردازد.

سیدمجنس معنوی لود سیدسیر و تهیه کننده این  
و نه است و غلت رسولی گوید یکی آن را برهنه دارد

قدردانی شورای فرهنگی، اجتماعی زنان

از دست اندرکاران مجموعه «نور»  
تلویزیونی «زیر آسمان شهر»  
شورای فرهنگ. اجناسی زنار وابسته به شورای



عقلى انقلاب فرهنگى با اوسى نامهاى به سترمان صدا  
و سيما از دست اندركاران مجموعه طيف تلويزيونى  
از اين شهر و قدرتمندى كود.

در این نامه آمده است: «ایران مجموعه طریق سوزنی زیر آسمان شهر غواست علاوه بر ارتباط با معابد و شخصیت‌های رازنی مناسب خواهد بود با منطق و فکر و ثبات زلال جامعه اسلامی ایران را این به تصویر بکشد و بی شک این تلاش‌ها در دل به اهداف مقدس و اسلامی نظام اسلامی و تحریر و حفظ ارزش‌های اخلاقی و انسانی نقش مؤثری خواهد داشت».

॥ ॐ नमो भगवते वासुदेवाय ॥

لوجه شایسته شورای محترم فرهنگی، احتیاجاً  
رتاب به مقوله‌های فرهنگی، هنری و اجتماعی خود  
مناسب قدرتی است. اما اینکه چرا از میان این سه  
فیلم، برنامه و سریال تنها به مجموعه مذکور، که  
مصادره به جذب مخاطب مرفق، عینیت شده است  
جای بحث دارد. املاً یکی از اشکالهای این مجموعه  
ضعف در شخصیت‌پردازی و بروز شخصیت‌پردازی  
ناتکام بود و آنچه به‌خصوصی در سه زن قابل استناد  
شهر ارائه شده، بر عیناً کلیت‌گرایانی از زن بود  
و در حقیقت اثری قویتر از سیمیا پشت و شد  
این بود که در آنها به شخصیت زن نگاه مغفول‌نبرد  
در زمانه‌های تری شده است. اسم این بریم که تبلیغ بشود  
لفظ‌خوانی ثابت کنید.



## تلویزیون در ضیافت رمضان

نگاهی به عملکرد  
سینما در ماه رمضان  
○ سحرایی

○ اشاره

اگر خاطراتمان باشد سال گذشته در این مسعده دوری داشتیم بر تولیدات تلویزیون در ماه رمضان و یادآور شدیم که این برنامه‌ها به تعداد سحر و محبت ژورنی در جور نوحی بر جور دایر نیستند.

اما برنامه‌های لسان نسبت به آنچه در سال گذشته ارائه شد در شبیه و فرم بخش تصویری بافته بود با این حال عدم هماهنگی در زمان بخش برنامه‌ها و گاه نامناسب زمانی بخش سرگتها و مجموعه‌های تلویزیونی، آنهم بلافاصله پس از افطار و مناسبات فرصت استفاده درست برنامه‌ها را و مخاطب سلب می‌کرد چنانچه به جهت تغییرات مثبت چندی که امسال در تولیدات تلویزیون مشاهده شد به نکت ذیل می‌توان اشاره کرد...

### مجموعه‌ها و سریالهای داستانی



در مقایسه با سال گذشته امسال در مجموعه‌های تلویزیونی افراط و تفریط بازی محض در مصاف یک نوع «اعلام حضور غایب» در ماه رمضان کمتر به چشم می‌خورد و بیشتر سعی شده بود به مسائل اصنامی مضامین رایج در میان جوانان تأثیر و تأملیت دینی در احیان آفرشهای استی برافشته شود، با این توجیه که گنجینه‌های شخصیت‌ها و دیالوگهای طنزآمیز طبق متوال گذشته در این مجموعه‌ها به لوت خودی باقی بود و گویا هدف ایجاد فضای طریح و خاطره‌انگیز و ترغیب جوانان برای توجه مضامین به این ماه بوده است. گرچه شتاب و عدم پژوهش صحیح در ارائه مجموعه‌های داستانی با کمترین مانع پستی‌تری مطلوب برای غنا بخشیدن به فرهنگ «رمضان» در جامعه بوده و ترانسته به عنوان یک موضوع ویژه ردپای ماندگار در ذهن مخاطب به‌عبارت گذاردا.

در مجال در میان مجموعه‌ها که گنگشته‌ها بازی خوب «آب‌پاشی» و مضمون مخاطب‌پسند «پراشهای خلوص» به سبب پراختن به روابط

جوانان و عجایب خاص این مقطع سنی و واکنش اجتماع در مقابل تغییراتی که از سوی این لایر کلان جامعه بروز می‌کند. مخاطب بیشتری را جذب کرده بود. البته مصنوعی‌ای نیز از شبکه سیما بخش می‌شد با عنوان «بافته‌های کودکی» که با ساختاری ساده و موضوعی تجدیدن آیه‌ها به دلیل بازیهای خوب «سیروس گرجانی» و «مهروانه مبین‌زاده» و شتر موجود در من، مخاطب خود را یافته بود. اگرچه اغراق باز هم جدیت و تلاشی سازندگن را بران می‌سازد در تولید مجموعه‌ها و ریزسالی می‌برد. لازم به ذکر است امسال هم تافته‌های شتری گرجانی تلویزیون و پای ثابت بودن مجموعه‌های هندی و قدیم استقلال طلایی دیده‌ها در فهرست برنامه‌های ماه رمضان جای خاص خود را داشت با این تفاوت که این بار این مجموعه سببی با این ماه داشت چون عنوانش «سحر» بود!

### برنامه‌های ویژه اذان و افطار

«مشتن رمضان» حدود چهار سال است در ماه رمضان اثر شبکه پنجم سما بخش می‌شود. در یادداشت سال گذشته ذکر شد که تکرار و تابلورایی مفرط و حضور مداوم یک مجری این برنامه را از جذابیت هیشگی دور کرده اما امسال تهیه‌کنندگان «مشتن رمضان» با جایگزینی کریم مجریان جدید و استفاده از میان‌برنامه‌های طنز، حضور هنرمندان و ورزشکاران مطرح اجرای طرح کمک به هوس و اکرام در قالی نو با حضور فشرده‌ای مختلف مردم در فضایی شاد سعی در منحول کردن این برنامه داشتند، چون امسال نه از «اکویش» سنی و کلامی احضارده» خبری بود و نه از «اکویش» سنی همراه با سبک پای و...!

و اما شبکه دوم قبل و بعد از افطار، ضیافتی را برای مخاطبان ترتیب داده بود که در این «ضیافت» طار حکایت‌های خنک کهن این طاق به دیوان حافظ، اذان و سریالهای آذوار و بداهه‌خوانی هنجین پادمان استبدارته می‌شد.



«پراجاز زمزمه»، «پراجاز جهان» و «سید لسان» داشت که تحریکات آرزود سپهرساف طایعاتی تهیه‌کننده این برنامه‌ها در گروه ادب و فرهنگ شبکه دوم است که امسال از قراردادهای کلیشه‌ای در برنامه‌های گذشته ماه رمضان فاصله گرفته بود. ویژه شرح بلخ حکایات به‌صورت «گفت‌وگویی» برای درک بهتر توسط مسامع پاری» و «سهیل محمودی» که این متون اخیر را از دایره نکتات و مصنوعات خارج ساخت بود.

در بخش دوم این برنامه که بعد از اذان و مناسبات بخش می‌شد، حضور از دیوان حافظ یا شرحی کوتاه بر آن به ضرورت بداهه‌خوانی توسط «علیرضا افشار» اجرا می‌شد. هنجین حرکت آرزود، پادمان استبد سوسلی و بخش قطعات به‌عبارت جمله از این هنرمندان که در کل فضای مطلوبی به برنامه بخشیده بود.

### برنامه‌های گروه معارف

در سالهای اخیر گروه معارف تلویزیون در شبکه‌های مختلف به نام مناسبت‌های ویژه در ایام خاصیت مثل محرم رمضان و... که به ایام مذهبی منسوب هستند، دفاعی متعددی از برنامه‌ها در این رسانه برپا می‌شد.

آنچه در حیطه این برنامه‌سازی جای پرش نازد تکرار و عدم تنوع و ایجاد جانیه در اغلب این تولیدات است. ویژه سخنرانی‌ها و تفسیر بگوتات مذهبی در قالب گفتات و محلات وسط‌آمیر (!) البته اتصال و الفتی احیائیت و روایات مذهبی جهت ارتقای حس معنوی در مخاطب بداهه‌خوان تهیه‌کنندگان این برنامه‌ها است. اما می‌توان با تغییر در ساختار این موارد را خارج از لفظ و قالب خاص که معمولاً محدود به چند دقیقه کلام و حدیث کلی است ارائه کرد.

### نکته آخر

یکه آخر اینکه آنچه به عنوان ضعف عمده و کزنایی در برنامه‌سازی بیش از همه در ماه رمضان خودتایی می‌کند تولیدات گزوف و ترواجان است که هنوز ترانسته فرام لازم را نیابد و این تش‌ها را به بازوهای دینی مذهبی ترتیب سازد. اگر هر سال نقاط قوت و ضعف تولیدات در این ماه مشخص و کارشناسی شود می‌توان برای آینده تصمیمات بهتری گرفت.

لازم به یادآوری است آنچه در منظور فوق آمد بر حسب‌ترین «به به بیاری» برنامه‌هایی بود که طیف گسترده‌تری از مخاطبان را به خود اختصاص داده و خارج از این محدوده برنامه‌های متعددی از شبکه‌ها بخشی می‌شد که به علت تفاوت و فرسایشی با یکدیگر تعجب این مسیر نبود. تا زمانی دیگر...





# مثلت عشق استاد شهریار

دکتر فaramarz فارزاد

امیر قزوینی، کارگردان شناخته شده سینمای ایران با وجود علاقه دشمنی که به مرسومهای اجتماعی و مذهبی دارد اما در کارنامه سینمایی اش قطعا با فیلمهای اشوب و گسیب و حساسیت گریز از رگه‌هایی از عاطفه و ملودرام در همان فیلمهایش مشاهده می‌شود.

از وی بعد از فیلم «هنرمند» آلوده کاری روی پرده نقره‌ای بسیار بدبینم و از آن زمان تا فیلم «پیشتر» در حدی که منتهای گفتم، البته در این بین برای ساختن فیلم «تاریخ انقلاب» تلاش کرده که به دلایلی تمامام ممانده و حالا قوی‌دل پس از سالها فیلمی را روانه پرده سینماها کرده که کاملاً به لحاظ دراماتیک با فیلمهای قبلی اش متفاوت است. در فیلم «در خیاره» خبری از آفتاب نیست و فیلسار اشوب بودن شخصیات فیلمش را در عرصه عشق منطبق کرده است.

«در خیاره» داستان حدیث عشق است و قصه آن تاجری به زندگی مرحوم استاد شهریار شاعر پرآوازه عصر حاضر شباهت دارد. محمد هادی کریمی نویسنده فیلمنامه این فیلم مبنای قصه خود را شخصیت استادی قرار داده که زمانی دانشجو رشته پزشکی بوده و درگیری ذهنی اش با عشق و زندگی به حدی که به نام «عشق» از او بر آن می‌دارد که رشته پزشکی را رها کرده و به ادبیات شعر روی پیوندد.

تا این جای داستان زندگی استاد شهریار قصه کریمی با زندگی مرحوم استاد شهریار شاعر معاصر تطبیق می‌کند و از این پس ذهن خلاقه کریمی داستانی عاطفی را رقم می‌زند که جایزوب فیلم «در خیاره» امیرقزوینی را تشکیل می‌دهد.

داستان فیلم این گونه است که استاد شهریار پس از سالها از خارج به ایران باز می‌گردد اما بسیاری نفس‌اش او را در بند روده به ایران راهی می‌سازند و می‌کشد به‌عنوان پسر استاد و خبری را برای برسرانی از پدرش استخدام می‌کند. این برسران دانشجو روان‌شناسی است و منوجه می‌شود که استاد از یک عشق کهنه می‌سوزد و این دختر که «آشنا» نام دارد برای بازگرداندن سلامت استاد شهریار تلاش می‌کند و خود را در

حیث دختری قرار می‌دهد که نهاده شور و لطافت زندگی گذشته استاد بود است. این مولفه‌ها که دختری تحصیلکرده با طرز فکر امروزی خود را درگیر راهب‌های عاطفی با پیرمردی که جای پدر از دست رفته‌اش را تازه می‌کند جای نامدل دارد. شباهت‌ها به قصه درمان استاد و از میان می‌شود اما اندکی بعد خود در تمام حسی ناخواست می‌افتد، او سعی دارد خود را از ماعان پسر استاد دور کند اما عشقی که به سران ماعان نیز آمده عشقی آشناست چرا که به هر حال او نیز صفت استادی برگ شده که عشق تلخی را تجربه کرده است. تقابل عشق ماعان و استاد شهریار کششی در داستان ایجاد می‌کند که ذهن هر مخاطبی را درگیر خود می‌کند.

امیر قزوینی برای ایفای نقش استاد شهریار از یک شاعر پرآوازه «محمدعلی خیابان» استفاده کرده است، محمد علی خیابان که بیشتر بحره به‌عنوان رستم در سینما داشته است به خوبی با عشق ارتباط برقرار می‌کند گرچه این نوع عشق، عشق کهنه و دیرینه او نیز بوده است.

باز دراماتیک داستان از ابتدا بر مبنای پیوند استاد با نهاده شده و پیوند دختری اولاً هم پشت می‌شود. فصل اولیه فیلم با ریتمی کند پیش می‌رود و قوی‌دل را ششباری در فصل دوم فیلم و زمان پیوندها ریتم را به نرمی تند می‌کند تا از حوصله مخاطب خارج نشود.

جایی که به تدریج عشق ماعان هم به اوج می‌رسد عشق تنها به استاد نمایان می‌شود و اما استاد پس از آن پیوندی واقع بینانه به این موضوع نگاه می‌کند و سعی دارد تنها از دهشت دور کند، اما ظاهراً ملودرام ناخواست اسیر شده است چرا که وقتی ماعان به

طاهر بازگشت استاد از خارج و پیوندش با میهنی کوچک می‌گردد و در آنجا یکباره بازمی‌گردد و با تمام حسی خیل مخاطب هم راحت می‌شود زیرا هر طور که با عشق استاد هم‌دردی کند نمی‌تواند پیوند دختر را از سبیل امروز پسری هم لسل خود را رها کرده و خود را لغای عشق بر نالوده پیرمردی از هم بگیند.

و اما قوی‌دل در اینجا فیلم را تمام می‌کند و بازنده نشان دادن استاد به تماشاگر شوک و آزار می‌کند. تپانها ماعان نمایی می‌گیرد تا شاهد عذاب او با استاد باشد و این فصل از فیلم راهی است برای تکمیل شدن اطلاعات در باره گذشته استاد.

ماعان عشق استاد را برملا می‌کند. این که اصولاً در خیاره وجود طایفه ندارد و نامه‌ای برای نشاندن این برای استاد نمی‌آید. از در خیاره معلوم بود که در دلش محبت استاد خود را در خیاره استاد معرفی می‌کرده‌اند. این همان نشانی است که به تپانها هتسار می‌دهد تا به خود پیابد اما درام نویسنده رخصت را نیز با به تدریج اسیر عشق استاد کرده و به ناچار مجبور است به تدریج همه را از این عشق رهایی بخشد تا طریقی برای آزادسازی او از دور خارج کند و در نتیجه به نظر می‌آید که باید در ذهن تپانها این عشق و استاد شهریار به مرور از دور خارج شده و به‌تدریج

در شکست پایانی فیلم تنها و ماعان در کنار آفتاب که خود برآورده‌اند گرم می‌شوند. کنار ترابری که طاهره استاد را زنده می‌کند و عشقی میان وی و جوان که با خود می‌برد این شکل می‌تواند به امر نشاندن. در خیاره فیتر احوال بازی جدید از خود ارائه نمی‌دهد اما در خدمت قصه است و شخصیت تپانها اما محدودی باورپذیر می‌آید و در مقابل «تپانها حسینی» به عنوان اولین حضور سینمایی وی در فیلم به خوبی ظاهر شده و نقش استاد را در شکست و در قلب پسری عاشق پیشه به خوبی ایفا می‌کند.

قوی‌دل در «در خیاره» لایحه شدید به احترام و ارج گذاشتن به استاد فرهنگ هنر کشور دارد و به‌تدریج از تصنیفات ادبی که با هنر جوانی از سبیل امروز ارائه می‌شود به این امر صحنه می‌گذارد.

رخصت ایلی نیست که بتوان آن را گیشه پسند داشته‌اند اما می‌توان او را تپانهای قوی‌دل را در به تصویر کشیدن متغیره عشق و پیوند داده گرفت و البته از تدریج خوب فیلم هم باید پندای بکنیم که در جهت اهداف کارگردان به خوبی انجام شده است.

## معرفی دکتین

### آقای هنر و سینما گفته اند

● **ابوالفضل جلیلی**، نویسنده و کارگردان «علیرضا زین‌تست یا پسرانی از کارگردانان بزرگ و کوچک این مملکت کار کرده و خیلی‌ها را فیلسار کرده خیلی از فیلم‌ها اگر شکست او نبود نمی‌ساخته هم می‌شد»

● **جعفر پناهی**، فیلمساز «آقای پزشک، معاونت سینمایی ارشاد گفته‌اند اگر فیلم با اکثر هنری با کپیان و فرهنگ عمومی مردم بازی

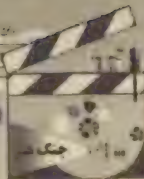
که حمایت و حضور روح پاک مسایقه کلاهی‌های با بهتر بگیریم مسایقه خالی برحالات آنچه روح معنوی جامعه لمس‌ده می‌شود برود»

● **داریوش لوجسته**، بازیگر «هیکی از دانش‌های جالب این بود که گفتند: بیاضی این فیلم - سنگ کشی - به اسلام توهین کرده و اسلام را خراب کرده است، چرا فکر می‌کنید هر جای یک عابین وجود دارد سلفیته اسلام استاد سلفیته اسلام است یا سلفیته این قنری است که با هنر جوانی از سبیل امروز می‌کند؟ بیاضی عیله بسیار ترشح‌دهنده است با شرف است و هنر فکر می‌کند به اینجا هم عیله با ناخواسته این بحث ترشح‌دهنده‌اش نشود و ظهور پیدا کرد»

کند. ازومی به نمایش آن نیست. آیا این درگترین توهین به یک فیلسار نیست؟ آیا شکایت‌ها پندانه‌ها دارد؟ آیا باید سکوت کرد؟ شاید شاید بهترین باشد. چرا که افغانی عادت گرفته‌اند درشت بگویند و ریز شوند»

● **داود میرزاغری**، نویسنده و فیلمساز «سعی کرده‌ام مسیر را درست بروم، باج بخورم دروازه بگیرم با گستر دروغ بگویم، فکر می‌کنم اینها برای سلامت یک فیلم کافی است»

● **بهرام بیاضی**، نویسنده و فیلمساز «اولاً منظور من در فیلم سنگ کشی تصویر تبلیغ دوران جنگ نیست بلکه مقصود بیشتر گرایش جامعه



## رو در رو با هنرمندان

این هفته:

### میلااد کیایی

(نوازنده سننور و آهنگساز)

رشید بهنام

## نسل جوان به خاطر نقص ما از موسیقی ملی گریزان شده است

۲۰ ساله موسیقی ساخته‌ام که اکثر آنها بدون کلام هستند و اغلب به وسیله ارکسترهای بزرگ و با گروههای موسیقی ملی به اجرا درآیند، ضبط شده‌اند. درحال حاضر نیز برخی از این قطعات از رادیو و تلویزیون پخش می‌شود. همینجا تاکنون برای ۱۶ سریال تلویزیونی و شش فیلم سینمایی «موسیقی متن» ساخته‌ام.

● لطفا چند مورد از آنها را نام ببرید؟

● سریالهای «جایب»، «خانه سارا»، «مهر و ماه»، «کره‌های سفید»، «سحاب کوچولو»، «این شرح بی‌نهایت» و... و فیلمهای سینمایی «ورسده» و «گریز از شهر» و...

### موسیقی به «فیلم» هویت می‌بخشد.

● به نظر شما موسیقی تا چه اندازه در حمایت و پشتیبانی به فیلم با هم‌رابطه ناشی دارد؟

● من فکر می‌کنم بعد از حمایت پسانامه و کارگردانی و نقش آفرینی، در پدید آمدن یک فیلم با سریال موسیقی آن مهم‌است. موسیقی تأثیر بسیاری در «هویت» یک اثر تصویری دارد به عنوان مثال چنانچه مرودی داشته باشیم به برخی از فیلم‌های مشهور تاریخ سینما مثل «اشکها» و «لیختنهارد» «قصه مشرق» «دکتر زیوگور» «پدرخوانده» و... می‌تیم با آنگه شما از رمان نمایش این فیلم‌ها میری شده اما با شنیدن موسیقی این آثار، سوژه زیبای فیلم‌ها و خاطرات بدین آنها در نظرمان مجسم می‌شود... بنابراین موسیقی در هورت بخشیدن به فیلم و سریال نقش بسیار ارزنده‌ای ایفا می‌کند... و ما در ایران با وجودی که سابقه خیلی طولانی در مورد ساختن موسیقی متن فیلم نداریم اما در همین مدت نه‌چندان طولانی و شاید کمتر از ۳۰ سال تجربه ارزشمندی در این زمینه داریم، و آهنگسازان خوبی از جمله زنده‌یاد مرتضی حنانه، فراد فخرالدینی، بابک بیات، گلشیر روشن، روان مجید، نظایی و لورنس چکادوریان در این ارتباط رعمات بسیاری کشیده‌اند...

### رئیس‌های مخوف و شادی آفرین، مورد پسند نسل جوان

● به نظر شما به چه دلیل موسیقی «وایه» حافیه بیشتر از میان نسل جوان دود؟

● دنیای امروز با دنیای ۵۰ سال قبل کاملاً متفاوت دارد و این تغییرات و دگرگونی‌ها طبعاً می‌تواند در روند موسیقی ملی ما نیز بوده باشد. امروزه زمان زشتی سرخند است، بنابراین یک هنرمند، یک نوازنده باید هک ملی و آهنگساز موسیقی اصیل ایرانی باید به این اصل

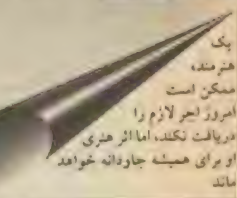


فرهنگی موسیقی، بخصوصی درمیان خانواده ما چه نوازنده و چه موفقیات آن تا بهر حود؟

● به نظر من اگر یک جوان استعداد فانی در این زمینه داشته باشد، در آن صورت تشویق و همراهِ کردن راه او می‌تواند در شکوفایی هنر او و استعدادش بسیار مؤثر واقع شود. ناگفته نماند که در طول ربع قرن اخیر ضرب غریبی نسل جوان به میزان قابل ملاحظه‌ای در مقایسه با نسل قبل افزایش یافته است. به عنوان مثال پند حدود ۲۰ سال در زمینه آموزش موسیقی تجربه دارم و در هنرستانها و آموزشگاههای مختلف به تدریس مشغول بوده‌ام. به حسن خاطر به هرات می‌توانم بگویم که هنر و ذکاوت نسل فعلی به مراتب بالاتر از نسل ۳۰ سال پیش است.

من در آن زمان موقع تدریس، انرژی زیادی مصرف می‌کردم ولی کارم بازدهی قابل توجهی نداشت ولی امروز برخلاف است و به‌مراتب بازدهی بیشتری در بآگیری است جوان مشاهده می‌شود و این باعث خرمی‌های است.

● در زمینه «آهنگسازی» از محضر کشمیک‌ها آشنایند قدیمی کسب فیض کرده‌اید و حاصل تلاش و تحریکاتاتی که این مدت چه کارهایی بوده است؟  
● برای کار آهنگسازی نزد آشنایند مختلفی رنتم و از مکتب چند استاد بزرگ بهره گرفته‌م. در همان سنین جوانی، به طوری خصوصی از محضر استاد مرگ موسیقی ایرانی، ریاضات «روح الهی» خانی، سود ختم و پس از آن متأراً به خدمت آشنایند دیگری از معشرشان کسب فیض کردم... تا به امروز نزدیک به



بک  
هنر مند  
ممکن است  
امروز اجار لازم را  
دریافت نکند، اما اثر هنری  
او برای همیشه جاودانه خواهد  
ماند

### آشاره

«میلااد کیایی» موسیقی را زمانی که هشت سال بیشتر نداشت نزد پدرش که از استاد قدیمی هنر در رشته‌های موسیقی، نقاشی و شعر و ادبیات بود آموخت و پس از آن در محضر پرواز نواز گوی رنده‌ایه ابرج کیایی که در آن زمان از مشهوران مستند مکتب استاد ابوالحسن خان صیاد بود جسد... او تا ۲۹ سالگی تمامی ردیفها و مقامات موسیقی او را فرا گرفت و...

استاد «کیایی» برای آنکه دچار مشکل نگردد در اجرای موسیقی ابوابی هنر و از آنجا که خوب می‌دانست یکی از عوامل و خصوصیات هنر «مهر» و «علاقه» است روی این اصل در همان دوران تسلیم گرفت که مکتب و روش قدیمی در شیوه نوازندگی و تدریس دیگر و این روش را تا به امروز که بیش از ۹۰ سال از آن زمان می‌گذرد ادامه داده است.

او درحال حاضر مدرس موسیقی مدرسه عالی هنر و ادبیات رشت به صدا و سیما، جمهوری اسلامی ایران و عضو هیات امنای فرهنگ موسیقی ایران است.

ماحصل گفت‌وگوی ما با استاد میلااد کیایی را می‌خوانید.

### نمی‌توان گفت هنر «آرایی» است.

● با توجه به اینکه «موسیقی» را دو آغاز از «مهر» و برادر رنگین آموخته‌اید لطفاً بفرمایید آیا به نظر شما هنر «مهر» است؟

● به نظر من این سؤال را باید متخصصان علم «ژنتیک» پاسخ بدهند. ولی آنچه تجربه نشان داده پاسخ عمیق و هم نه است، چرا که در تاریخ موسیقی ایران افراد بزرگ و صاحب نامی بوده‌اند که فرزندان آنها به‌راری از هنر و موسیقی نمرده‌اند و بالعکس پدرانی را سراغ داریم که نه تنها خود از هنر بی‌بهره‌اند بلکه از آن سیراب هم دور بودند اما در عوجی فرزندان‌شان از نوازی هنر مصروف می‌شدند... پس نتیجه می‌گیریم که با اطمینان نمی‌توان گفت که هنر «آرایی» است.

### هوش و ذکاوت نسل فعلی بالاتر است.

● فکر می‌کنید تشویق و ترغیب جوانان به







سیاوش نیز خواب دید که افراسیاب چه بر سرش می‌آورد، در این هنگام پیرک گریسوز رسید که: «افراسیاب با لشکرش در راه است» سیاوش نیز با او التماس به راه نرفتند.

### رسیدن افراسیاب به سیاوش گرد

سیاوش با پارتی لشکرش تفرقه یزدت که با افراسیاب و لشکرش روپرو شدند شاه توران چون او را با خود و زره دید، در دل گفت که: ابراست بر آنچه گریسوز می‌گفته‌اند ابرایان نیز از سیاوش اجاره جنگند خواست چو یک نیم فرسنگ سیرید راه رسید اندر او شاه توران سیاه سیه دین با سیخ و خود و زره سیاوش گشود پس زره بر سر به دل گفت: «گریسوز این راست گفت چنین راستی را نباید نهفت» سیاوش بر سریش از بیم جان مگر گفت: «بدرگاه گشود نهاد» می بلگرد ایس بدان، آن بدین که گینه نشین به دل پیش از این را هم سیاوش سواران جنگ گسرتند آرام و غشوش و درنگ زود بر گشتند ابرایان سیاه خنود ریشخ را میان همه با سیاوش گسرتند جنگ رسیدند جای گشود و فریاد «گون غریبه» گشتند «هوا را گشتند» سیاه که بر خاک نهاد گشتند یمان نسا از ابرایان و گشود سینت و مشر چنین گشاد غریه سیاوش این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: «ما به نگ دودمان شرافت بر ده که با پدرم جنگم اگر بی‌گام نیز گشته شوم به خونریزی روی می‌آورم»

سیاوش سخن گفت: «کاین رای نیست» همان جنگ را می‌باید و پانی نیست به گشود بر آن روز جنگ آوریم که پیش شتر هده جنگ آوریم صرا صرخ گشودند گشوی گاه به دست بدان کرد خواهد تباد به سر می‌آورد و آهنگ نیست که با کردگار جهان جنگ نیست

چند گفت آن غشودند بسیار خوش که: با اختر به به سر می‌گوشه آنگاه به سوی افراسیاب رفت و پرسید: «چرا به جنگ آمدی و می‌خواهی مرا بکشی و غر کشور را به آشوب بگشی؟» گریسوز در پاسخ گفت: «اگر می‌توانی چرا زره پوشیده‌ای و گیت که با جنگ‌افزار به استقبال شاه بیاید؟» چنین گفت از آن پس به افراسیاب که: «ای شتر شاه با جاد و آب چرا جنگ‌جوی آمدی با سیا؟» چو گفت خرواشی مرا می‌گشاید؟ سپاه دو گشود بر آن کین گشای زمان و زمین بر آن نرفتن گشای چنین گفت گریسوز گشود: «کاین مان سخن غریبی اندر خرواه؟» گریسوز چنین می‌گشاد: «آهنگ چو با زره نترسد شاه آمدی؟» بدیده شدن زمین نشین راه حین گشاد و سیر هده شاه سینت افراسیاب که این را شنید فرمان جنگ داد ابرایان نیز همراه استخوان تا همه گشته شدند سیاوش نیز چندان تیر و نیزه خوره که ناتوان شد و از آب به زیر افتاد در این حال «گریز زده» پیش رفت و او را به دست و ریشخ به گردن افکند و پیاده او را به سوی سیاوش گشود چو گشتار گریسوز افراسیاب کشید و برآمد سینه‌اش را به شکم فرمود نسا سیخ نیز کشد و خرواش چون ریشخ می گفت: «بکسر به خنود دهد» بر این دشت گشتی به خنود برتهد از ایران، به بود سر می‌خوار همه نامدار از در گشادار گرفتند گشود اندرونشان چو گشود همه گشته گشتند مردان مرد به تیر و به سیزه به یلم حته شاه نگون اندر آمدند و پشت سیاه می گشت بر خاک نیر به است «گریز زده» دشت او را پیست نهادند بر گشودش پشته‌نگ در دشت او پی پشت به چو سنگ دوان خنود از آن سپه‌دار افراسیاب چنان زور نهادند چشم جوان می ساختند پیاده گشاد چنان روز نالای مردمان گشاد بر رفتند سوی سیاوش گشود و پی پشت و پیشش می‌بده بود گرد افراسیاب چون چنشتی به سیاوش افتاد گفت: «طوتی را بر زمین سخت و خشک و می‌گشاید بریزید سیاهی که دشتان به حال سیاوش می‌سوخد پادروانی کردند که: «او هیچ گشاید نکرده‌اند اما گریسوز به سپ کینه‌ای که داشت و این تصمیم پای می‌نشد

چنین گفت سلاز توران سیاه که: «الندر گشاید به یک روی راه، گشاید به خنود سر او تن جدا به شخی که همرنگ تیره‌ای گشاید» بریزید خنود بر آن گشود خاک مسالید بسوز و مسالید به خاک چنین گفت با شاه بکسر سیاه «کسر او شهر را چه دانی گشاید؟» چو گفت خرواشی کسی را که تاج بگریه بر او زار، با سخت عیاق؟ به هنگام شادی درختی مکار که زهر آورده باز او روز گشاید می بود گریسوز بدشتان به بسوزدگی یار مردمان گشاد که خنود سیاوش بریزد به درد گشاد او داشت در دل به روز نیر به اینجا بود که یافتن پیران - سیاهان توران - که یلم نام داشت پیش رفت و شاه را اندر داد که: «در هنگام خنود گشاید گشاید که به شمانی در می‌دارد آن هم کاری چون گشتن سیاوش که بدی چون کیکلوس و کینه‌خواهی چو رستم دارد»

ز پیران یکی بود کینر به سال برافزاند او را و فرسخ‌فشان گشاید سیاه حیران یکی سیاه رستم مرد روشن‌روان چنین گفت با نامور: «پیلیم که: «این شاخ را بار، دره است و غم ز دانا شنیدم یکی دانستان خنود به سر آن نیز مصلحتان که آهسته در کمر بر پشتان بود» هم آشفته را فرس در میان بود شتاب و بدی کار آفرین است پشیمانی جان و رنج من است سیری را که پشای بر او پادشا به تیزی بریدن سینت روا به شدن می‌دار تا روز گشاید بر این نور را باشد آموزگار چو سیاه خنود بر دلت بریزد از آن پی ویا سر پیران می‌بده سفرمانی و اکسور تو تیزی مکن که تیزی پشیمانی آرد به من سیری را کسجا تاج باشد گشاید تشاید سیرید آن خنود گشاید سیری را می‌پشای گشاید که گشایوس و رستم بود کینه‌خواه پسر شاه و رستمش پسرور گشاید به فرجام از این روز گشاید...»

ادبیات پیشین: آمده شدن ۲، پیمان، بگشاید، دستبرد، دلمی، در جنگ ۳، پانی، تاج و تیران، ایستادگی ۴، دگر، زاده، خنود، پیران، در اندر خود، مرزبان است ۵، سیاه‌اسب ۶، پالنگ کینه ۷، در روزان غلام ۸، شاخ کله ۹، ۱۰ آهسته‌ده کسی که شایده تصمیم می‌گیرد



# این تحقیر در شان دانشگاه تهران نیست

بلبه از صفحه ۳۵



خوشبختانه در این طرح، نه خانه پیروزان نوشیروانی مطرح است و نه آسیای پوسندام فردریک کیر!

و گذشتن تخت جمشید از زیر محوطه دانشگاه و پیوستن آن به میدان انقلاب پیش آمد.  
این همه دانشجو - معمار هزار - به این محوطه می یکنند و محوطه هر روز تنگ تر و کوچکتر می شود و بعضی موارد بالذکرهای نوی بعضی دانشکده ها و در محوطه دانشگاه ساخته وید هول مهندسان افغان سازی و اضافه می شود که به کلی طرح زیبای تالیم دانشگاه را از صورت آراسته خود خارج می کند و تنها امید این است که این سلاخان بزرگ در وسط شهر تهران توسعه یابد و کاری شود درخور مملکت شصت میلیونی ایران و درخور شهر ۶۰ پانزده میلیونی تهران. در فامنه الیز، خوشبختانه در این طرح نه خانه پیروزان نوشیروانی مطرح است که کاخ تیسلون را ضایع کند و نه آسیای پوسندام فردریک کیر درمیان است که وسیله تبلیغاتی هشتاد پانصد کاری است فرهنگ را درخور ملت ایران برای بچه های همان پیروزها که بیایند و درس بخوانند و آینده سازی کنند. اور بابا خانه پیروزان و آسیای پوسندام من به تفصیل در کلام گروشه نوشین روان شرح داده ام.

سه سال پیش به دعوتی از هارورده به آن دانشگاه رفتم که فریاد فردوسی و فاشان زد کرده چال پلوز صحبت کنی. یک فروپند آمریکایی دایمسن که گویا یک روشنی از ایران هم گذر کرده و دخترش در ایران درس فارسی خوانده به شعر و ادیب ایران علاقه مند شده صحبت کرده استنی از ثروت او به دانشگاه هارورده داده شده که برای تحقیق در ادبیات فارسی صرف شود و آن سال این شعب فردوسی را انتخاب کرده بودند. (مارس ۱۹۹۹ م) فروری ۱۳۷۸.

مهم این است که روزی اوّل این دانشگاه به صورت یک مؤسسه و کیستی مذهبی تر نه های گامبریک از طرف روده های سبزی تالیم شده در ۱۶۳۸ م و ۱۶۲۸ هـ. سال بعد از مرگ شاه عباسی اول، فقط ۴۰۰ لیره انگلیسی سرمایه کشیش کاروان برده علی نسبت سال هرکس آمد بر آن چیزی افزوده به قول سعدی که (لا تشبه) گوید، تخیل ظلم در اول اندک بود. هر کس آمد چیزی بدای افزود تا بدین غایت رسید.  
همه باریدار هم هر کس طاعتی دکانی، مزمارعی، کاروانسرای، حشای تالیم و وقف این مؤسسه کرد و امروز بزرگترین دانشگاه آمریکانست و یک شهر

دانشگاهی است و در دنیای علم حرف اول را می زند و تنها اسطبل یکی از وقف کنندگان. امروز مرده آن دانشگاه است. (ششمی در طوفان ص ۲۴۰)  
هر کس باید به دانشگاه تهران چیزی بیفزاید. چنانکه مرحوم جمال زاده نیز تمام مائیلک خود را به دانشگاه تهران داد و مجلسی که در بزرگداشت او در اسفهان شرکت کرده بدین دلیل بود که خطو حیات انسانی نشر آثار جمال زاده در اسفهان است باید چیزی افزوده نه کم کرد.

به خاطر دارم پنجاه سال پیش که یک صاحب منصب به خاطر یکی میلی شهریار کرمان شد و رئیس شهریار هم بود آمد و میدان بزرگ گنجعلی خان را در وسط شهر خط کشی کرده و با مبله های آهن و پرش طبلی و چوب دکه های کوچک ساخت و در دکه را به سه هزار تومان به کاسبها واگذار کرد و صیغراً حدود دویست نفر گمان می کش برآورد و ملیحی میلی از آنها می گرفته میدان پر از کلفت شد.  
انفقا همان روزها یک استاد بزرگ جغرافیا که در دنیا معروف است - هالی بوک ایتیشی - به کرمان آمده بود و می خواست بزرگ باشد. مرا که معلم تاریخ بودم به رانسیلی که برگزیده به میدان گنجعلی خان رسیدیم و از وضع آنجا شنیده آن تالیم خوریم، وقتی کشید میدان به خط طبریا حشای را برای او خواندم او اظهار تافق کرد و گفت:  
«ایا ممکن است که این میدان دویزله به روز اولی برگردد»

برگشتم ایضا میگویند است.  
پرسید: چگونه؟ و کی؟  
گفتم وقتی یک گنجعلی خان دیگر پیدا شود...  
و او این شده و گفتم ایضا یک ششعلی هم لازم دارم و او را هم پیدا کرد. چه جلد یک پیش گنجعلی خان حمام و بازار و میدان و کاروانسرا و آبدانبار و ضرابخانه خود را طرح افکند و شروع به خرید خانه ها و املاک مردم کرد (صورت این املاک و لیست آن در وقت نقد خوانم از من در کتابت گنجعلی خان به تفصیل چاپ کرده ام - بعضی جاهای تصریح دارد که خانه فلان کس بود و نام بیشتر از بیست و نه نفر نام خردم، البته کتاب ساده سادگیها شروع شد بعضی ها اسفهان هم رفتند و شاه عباسی به تالیمی شخصاً خود شاه عباسی به کرمان آمد و نشان آن معروف است - جای بحث آن اینجا نیست. شاه در طبیب گنجعلی خان رسیدگی کرد و چون معلوم شد که طرح بزرگتر از این است که به حرف یکی، دوتا ناراضی عوجه شود باقیارسله با همان وسیله که آمده بود با تالیم - کسی که می گردیدت گروپ است. نفس گور را دارد و برکت اسب - به اسفهان بازگشت و برلمانی به گنجعلی خان نوشت که چه جازد سال است و از مردم کرمان نگرار می شود.  
او نوشته بود: امروز حکومت فرات و قندقر نیز به لشرو تو اضافه می شود. تو بتالی خود از مسجد و میدان و حمام و آبدانبار... همه را به همان صورت که شروع کرده ای تمام کن... چه شکایات و فریادهای مردم تمام می شود اما معرات و ابار هر بلای خواهد ماند...  
آری طرحهای بزرگ مردان بزرگ می خوانند.

مخلص چون از صدهزار تومان بیشتر به زحمت می تواند بشمارد از تصور آن رقم و کم و زیاده آن نامور است و اولی این را در تاریخ خوانده است که در سال بیست و ششم عری (۶۹۷ م) وقتی عثمان خلیفه مملکتان خواست خانه کعبه را بسجرت کند بعضی از خانه های پیرامون کعبه را از مالکین خرید و برخی را فروش خود کرده گردید و هم خانه های آنها را بران کرد. (یعنی بولدور از ساختن به اصطلاح مهندسین امروز) و بهای آن را در بیت المال نهاده... و گفت هر کس خواست باید پولش را بگیرد. اخیر ایران از این اکتیر ص ۱۲۸۴)  
بزرگان ما هم گفته اند.

نشر جزئی از بوی خیر علم  
شروع رخصت می نمود یکنار گام  
البته من می دانم که نه لوری عثمان صحتی است و نه دانشگاه تهران خانه خدا ولی به هر حال از روزی که نماز جمعه در صحن دانشگاه تهران برگزار می شود و فعالیت همه دانشگاه از شب آن بیشتر شده است. فروایع خواندند متعال مالک علی الاطلاق در اینجا با آداب علم و این شریک الملک هم شده است.  
خدا کند که تنها مسائل مادی در این امر عدالت داشته باشد و نظریات سیاسی و غرضهای شخصی و خصوصی به میدان نیامد باشد.  
به خاطر دارم قبل از انقلاب یک دانشگاه تهران مرکز فعالیت سیاسی بود و بالنتیج فعالیتات اجتماعی بعضی سالها از تعلّلات ناستاتیالی به خاطر شیشه شکشی ها و امتثال آن بیشتر می شد. یک وقت معمره تالیم کشیم بودند به بهانه ترافیک تهران نمایان تنگ جمشید سابق و طاقانی امروز را ادامه دهند که از وسط دانشگاه تهران عبور کند و دانشگاه به دو قسمت تقسیم شود و بالنتیجه اداره و کنترل آن آسانتر شود.  
همان روزها من در یک چشمه به آنها گفتم و شاید جایی هم نوشته باشد که شاه سلطان حسن صفوی وقتی غیر داند که سیستان رفت و بلوچستان شکست و کرمان سقوط کرد و افشاریه به یزد رسیدند از قول او گفتند که گفته بود.  
«بسی اسفهان ما را کشتی است...»  
به هر حال خوشبختانه آن طرح هرگز عیش نشد و به جای آن بعد از انقلاب اسلامی طرح توسعه دانشگاه

### گلّه تنها بود

گلّه تنها بود، تنه‌ها زیر باران نیمه شب  
گرگ می‌بارید دور از چشم چوپان نیمه شب  
زخمی و ومانده و سرخورده از خود رو گرفت  
چنگ زد بر صورت آینه، شیطان نیمه شب

○

چاه از بیم چشمهایی خیس داشت  
بغض بود و چاه بود و باز باران نیمه شب  
موج می‌زد دشتهای شعله در محراب خون  
تیغ تشنه یوسه زد بر فرق قرآن، نیمه شب  
گفت «الزت» جان «رب کعبه» من جان باقم  
وعده دارم پشت پرچینهای ایمان نیمه شب  
آه کوفه، این ملجم! نخلهای شرمسار!  
این شما و کودکی در حسرت نان نیمه شب  
ماه از شرمندگی دامن گرفت و دور شد  
آفتاب سر زد از فرق علس آن نیمه شب  
اسماعیل فیروزی

### بنام بختباران

#### ○ اشاره

دیه لجهه باران مجموعه شعری است  
آورشمنده از اکثر شاعران جوان ایرانی و  
شیرستانی، این مجموعه به توشن دوست  
هنرمند عظیم صاحبش انتخاب و گردآوری  
شده است و دو حسن بزرگ دارد: اول اینکه  
آلب شاعری که از آنها شعری انتخاب شده

بیست و یکی + دو سال دارند و دوم اینکه بیشتر آنها شیرستانی قد و نا  
چندونی گمنام در این مجموعه به شعر زیبایی  
نرمی خورید که قش را به جودی آورد.  
دیه لجهه باران: در پنج هزار نسخه و به همت دفتر  
فرهنگ عاقبت تشنگان از آقا اسلامی به چاپ رسیده  
است. چند شعر از این مجموعه را درمجموعه می‌کنیم.



### آدم

#### تفاهیم

الفانته سر نوشت را بر گردان  
آیینه ترین سرشت را بر گردان  
اینجا همه چیز بوی گندم دارد  
آدم - پدرم! - بهشت را بر گردان  
فرازه رستنی

روی یک میل نمید  
آب میش را خورده  
پپ را آتش زد  
روی یک کاغذ برق نوشت  
«آه ای تشنه‌بان، ما چه سان همدردیم»  
جام را خالی کرد  
دو دلش گفت سلامت باشم  
روی یک سفر نوشت:  
«آه! ای مرده علیی که گلوی خشک است  
من تو را می‌فهمم»  
حسن محبی

### تا آفتاب

کسی تا آفتاب می‌رساند  
به آن سوی سراسیم می‌رساند  
اگر دستم کنار دجله جا ماند  
ایو القفصی به آیم می‌رساند  
جستید عباسی شبهه بازاری

بوی آفتاب می‌دهد  
بر می‌خیزم  
از این اضطراب موزون  
و بر دستهای  
گناه عشق را بوسه می‌زنم  
سیده کجاست؟  
تا با ترنم نگاهش وضو سازم  
و صدای چلچله‌ها را ترجمه کنم  
بر سجاده چشمانت

نمازم  
بوی آفتاب می‌دهد  
در عطر پونه‌ها لانه می‌کند  
و با امواج حقیقت به سفر می‌رود  
تجوای انجیر بر نمازم افتاد،  
بودا شدم  
«مژده وصل تو کو؟»  
تا با پندبندتم  
کیوتر شوم  
و نقش محرمان حرم را تصویر کنم  
بر گستره چشمانت  
جای جای این خانه  
با بوی پیراهن تو عشق می‌ورزد  
و راز نگاهی  
در آتش آهی  
می‌سوزد

### فرصت موعود

من شک ندارم می‌رسد آن فرصت موعود  
سر سبزی می‌گردد زمین از نعمت موعود  
من شک ندارم آسمان هم رام خواهد شد  
روزی به زیر گامهای قدرت موعود  
می‌آید آن مردی که می‌گسویت می‌بارد  
از آسمان دشتهایش رحمت موعود  
گفتند می‌آید، و روشن می‌کند یک روز  
چشمانمان را آفتاب قامت موعود

○

در انتظارم تا طلوع صبح آیدینه  
ای کاش باشم دو رکعت حضرت موعود  
الهام امین





## این ابر باران ندارد

می شد برای گلویم، بخش زمستان نباشی  
 در زیر چتر نگاهم، دلتنگی باران نباشی  
 در خواب قاب دریچه، تصویری از نویهای  
 می ترسم از صبح فردا، در خواب ایوان نباشی  
 گفتم یسا و نگاهت پر شد ز ابهام فردا  
 امروز تنها نشستی، فردا پیشیمان نباشی  
 من روبه روی سکوت، می ترسم از چشم بستن  
 مثل همین کودکی ها پشت درختان نباشی  
 بلسوقرایی من! این ابر باران ندارد  
 می شد در این قحطی آب در فکر باران نباشی؟  
 ای نویهار غزلخوان، همواره چشم انتظارم  
 یادت بماند که فردا خواب زمستان نباشی  
 یارسان پروان

## خاطر ه

وقتی خورشید  
 بیدار می شود  
 خاطره شیرین مان را  
 مرور می کند  
 تو با صبح آمدی  
 و در خیابانهای زندگی  
 قدم زدی  
 تو با غروب رفتی  
 و خیابانها  
 از عطر گامهایت خالی شد  
 گویا تو آفتاب بودی  
 سمید بوری - تهران



## جزیرشکی به رخساره صفا

اگر ای بیوا نال چه ندیدی  
 که ره رسگاری بریدی؟  
 مرغ هرزه درایی، که برهر  
 شاخ و شاخساری پریدی  
 تا بمانی زبون و لاله آ

للمه هایان را خوردم، از شداد... با زمین و مقلعه  
 پیشتر آثار پیری خلق خواصه تود  
 مرتضی املوان شهریار - جلیل نورانی  
 دلبرشهر - شوا پندی تهران ملحه حسن ترانه  
 لایا شریفی گیسوان - زکبه فلاح مازندران  
 نی عطاری - محبوبه کریمای کریم تهران  
 طیب کریمیان میوان - معشوق بیخدا... زاده  
 شروان شیرین اشترانی تهران - سید برغیه  
 محمندی - طبعه عیوبی شوراب علنا  
 افراسیاب کامیار سنتر و کلیای - مجید جعفری  
 تهران

## وجود سبز

دریای دلم به یاد تو طوفانی ست  
 چشمان سحر ز عجز تو بارانی ست  
 بر بال سپید عشق، در عرصه نور  
 همواره وجود سبز تو رحمانی ست  
 فرامرز بهرامی کرمانشاهی

محسن گوینی - تهران  
 در این صفحه مجالی برای آموزش عروض و  
 کلام نیست، فقط می توانیم کلمات به اشاره و موجز  
 و محصص بیهوشی در این زیست بگویم، کتب و  
 غرضی و قلاب را حتما مطالعه بشمایید، این هم  
 قطع یکی از زیباترین میرز  
 دور سلطان را به احسان یاد کردن هست است  
 ورنه هر چقدر به یاد خود می افکند  
 دور سلطان را به احسان یاد کردن  
 را به احسان - باغیلات  
 یاد کردن - باغیلات  
 هست است - باغیلات  
 ورنه هر لغت - باغیلات  
 ای به پای - باغیلات  
 خود لری می - باغیلات  
 الکند - باغیلات  
 صبا احمدی - تبریز

«آینه» از شعرهای معروف نیا پوش است و  
 پوست شما نیست، گفته است، جز این تما در  
 نقابهای دیگری چون زمای نیز آثار فراوانی دارد، در  
 پاره از شعر «آینه» را می خوانیم  
 ای دل من دل من دل من  
 بیوا، خطرات قاتل من  
 با همه خوبی و قدر و دوی  
 از تو آخر چه شد حاصل من

## احساس

هر کجا پا می نهیم احساس مطلوبیم توئی  
 عامل رسوایی چشمان مرطوبیم توئی  
 هر چه خست، هر چه تنها، باز هم در فکر من  
 اسم تو جا می شود، سلطان اشوبم توئی  
 ساعت ته بود یا نه؟ صبح روز جمعه بود  
 اشترانی با خودم کردم که، محبوبم توئی  
 شعرهای من به الهام شما جاری شده  
 نه، شما نه، می نویسم تو، بله! خوبم توئی  
 در کجا عاشق شدم، یادم نمی آید ولی  
 هر کجا پا می نهیم احساس مطلوبیم توئی  
 هراتی سده - سده لاجان

## نسل کمیاب

نوشته یسین جم پیکر / همکار

استی محمد بود در منطقه کارگری میانه‌کوه به ثبات آمده بود او خیلی زود دبیرستان را رها کرد که در شرکت نفت راننده شوه بطوریکه حرف می گفت مناطق نفت خیز بدست خارجی‌ها اداره می‌شد ده روز پیش محمد پیش «استر ویت» آمد، «ویت» آمریکایی مرتزی با قامت بلند قوی و سخت گیر بود او سرپرستی پیش از یک صد راننده مکانیک کارگر و اپراتوری را در کسب بعدده داشت او مقررات و انضباط سختی را افعال می‌کرد دل کارگران از او چرکین بود معمولاً کارگران را با الفاظ توهین آمیز صدامی کرده محمد وقتی به بیست سالگی رسید سیم گرفت شغل شرکت نفت شد به صورت راننده کار کند او پس از استخدام بارها مأموریت‌های مشکل و پرخطر و کوهستانی را قبول کرده بود متکوره باجمادی گرم که حدود سه هزار نفر در آن منطقه زندگی می‌کردند.

در این نواحی معادن نفت فراوان وجود دارد در مرداب‌های گرمای این ناحیه بیهوده می‌کند آسمان سوزان در سراسر منطقه از شهر تا عصر از شدت گرما چشندن‌های دیده نمی‌شود در

این گرمای آسان قابل به نگرین به آفتاب بیست ساعت فست صبح در حالی که خورشید داغی درحال تابیدن بود ابرمان حرکت کانیرنها خاد می‌شود مستر ویت پس از قدم زدن در مقابل بچره مشرف به گازراز ایستاد از آن جا حرکت کارگران و رانندگان را به چشم می‌دید. ربع ساعت به همین حال گذشت.

در جایگاه با خود حرف می‌زد به آهستگی از در حالی خارج شد این فرصت خوبی بود که حسن قدم زدن بازید مختصری از تعمیرگاه به عمل آورد. این در حالی بود که محمد به اتفاق شاگرد خود در حال بازید موتور ماشین بود. محمد به آهستگی کابوت را بست از تریلی بالا رفت و پشت فرمان نشست امیر سوخت نشان می‌داد که گازوئیل ندارد. محمد با صیقلیت از تریلی زیر آمد در اینجا چشم ویت به محمد افتاد خود را به محمد رسانید بادی در غلبه انداخته با لحنی محکم حرف‌های که دست راست خود را به گرم زده، «یا منست چه به محمد اشاره و فریاد کشید. آقای...» زود بهای حرکت کن.

این و برای محمد قابل تحمل نبود توجعات و تهدیدها باعث شد که بخود مسلط باشد و دست و پای خود را گم نکند. در حالی که ایخندی در لب داشت گفت سوخت ندارم.

ویت که فریاد قهقهه درشت استخوان و با



خیلی ورزیده بود کنترل خود را با یکی از دست داد و پشت خود را به طرف محمد حواله کرد اما محمد باعظای کرده او جوانی شجاع بود و حاضر نبود شکست از یک مرد خارجی را بپذیرد و پشت پیک آسانی خود را پشت میان صورت پوشیده گوید شکاف جیبی در صورت ویت پهنی گذاشت شد ویت که انتظار نداشت کسی در مقابل او بایستد پشت دیگری حواله محمد نمود که محمد با است چه پنجه قوی ریت را تیر هوا گرفت و خیلی محکم به گیجگاه او نواخت سر ویت گیب رفت و کاکتر دور خودش چرخید و در مقابل محمد را زد ویت که از قدرت محمد بهت زده شد کنترل خود را بیست آورد و از جا برخاست و درحالی که زیر چشانش خون زبانی جمع شده بود به طرف ناصر حود رفت و محمد را نیز راننده‌ها و کارگران دورش کردند ویت که احساس کرد مثل یک موشی ضعیف شد است. بعدها هرگز کاری به محمد نداشت و انگوری همه کارگرافه‌ها بودند که حتی مقابل ویت هم می‌شده ایستاد. حتی مقابل یک آمریکایی

## یاد یار

نوشته حبیب کهنی / مسافر کتابی

چقدر این کوه‌ها را دوست دارم به یاد گذشته و دوران توجرائی می‌افتد. «خدا یا چه عالمی داشتیم با محمود راستی حالا که اینجا هستیم باید سراغی از او بگیریم این چند وقته فرصت نشد تا سری پیش بزنم» به اولین خیابان فرعی که پیچیده نمای جست فرنگی نمایان شد امروز افتتاح مجتمع است و او. مهندس محری این طرح باید در خصوص نحوه احداث و میزان هزینه آن گفتارهای متعدد.

با دیدن جمعیت موهایی صبح شد به یاد غراب دبیش افتاد به جای مثل همین جا بود که محمود با چهاردهای بر المروخته دوروش ایستاده و به او می‌گفت «مهر حسانی من چه چیزی می‌تری به تو فروخته‌ام که بهم تارو می‌زنی» او مات بی‌هوت بر پیشان مایه بود حتی قدرت در پهل کشیدن و بریدن او را نداشت. همه مسئولین جمع شده بودند و او دست و پایش را گم کرده، «نکنه ایمنست که من مقداری از پول را بالا کشیدم و کمک‌هایی سزا گرفته‌ام» دوباره به یاد دبیش افتاد

محمود به او گفت «فردا سراج آقای طاهری» اما کی طاهری؟ شالیهاست او را ندیده او از معلمان خواب دوران راهایی بود. باوروش نمی‌شد. مدیرکل از ماشین پیاده شد «هر هفته فقط کمی بر شد» حالا دیگر حسانی دستپاچه شده بود نعلانی مژه داخلی می‌داد با هر زحمتی که بود گزارش را قرائت کرد و جمعیت غرض خیال او را تحسین کردند.

آقای طاهری به سراج پرده تابلی رفت و پرده را کشید، زانوهایش می‌زدید جلوتر رفت این تابلی را دیدند لب کرده‌اند «جمعیت فرنگی مشهد محمود...» سراج پیش نشست و سرش را روی صندلی جلویی گذاشت جرات نگاه کردن به تابلیون که عکس محمود روی آن حکاکی شده بود را نداشت حس می‌کرد اضم کرده، خدا یا او کی شهید شده؟ چرا زودتر سراجش را گرفته.

تصمیمش را گرفت به سراج آقای طاهری رفت و گفت «جناب مدیرکل هزینه کتبه وسایل میز و صندلی و مخارج ساخت تابلی این مجتمع را

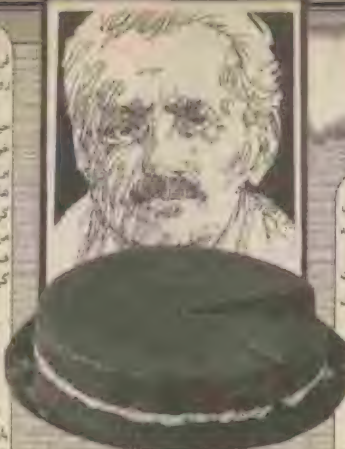


قبول می‌کنم. آقای طاهری که او را شناخته بود گفت «آفرین پسرم تو دوست محمود بودی و این تبارت خیلی قشنگه» و بعد از او گرفت و به طرف تابلی حرکت کردند و او از خروستالی در پشت خود نمی‌گنجید محمود برایش لبخند می‌زد. حس می‌کرد دوباره کوچک شده به طرف تابلی می‌روند حالا که آن مقدار پولی را که از این طرح بالا کشیده بود داشت پس می‌داد احساس می‌کرد وجدانش خیلی راحت است



# آخرین تکيه

نوشته: مرتبه اهلدي، ۱۷ ساله از سلطنت



نمی‌دونم از صبح تا حالا چرا تو خرمون آنقدر آدم حسودا همه مهربان و موصوفه و دایی حسین همه فشن حتی خاله روبر که تا حالا خرمون سوخته بود هم اومده دختر خه مینا اصلا به من نگاه می‌کنه هر وقت میام یوم پیشش زود فرام می‌کنه مرده به حال دیگه نمی‌تونم چرا اونه من قبایله می‌گیره آخه اصلا اون سواد یاد گرفته خوب چه چیزی یاداره سم تو سال بعد که رفتم اساذگی اون وقت سال بدش سواد یاد می‌گیرم اون موقع یکنه می‌توان معل نمی‌کنم (آخ...) این مامانی چرا آنقدر چیغ می‌کنه فشن به من می‌کنه چیغ زن حالا خوشی نمی‌شه حوصله سر رفته بابایی هم که خونه نیست بریم پارک از دست آبرداشت می‌کنه مرده الان بگم می‌رم با مامانی می‌رفتم بیرون اون وقت برام به کیک می‌خرد و محکم ماییم می‌کرد و می‌گفت «پسر گلم کجا میری» منم دادم می‌رفتم «پارک» پارک بابایی من خیلی خوبه تازه از بابایی مینا هم خوشگوشه حالا نمی‌تونم چرا رفتم اصلا به من نکفت من مرده ایابانی بددا دیگه سر دم پیشش از دیروز تا حالا

که مامانی منو پرده پوده خونه دایی حسین نندیشتم مامانی می‌که به بابا رفته به جای دیگه دور از ما آخه بابا که مریض بود چرا رفت مسافرت؟ حالا انشب فرصتم کی بهش بددا آخه من که نمی‌تونم کجاست برایش آه بریم؟ می‌دونم مامانی فریغ می‌کنه به بابا ایابانی چایی نمی‌ره آخه می‌خواست فردا برام نشن فراده بگیره حتی به یونستی هفتارش هم

گفت ووه یانه دارم با هم رفتم شیرینی فروشی من به کیک خوشگلی انتخاب کردم بابایی گفت روش بنویس «الیرجون تولدت مبارک» خسته شدم غارده بارون میاد همه دارن از تو حیاط میان تو خونه به خونه شیندای دم در خوبونه فکر کردم دوستایی مینا فرستش کردن تا بون نوش خاله بازی کنن؟ دارتم به میا بگم «چرا خالسی بابایی منو زهین تو خروتن» بارم از دم قرار کرده انگار دیوونه شدها آخر چرا با عکس بابایی می‌بازی می‌کنید؟ بزار بابایی بهاد می‌می‌کنم عکس فستونی برده اصلا آگه دیگه کیکشو با ساسا عصف کردم (وای!)

بارون خیلی تند شده مینا و دوستش هم داین میان بابا بارم این مینایی اتیل و سابل بارونرفش گذاشت من صبح کتم الان می‌رم عکس بابایی رو از تو بارون می‌گیرم... (آخیش) حالا آگه بابایی اومد بهش می‌گم هیچکس عکسشو حمل نکند... من رفتم از تو بارون گرفتیش چرا هیچکس معلم سی‌کنه؟ خسته شدم انقدر بگام می‌کنی! گریه می‌کنم... آخه مگه من چم شده دوجو هم که من اسباب بازیجو هم که به منا ندادم تا خراب بشه بازه یک کیک گنده هم بابایی برام خریده... برم کیکمو جلوی منا بخورم نشن بسوزد... اصلا می‌بشش نمی‌دم... برم... نصف کیک رو می‌گذارم تا وقتی بابایی اومد بهش بددا

بنوایی رو آمده فقه‌های بهتری را برایشان بررسی،  
ن سیمه بهلول طاهری  
هاگ سرخه؟ شما را خواندم، اگر حافظه‌ام باری کند و خطا نکند از شما این قصه هم چاپ کرده‌ام حالا با چه عنوانی می‌نامم به همین دلیل است که با تخریب طابع می‌گویم قصه‌های لیلی‌ات خیلی شکیل تر و سنگین تر از این آخری بودا  
قصه از سرخت بیشتر شبیه داستانهای معلوم شاهزادگان (پیرین اعظمی) بالای مرخومه شمع ایران آمده بود، قصه لیل و لیل داستان اصلی داده که اگر آن داستان باشد قصه نامی شود.

پیرین طوری از لیل  
سوزناشت شفق سوزناشت تشنگ بود بعضی بابا بود اما حیف که با یک بردهاغت خام و تا حدی ناپخته‌اندی قصه را خرابا کرتی اگر خوانستی برانستی همین قصه را دوباره نویسی کن و هر قالبی که داستان روایی و پراکنده بپوشان.

کیلی جعفری از بود  
روای کار این است که معمولاً رمان و داستان را به قلمشانه و فیلم تبدیل می‌کنند، اما من کمتر به یاد دارم که کسی ماهران یک فیلم سینمایی را به یک رمان تبدیل کرده باشد.

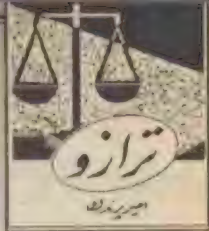
سازداری آنوقت...  
شادی فلاح جانی، ۱۶ ساله از لاهیجان  
فاصلاتی بهیشت را که به بابایی شنیدم فاطم کرده بودی خواندم، البته داستان «فروس» قصه ساله‌هاست که تر پادداشت هرا این قصه‌هاست تو مورش توضیح داده بودی هر گز به دستم نرسید. اما قصه جدیدت باور کن همین که از لحوای نامه‌ات می‌برم ماجرای این نوشته واقعیت است و به نوعی شخصیت فرعی داستان خردت و شخصیت اول قصه هفتایی غنی‌ات می‌باشد و این را هم فهمیدم که «دایی حسین» داستان کرده و خراسان‌لید این قصه را روح آن مرحوم تقدیم کید غیلی دلم می‌خواست آن را به چاپ برسانم اما حیف حیف که نوشته‌ات بیشتر یک خاطره و باورگی از یک طفر خرافانه بودا در هر صورت تحسینات می‌کنم که برای دایی حسین ایقدر احترام قائلیم، امیدوارم با همین یادآوری در سخن پایتص «ماده» توانست بلشم بین تو را تازا افلا کنم.

کیلی شیداری، ۱۷ ساله از گلستان  
والهمم خراواگی بات را خیدم، دره قصه تو نیز شبیه قصه «هشتی» بود که در بالا توضیح دادم، با این تفاوت که تو در محوره غصوبه نوشته‌ای و او هنوز در اوله حیات انشا الله شاید با نام سفاخر آنها اما در هر صورت نوشته‌ات بیشتر یک انشا شبیه به «در آستانش» بودا گردیده بودا تصور می‌کنم با کسی مطالعه داستان و خواندن کتب آموزشی مربوط به دوره قصه نویسی

## پاسخ ما

شاهین مهرابی از گوهردشت کرچ  
نه به دلم حبیبدا! طریبا! را می‌گویم داستان را خوب شروع کرده و سوزا بکری را هم انتخاب کرده بودی اما پایان داستان به دلم نپسید، فکر می‌کنی در عالم واقع چنین شعارهایی چاپ حلیت پوشدا؟ دختری که بارها و بارها از سوزی رفیقت به نام «ازین خورده» شکایتی که از او یک «هاتره» خوب گیر می‌آورد که می‌تواند به وسیله آن حق خورده را بگیرد، به چه دلیلی این طور «صمیم گزیده» از حق خورده صرف نظر می‌کند؟ کدا این شعارها می‌خواندند را بجای حالت تکرار می‌کنند و به یاد فیلیم‌های دندنی می‌اندازد، تو که همیشه سوزا هایت خوب و نو بودا!

عاطفه جعفری، ۱۰، تاراب، هرات  
اگر می‌دانستید چند سال دارید بهتر می‌توانستید قصه‌ات را بختم، با این اصطلاح که «طفا» به است رساندنش منتقل به خودم می‌باشد این است که نویسنده خواننده را با یک امید «واهی» به دنبال خورده می‌کشاند و تحریست پایان داستان با اعلان یک خبر مثل اعلام اخبار شما دو را چنان گشاید می‌کنند که گویی یک مطلب از روی سر نوشته رفته‌اند.  
و اما اگر زیر ۱۸ سال سن داری، نوشتن هستن در آینده قصه نویسی غریب خواهی شد و اگر بالای ۲۰



## ایوانکی مشکلات فرهنگی دارد

ایوانکی یکی از بخش‌های شهرستان گرمسار در ۷۵ کیلومتری تهران واقع شده است. این منطقه محروم و از امکانات رفاهی برخوردار نیست به گونه‌ای که حتی یک درمانگاه مجهز ندارد. برای رفت و آمد نیز مشکلاتی وجود دارد از جمله نبود ناقلی بین شهری و متأسفانه هر روز هم که گریه‌های افزایش می‌یابد.

آژانس‌های مسافری نیز باعث گران شدن برای جابجایی می‌کنند به طوری که افراد کم‌توان در مواقع ضروری نمی‌توانند از این امکانات استفاده کنند.

ناقل دیگر اینکه هزینه رفتن آلتی گران است چون تالی اول به سنان وصل می‌شود و بعد به نقاط دیگر، در بخشهای دیگری از قبیل پاستنگها و افراد با پل‌های بازی پیدا می‌کند. اشتغال در حد صفر و کمبودهای بسیار دارد است. امیدواریم مشکلات این منطقه هرچه زودتر برطرف شود.

سجیدی

## تحقیق توین فانت‌دیا و به وی‌ای است

گلدیادک شهر تاریخی و توریستی است. در این شهر آثار و ابدیه فراوان فرهنگی و هنری وجود دارد. نشانی نصب یکی از غنی‌ترین و طولانی‌ترین قنادهای دنیا در گلدیاد قرار دارد. آثار باستانی دیگر این شهر عبارتند از: مزار بزرگ مسجد جامع فریزان و سد امامزاده سلطان محمدعابد و... اما متأسفانه به این آثار هیچ توجهی نمی‌شود و در نتیجه در حال نابودی هستند.

اهالی این شهر از مسئولان فرهنگی و آثار باستانی گلدیاد تقاضا دارند است به سرعت و تعمیر آثار تخریب شده اقدام کنند.

محمد کاظمی - خبرنگار اطلاعات هنرنگی

## «دوید فرش بزرگ به تاسیس

تاسیس ورزشی کشور»

تا پایان سال جاری ۲۲ طرح ورزشی شامل تاسیس سالن اختصاصی دوچرخه‌سواری در نیریز، زمین‌های مخصوص تنیس سالن پهلوان سالن رستورانیک سالن ورزشی کمبود سالن پهلوان لغز و سراب و خوابگاه ورزشی آذرشهر، سالن اسکواخته شطرنج استان سالن پیاده‌روی ورزشی نیریز ساخته می‌شود.

متشابه را انجام دهند تا در جهت خشنودی خانواده محترم معظم شهدا و اهدا شهیدپرور شهرستان رسالت واقعی را به منصه ظهور برسانند.

اکبر لوسلی کرد

## کشاورزان آسیب دیده از یولان شدید را دریابید

جمع کثیری از کشاورزان منطقه اندیشک و شوش با نمانش تلفی، ارسال نامه و مراجعه به دفتر نمایندگی اطلاعات در اندیشک با اشاره به خسارت وارده بر اثر یولان شدید چهارم آبان ماه ۸۰ که باعث وارده آمدن زیانهای بسیاری به کشاورزان منطقه شد به طوری که بین ۸۰ تا صد درصد محصولات زیرکشت از بین رفته است اظهار داشتند که اکثریت کشاورزان با دریافت تسهیلات بانکی، اقدام به کشت محصولات خرد کرده‌اند. اما اکثریت با مشکل پرداخت مواجه شده‌اند.

آنها اظهار امیدواری کردند که مسئولان قریب‌وزیر، مقام محترم ریاست جمهوری نمایندگان محترم مجلس ستاد محترم حوادث غیرمترقبه، وزارت جهاد کشاورزی و مقامات محلی فریبی اتخاذ فرمایند تا در جهت جبران بخشی از خسارت وارده با تمهید بدون سوء تسهیلات دریافتی و با بخشودگی تسهیلات اقدامات عاجل و دلسوزانه‌ای متذول گردند زیرا هیچ کدام از کشاورزان توانایی تحمل هزینه‌های بازپرداخت تسهیلات با عثایت به خسارت وارده را ندارند.

شایان ذکر است که پرسیاسی اعلام رسمی ادارات کشاورزی در شهرستان اندیشک و شوش در یولان چهارم آبان ماه سالجاری مبلغ ۳۵ میلیارد خسارت به محصولات زیرکشت کشاورزان منطقه وارده آمده و بیش از ۹۵ هزار هکتار اراضی منطقه که زیرکشت محصولات از جمله ذرت، حیار، گوجه، ماش و... بوده ۸۰ تا صد درصد دچار آسیب و خسارت جدی شده است.

اکبر لوسلی کرد - خبرنگار اطلاعات هنرنگی در اندیشک

## کانون بازیستان و امپرو

در اهواز

رامهرمز هم مانند تمام شهرهای ایران، دارای کانون بازیستانی جهت رسیدگی به امور این قشر است. اما متأسفانه این کانون غیرفعال است و اکثر عزیزان بازیکن که از شهرستان مختلف هستند، نسبت به عملکرد این کانون نگران هستند. خواستار رسیدگی از طرف مسئولان به این امر هستند. امید است رسیدگی لازم از سوی مسئولان کشور در این مورد صورت گیرد.

رامهرمز - محمدعلی بوسنی  
خبرنگار اطلاعات هنرنگی

در جریان مسابقات فوتبال کهنوج، فردا صبح لوارچان، پاشنگاه کیانی در حالی شهر پناهگاه سهند هراته سالن ورزشی کوزه‌کش و سالن ورزشی پامچی به بهره‌برداری خواهند رسید.

همشده نئی زاده مدیرکل تربیت بدنی آذربایجان شرقی با اعلام مطلب فوق اضافه کرد: «در جلساتی که با آقای مهرعلیزاده رئیس سازمان تربیت بدنی و معاونت ریس جمهور با حضور نمایندگان مجلس شورای اسلامی آذربایجان شرقی در تهران ششمین اعلام شد مبلغ ۲۰۰ میلیون تومان به هزینه‌های جاری تربیت بدنی آذربایجان شرقی اختصاص شده و علاوه بر آن مبلغ ۳۰ میلیارد تومان کمک پایانه که امیدواریم بتوانیم طرحهای بزرگ ورزشی نیمه‌تمام را آماده بهره‌داری کنیم تا ورزشکاران از آن استفاده کنند.

سازمان تربیت بدنی مبلغ صد میلیارد تومان به طرحهای نیمه‌تمام آذربایجان شرقی اختصاص داده است و در صورت اقدام به آن و آماده شدن طرحهای بزرگ ورزشی به‌طور کلی به‌سرعت عینی در ورزش کشور و خصوصاً آذربایجان شرقی به عمل خواهد آمد.»

نخبر زاده اضافه کرد: «طبق پیشنهاد آقای دکتر خدایی نماینده مردم بناب در مجلس شورای اسلامی، ۹۰ درصد درآمد از فروش بلیتین در اختیار شهرداریها قرار خواهد گرفت و ۳۰ درصد آن به درسد به توسعه فضاهای ورزشی در شهرها اختصاص خواهد یافت که رقم بسیار قابل ملاحظه‌ای خواهد بود و این رقم در آینده نقش بسیار مهمی در توسعه فضاهای ورزشی کشور ایفا خواهد کرد.»

خبرنگار اطلاعات هنرنگی

## اندامات ارژنده سال یادآور

مردان را به یکه‌دزدی و به‌دزدی و به‌دزدی و به‌دزدی



با تلاشهای به عمل آمده توسط ستاد یادآور سرداران و یکه‌دزدان شهید شهرستان اندیشک، تاسیس بسیاری از فلاوران شهید این شهرستان در نقاط مختلف از جمله میادین و بلوارهای اندیشک نصب شد که مورد توجه شهروندان و خانواده معظم شهدا قرار گرفت.

با تمشیل عملکرد معنوی و بسیار ارزنده ستاد یادآور سرداران و یکه‌دزدان شهید اندیشک، امید است سایر دستگاهها و متولیان قریب در این راستا نیز اقداماتی





## کلیمای تهران

تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان



با وقت فیزیولوژی و تخصص  
و تخصص در زمینه قلب، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان  
تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان  
تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان

**کلیمای تهران**  
تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان  
تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان  
تخصص: بیماریهای تنفسی، قلبی، عروق، گوارشی، کلیه، پوست، زنان و کودکان

**ترک اعتبار تصمیمی**  
در ۶ روز با دستگاه  
نوسه پرشک بدون مارکت  
۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - صادقیه - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

**فنادی تیلانی**  
با پیش از ۴۵ سال سابقه کار  
مزایم عقد عروسی و جشن تولد شما را با بهترین شرایط  
و انواع کیکها در مناسبت های جدید جاذبه می سازد  
آدرس: خیابان بهدیدی تین لست  
۰۶۰۳۳۸۱۶ - ۰۶۰۴۲۹۷۹

**ترک اعتبار ۱۰۰٪ تضمینی**  
با جدیدترین متد انجمن پزشکان ترک اعتیاد آمریکا  
تهران - اسفندوار سال به کلیه شهرستانها - ۰۹۱۱۳۱۶۳۵۰

**آموزشگاه آرایشی و بهداشتی**  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو، آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو

**ترک اعتبار ۱۰۰٪ تضمینی قولی دیگر**  
هوایان عزیز بیاید با ترک مواد مخدر دوباره تولد شویم و زندگی گذشته را به فراموشی بسازیم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم  
اعتیاد حرم است بلکه یک بیماری است پس با متد مثل یک بیمار رفتار کنیم با استفاده از داروهای ترک اعتیاد تولدی دیگر می توانیم بدون درد و بدون سوزش و عوارض جانبی و با ایجاد تفریح و آموزش و بصورت سریانی و کاملاً پنهانی این بیماری را برای همیشه از بین ببریم. نسبتاً یک دوره داروهای نوروای جانی کسند همراه دارو می باشد  
تاریخ برای نهر لیا نوسه ۲۴ ساعته در تهران - ۰۹۱۱۳۵۳۹۰۶ - تهران - ۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

**پیش فروش آمار تان با شراعت و پرده**  
یک فرصت استثنایی در جزیره کیش و شهر جدید هشتگرد با متراژ  
۶۰ الی ۸۰ متر پیش پرداخت ۷۰۰ الی ۱۰ میلیون تومان با اسباب و لوازم  
و ام بلد مدت  
تهران - خیابان بهدیدی - تهران - ۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

**دارو گیاهی، سینا (قم)**  
جاقی و لاغری، ریزش مو، لک، موهای زائد، خوش - نفوذ، جاقی، عقمی، نازایی، شب داری، سیاتیک، سودا، لوی  
کوچک نموده شکم، **تورک اعتبار** و غیره  
آدرس: قم - خیابان لرم - پاساژ قدس - طبقه همک بالا، پلاک ۸۷  
ضمناً نوسه ۲۴ ساعته در تهران - ۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

**علاج قطعی ریزش موی سر**  
**پس از ۳ روز**  
علاج ریزش مو و رشد موی سر (با ضمانت) با گیاهان هندوستان  
محمدرضا یعقوبی با سفارش تلفنی به تمام کشور ارسال می شود.  
تلفن: ۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

**خانه موی ایران**  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو  
تخصص: آرایش صورت، آرایش ناخن، آرایش مژه، آرایش لب، آرایش پلک، آرایش ابرو

**ترک اعتبار ۱۰۰٪ تضمینی قولی دیگر**  
هوایان عزیز بیاید با ترک مواد مخدر دوباره تولد شویم و زندگی گذشته را به فراموشی بسازیم و برای زندگی بهتر تلاش کنیم  
اعتیاد حرم است بلکه یک بیماری است پس با متد مثل یک بیمار رفتار کنیم با استفاده از داروهای ترک اعتیاد تولدی دیگر می توانیم بدون درد و بدون سوزش و عوارض جانبی و با ایجاد تفریح و آموزش و بصورت سریانی و کاملاً پنهانی این بیماری را برای همیشه از بین ببریم. نسبتاً یک دوره داروهای نوروای جانی کسند همراه دارو می باشد  
تاریخ برای نهر لیا نوسه ۲۴ ساعته در تهران - ۰۹۱۱۳۵۳۹۰۶ - تهران - ۰۹۱۱۳۶۵۳۶۲۲ - تهران - ۱۷۷۶ - ۱۵۸۱۵

جدول اطلاعات عمومی

1310

۱- نیکنان و نیکوکاران • نام گرامی و مبارک

تجسید حضرت امام حسن (ع) ۹۶ طریق و گره -  
مسافت (باز و مرافق) بنام برای گردش کردن شمار  
در راه ۹۷ و چهره ۹۸ -  
کلیف بنام کسی شود آن را رخ ۹۹ - یکی از آیات  
قرآن شریف - شهری در آستان فارس - خالی اثر  
در کوهستان ۱۰۰ - خنده و خندیدن - خندان و خندان  
ظرف و توجه به دست را سوره آن خاندان -  
چراغ و چراغی - آتیش و موی ۱۰۱ - آسمان و دهنه  
پایه ۱۰۲ - مرغی از کشتن و خوابیدن - اضافه باز  
دری مرتب کردن موها لازم است ۱۰۳ - چشم شب  
گوشه ۱۰۴ - در رخسار چندی بنام زینا ۱۰۵ - آبی خالص  
زمینی - خمیسمی و طبر و گداز ۱۰۶ - آبی خالص  
به خواست خانوادگی بسیار را شفا دهد - رنگ جبین  
عصر و خوری و چاهکاری ۱۰۷ - هزار - شادی و زرقی  
حینه صدور است ۱۰۸ - قول شاعر گرد آن خانه  
حرف یک بنام است ۱۰۹ - هزاره و دولی ۱۱۰ - اگر  
فرمانه باشد شاعر گرد جهان نمی گردد - شتاب و  
آفتابگیر در شکر ۱۱۱ - شادی و شغف -  
نمایند عزیز بنام ۱۱۲ - کسی که طبعی سرج  
بود ۱۱۳ - فرق سر - تیر و از خورانی - آبی  
گرمهای نزدیک حلیجه ۱۱۴ - تصدیق آلمانی - آبی  
در سینه های صوفی و سقوی که به جای نوار به  
از آواز آمدن است - روز آرتی ۱۱۵ - خورانی و زعفر  
از چوبی قواری مطرح آرتی ۱۱۶ - گشتن این  
مرب طرفدار می شناسد ۱۱۷ - پست بر  
بهره قرار گرفته است - از آبی زیادت - این نه  
عوض است - سخن - حقیقت خدا می ماند ۱۱۸ - بازیکنان  
طرح در این ملی فوایا اسپانیا - گرهایی و جرمه  
بخت در جرمه و سوز

**○ מודיעין**

۱- یکی از القاب انسان «مدام» و پشت سر هم ۴۰  
شده روز بر سر راحت است. از معانی غیری است -  
و زمان -  
عاقبت و کسب درآمد - و خلق از «مهمان» -  
نیشتر که با آن رگ می‌زند ۴۰ از نگاه آدم برآید  
- محل السنوی آنها - شیر و عقیده شخصی -  
مهازندی به اقیانوس ۵۰ خدا کند بر سر کسی طرباب شود  
- از غیری که در پیمارت خدمت می‌کند - چهره -  
مهمان آن می‌دانند ۵۰ و بسیاری برای جابج کردن  
و وسایل سنگین - فضات گردن - خدای آماده و  
نیشتر می‌شده ۵۰ گفته اند آنها بیابان زیر این  
گناه صولت شده اند - خدا - الا عتاد - از اسلامی  
و شادان گفته به - هر چه دروغ و سر نماند ۵۰

٣٠٢٦ : شمار .

59

از بین عزیزانی که هر هفته جدول محله را  
صحیح حل کرده و به دفتر محله ارسال  
نمایند - دو نفر به قید قرعه انتخاب و به هر  
یک هدیه ای به رسم یادبود تقدیم می گردد

جوانی و بدگمان مستطیعا به آخر عمر آلهما ارحمائی خواهد شد.

المعروف باسم **الخطوط الجوية العراقية**، وهو أحد أهم شركات الطيران في المنطقة.

۹- فکرم بهجت السادات معصومین

۲- الفی رسم عباسی - زاهدان

14	15	10	17	17	15	11	1	9	A	8	5	0	F	T	T	1	*
----	----	----	----	----	----	----	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---	---

A 15x15 grid with a black and white checkerboard pattern. The top-right cell (row 1, column 15) contains the number 1.

طراح اعلامی: قاسمی از شهرضا

۴۰۲۵ - ۴۰۲۶ - ۴۰۲۷ - ۴۰۲۸ - ۴۰۲۹ - ۴۰۳۰ - ۴۰۳۱ - ۴۰۳۲ - ۴۰۳۳ - ۴۰۳۴ - ۴۰۳۵ - ۴۰۳۶ - ۴۰۳۷ - ۴۰۳۸ - ۴۰۳۹ - ۴۰۴۰ - ۴۰۴۱ - ۴۰۴۲ - ۴۰۴۳ - ۴۰۴۴ - ۴۰۴۵ - ۴۰۴۶ - ۴۰۴۷ - ۴۰۴۸ - ۴۰۴۹ - ۴۰۵۰ - ۴۰۵۱ - ۴۰۵۲ - ۴۰۵۳ - ۴۰۵۴ - ۴۰۵۵ - ۴۰۵۶ - ۴۰۵۷ - ۴۰۵۸ - ۴۰۵۹ - ۴۰۶۰ - ۴۰۶۱ - ۴۰۶۲ - ۴۰۶۳ - ۴۰۶۴ - ۴۰۶۵ - ۴۰۶۶ - ۴۰۶۷ - ۴۰۶۸ - ۴۰۶۹ - ۴۰۷۰ - ۴۰۷۱ - ۴۰۷۲ - ۴۰۷۳ - ۴۰۷۴ - ۴۰۷۵ - ۴۰۷۶ - ۴۰۷۷ - ۴۰۷۸ - ۴۰۷۹ - ۴۰۸۰ - ۴۰۸۱ - ۴۰۸۲ - ۴۰۸۳ - ۴۰۸۴ - ۴۰۸۵ - ۴۰۸۶ - ۴۰۸۷ - ۴۰۸۸ - ۴۰۸۹ - ۴۰۹۰ - ۴۰۹۱ - ۴۰۹۲ - ۴۰۹۳ - ۴۰۹۴ - ۴۰۹۵ - ۴۰۹۶ - ۴۰۹۷ - ۴۰۹۸ - ۴۰۹۹ - ۴۱۰۰ - ۴۱۰۱ - ۴۱۰۲ - ۴۱۰۳ - ۴۱۰۴ - ۴۱۰۵ - ۴۱۰۶ - ۴۱۰۷ - ۴۱۰۸ - ۴۱۰۹ - ۴۱۱۰ - ۴۱۱۱ - ۴۱۱۲ - ۴۱۱۳ - ۴۱۱۴ - ۴۱۱۵ - ۴۱۱۶ - ۴۱۱۷ - ۴۱۱۸ - ۴۱۱۹ - ۴۱۲۰ - ۴۱۲۱ - ۴۱۲۲ - ۴۱۲۳ - ۴۱۲۴ - ۴۱۲۵ - ۴۱۲۶ - ۴۱۲۷ - ۴۱۲۸ - ۴۱۲۹ - ۴۱۳۰ - ۴۱۳۱ - ۴۱۳۲ - ۴۱۳۳ - ۴۱۳۴ - ۴۱۳۵ - ۴۱۳۶ - ۴۱۳۷ - ۴۱۳۸ - ۴۱۳۹ - ۴۱۴۰ - ۴۱۴۱ - ۴۱۴۲ - ۴۱۴۳ - ۴۱۴۴ - ۴۱۴۵ - ۴۱۴۶ - ۴۱۴۷ - ۴۱۴۸ - ۴۱۴۹ - ۴۱۵۰ - ۴۱۵۱ - ۴۱۵۲ - ۴۱۵۳ - ۴۱۵۴ - ۴۱۵۵ - ۴۱۵۶ - ۴۱۵۷ - ۴۱۵۸ - ۴۱۵۹ - ۴۱۶۰ - ۴۱۶۱ - ۴۱۶۲ - ۴۱۶۳ - ۴۱۶۴ - ۴۱۶۵ - ۴۱۶۶ - ۴۱۶۷ - ۴۱۶۸ - ۴۱۶۹ - ۴۱۷۰ - ۴۱۷۱ - ۴۱۷۲ - ۴۱۷۳ - ۴۱۷۴ - ۴۱۷۵ - ۴۱۷۶ - ۴۱۷۷ - ۴۱۷۸ - ۴۱۷۹ - ۴۱۸۰ - ۴۱۸۱ - ۴۱۸۲ - ۴۱۸۳ - ۴۱۸۴ - ۴۱۸۵ - ۴۱۸۶ - ۴۱۸۷ - ۴۱۸۸ - ۴۱۸۹ - ۴۱۹۰ - ۴۱۹۱ - ۴۱۹۲ - ۴۱۹۳ - ۴۱۹۴ - ۴۱۹۵ - ۴۱۹۶ - ۴۱۹۷ - ۴۱۹۸ - ۴۱۹۹ - ۴۲۰۰ - ۴۲۰۱ - ۴۲۰۲ - ۴۲۰۳ - ۴۲۰۴ - ۴۲۰۵ - ۴۲۰۶ - ۴۲۰۷ - ۴۲۰۸ - ۴۲۰۹ - ۴۲۱۰ - ۴۲۱۱ - ۴۲۱۲ - ۴۲۱۳ - ۴۲۱۴ - ۴۲۱۵ - ۴۲۱۶ - ۴۲۱۷ - ۴۲۱۸ - ۴۲۱۹ - ۴۲۲۰ - ۴۲۲۱ - ۴۲۲۲ - ۴۲۲۳ - ۴۲۲۴ - ۴۲۲۵ - ۴۲۲۶ - ۴۲۲۷ - ۴۲۲۸ - ۴۲۲۹ - ۴۲۳۰ - ۴۲۳۱ - ۴۲۳۲ - ۴۲۳۳ - ۴۲۳۴ - ۴۲۳۵ - ۴۲۳۶ - ۴۲۳۷ - ۴۲۳۸ - ۴۲۳۹ - ۴۲۴۰ - ۴۲۴۱ - ۴۲۴۲ - ۴۲۴۳ - ۴۲۴۴ - ۴۲۴۵ - ۴۲۴۶ - ۴۲۴۷ - ۴۲۴۸ - ۴۲۴۹ - ۴۲۵۰ - ۴۲۵۱ - ۴۲۵۲ - ۴۲۵۳ - ۴۲۵۴ - ۴۲۵۵ - ۴۲۵۶ - ۴۲۵۷ - ۴۲۵۸ - ۴۲۵۹ - ۴۲۶۰ - ۴۲۶۱ - ۴۲۶۲ - ۴۲۶۳ - ۴۲۶۴ - ۴۲۶۵ - ۴۲۶۶ - ۴۲۶۷ - ۴۲۶۸ - ۴۲۶۹ - ۴۲۷۰ - ۴۲۷۱ - ۴۲۷۲ - ۴۲۷۳ - ۴۲۷۴ - ۴۲۷۵ - ۴۲۷۶ - ۴۲۷۷ - ۴۲۷۸ - ۴۲۷۹ - ۴۲۸۰ - ۴۲۸۱ - ۴۲۸۲ - ۴۲۸۳ - ۴۲۸۴ - ۴۲۸۵ - ۴۲۸۶ - ۴۲۸۷ - ۴۲۸۸ - ۴۲۸۹ - ۴۲۹۰ - ۴۲۹۱ - ۴۲۹۲ - ۴۲۹۳ - ۴۲۹۴ - ۴۲۹۵ - ۴۲۹۶ - ۴۲۹۷ - ۴۲۹۸ - ۴۲۹۹ - ۴۳۰۰ - ۴۳۰۱ - ۴۳۰۲ - ۴۳۰۳ - ۴۳۰۴ - ۴۳۰۵ - ۴۳۰۶ - ۴۳۰۷ - ۴۳۰۸ - ۴۳۰۹ - ۴۳۱۰ - ۴۳۱۱ - ۴۳۱۲ - ۴۳۱۳ - ۴۳۱۴ - ۴۳۱۵ - ۴۳۱۶ - ۴۳۱۷ - ۴۳۱۸ - ۴۳۱۹ - ۴۳۲۰ - ۴۳۲۱ - ۴۳۲۲ - ۴۳۲۳ - ۴۳۲۴ - ۴۳۲۵ - ۴۳۲۶ - ۴۳۲۷ - ۴۳۲۸ - ۴۳۲۹ - ۴۳۳۰ - ۴۳۳۱ - ۴۳۳۲ - ۴۳۳۳ - ۴۳۳۴ - ۴۳۳۵ - ۴۳۳۶ - ۴۳۳۷ - ۴۳۳۸ - ۴۳۳۹ - ۴۳۴۰ - ۴۳۴۱ - ۴۳۴۲ - ۴۳۴۳ - ۴۳۴۴ - ۴۳۴۵ - ۴۳۴۶ - ۴۳۴۷ - ۴۳۴۸ - ۴۳۴۹ - ۴۳۵۰ - ۴۳۵۱ - ۴۳۵۲ - ۴۳۵۳ - ۴۳۵۴ - ۴۳۵۵ - ۴۳۵۶ - ۴۳۵۷ - ۴۳۵۸ - ۴۳۵۹ - ۴۳۶۰ - ۴۳۶۱ - ۴۳۶۲ - ۴۳۶۳ - ۴۳۶۴ - ۴۳۶۵ - ۴۳۶۶ - ۴۳۶۷ - ۴۳۶۸ - ۴۳۶۹ - ۴۳۷۰ - ۴۳۷۱ - ۴۳۷۲ - ۴۳۷۳ - ۴۳۷۴ - ۴۳۷۵ - ۴۳۷۶ - ۴۳۷۷ - ۴۳۷۸ - ۴۳۷۹ - ۴۳۸۰ - ۴۳۸۱ - ۴۳۸۲ - ۴۳۸۳ - ۴۳۸۴ - ۴۳۸۵ - ۴۳۸۶ - ۴۳۸۷ - ۴۳۸۸ - ۴۳۸۹ - ۴۳۹۰ - ۴۳۹۱ - ۴۳۹۲ - ۴۳۹۳ - ۴۳۹۴ - ۴۳۹۵ - ۴۳۹۶ - ۴۳۹۷ - ۴۳۹۸ - ۴۳۹۹ - ۴۴۰۰ - ۴۴۰۱ - ۴۴۰۲ - ۴۴۰۳ - ۴۴۰۴ - ۴۴۰۵ - ۴۴۰۶ - ۴۴۰۷ - ۴۴۰۸ - ۴۴۰۹ - ۴۴۱۰ - ۴۴۱۱ - ۴۴۱۲ - ۴۴۱۳ - ۴۴۱۴ - ۴۴۱۵ - ۴۴۱۶ - ۴۴۱۷ - ۴۴۱۸ - ۴۴۱۹ - ۴۴۲۰ - ۴۴۲۱ - ۴۴۲۲ - ۴۴۲۳ - ۴۴۲۴ - ۴۴۲۵ - ۴۴۲۶ - ۴۴۲۷ - ۴۴۲۸ - ۴۴۲۹ - ۴۴۳۰ - ۴۴۳۱ - ۴۴۳۲ - ۴۴۳۳ - ۴۴

Handwritten text on a grid background, likely a page from a manuscript or ledger. The text is written in a cursive script and is mostly illegible due to blurring and the grid lines.

000



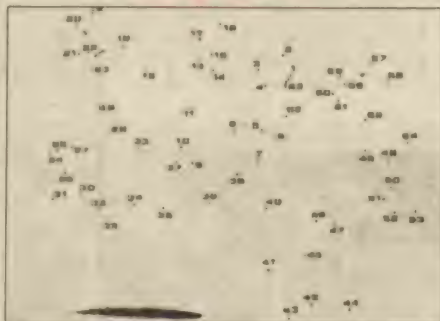
## با هوش خود کلنجار بروید

از دوستگ بهیاری

### به خط و دو گوی

در این شکل ده گوی دیده می شود. شما می توانید با کشیدن به خط مستقیم گویها را دوبلای جفت کنید. به شرط آنکه تا پایان کار نباید خودکارتان را از روی خط بردارید.

### اعداد و یک نقاشی گمشده



در بین این اعداد و نقطه های سیاه یک سوز جالب وجود دارد. برای اینکه مریق به پیدا کردن آن شوید. گاهی است مدافعی برداشته و از شماره (۱) از روی نقطه سیاه تا شماره (۶۳) با خط مستقیم به هم وصل کنید. پس از پایان خط کشی این سوز ناگهان در جلو چشمان شما ظاهر خواهد شد.

### نمایشی تلویزیون و هشت اختلاف

در بین این دو تصویر که مری از پشت پاراوین مشغول دیده زدن تلویزیون است. هشت اختلاف وجود دارد. آیا می توانید این اختلافها را در میان این دو تصویر پیدا کنید؟



### دو تصویر و یک اشتباه بزرگ

در روز کریسمس تعدادی هدایا بین زندانیان

توزیع گردید و نقاشی از این صحنه دو تصویر شبیه به هم را آماده کرد. ولی وقتی با دقت به این دو تصویر نگاه کرد متوجه یک اشتباه بزرگ بین این دو نقاشی گردید. آیا شما هم می توانید این اشتباه را مشخص کنید؟

با اشتباه در صحنه ۶۱

## حلم آزادی



خواننده‌ای با نام مستعار «مش فرخ» که از خط و ربطی معلوم است به امور سیاسی جهان تسلط دارد. در نامه همراه تصویر یک خاتونه آواره افغان نوشته خیلی زور دارد آدم در مسلکت خودش زندانی باشد با زندانیانهای خارجی! ظلمتی «احمد شاه مسعود» هرچه در زمان حیات حرص و جوش می‌خورد که «اینها» نباشند در پنج شیر، ببیند در بین

اسرائیلی که ما از طالبان گرفته‌ایم چقدر سربازان پاکستانی و مزدوران عرب وجود دارند. نه سزاسان ملل به برافراشتن رسید نه آمریکاییهای ظاهراً اصلح طلب و نه انگلیسی‌هایی که برای برگرداندن آرامش به افغانستان کلاه گستر از آتش شده‌اند! به این دلیل ادعای زنده باد «احمدشاه مسعود» درست بود که وقتی «رئالی» رئیس جمهور دوره ناپایه سازمان ملل غفو عمومی اعلام کرد طالبان پس از تعلیه «کابل» و «غزنی» شریف رفتند در «هنگام» و «کندوز» سگر گرفتند. چون عرب و پاکستانی بودند می‌توانست غفو عمومی اگر شامل افغانهای «شترن» نیز بشود بیگانه‌گانی که پنج سال خون مردم مظلوم افغانستان را به بهانه پیاده کردن احکام اسلام مدل بین لافانی نوی شیشه کردند نصیبی ندارند.

## لجاری!



نه لفظ بعضی از زانندگان که جنبه که متأسفانه چون پرداخت جریمه برایشان مهم نیست پاترول و پراید و... طرد را کنار تابلوی «توقف ممنوع» پارک می‌کنند بلکه بعضاً چارواک‌ها نیز چنین عادت ناپسندی دارند. از جمله صاحب این فاضل طلایی رنگ که جنب «مسعود نورالقلاری» همکار اختاری صفحه دستبخت عدسی در «فابوشهر» برایشان فرستاده است. چون این زبان بسته فرق علم احی تابلو راهنمایی را با تله درخت نمی‌داند و از طرفی نیغه برق پاک کن ندارد باید برگ جریمه به صاحبش ابلاغ شود!

## صف آب در روستای سوجلما



روستاهای شهرستان «نکا» از توابع استان مازندران قبل از سیل سه سال قبل چشمه‌های متعددی داشت اما طبق گزارش مصور همکاران جانب «علی خاکزاده» در «سکری لفظ یک چشمه بالای روستای «سوجلما» باقی مانده است. شما خواننده متصف اطلاعات

هفتگی اگر به صورت خندان پیر و جوان حاضر در تصویر که با منظر و «پارچه» و فلبه برای تهیه آب آشامیدنی صف بسته‌اند دقت بفرمایید. گواهی خواهید داد روستاییان از چه سده صحر بالای برطور دارند. درست برخلاف شهرستان خیر بی جهت خصوصاً ساکنان تهران که از قطع یک رود آب لوله کشی در طول هفت کله می‌کنند!

## رفیق هم رزمی قدیم

در چیزی تازه‌ای خوب است غیر از دوست که گفته‌اشی طالب پیشری دارد. سرکار خانم «فهیبه نورالقلاری» دانشجوی رشته باستان‌شناسی دانشگاه «فریدونکنار» مازندران در همین رابطه دوام دوستی‌ها نوشته. عسک مربوط به ۱۹ سال قبل است که آقایان



«نورالقلاری» با پیراهن سرمه‌ای بست چپ تصویر و «شاکری» سمت راست با پیراهن مشکی رفادت را شروع کردند و هنوز مثل دو برادر شریک خم و شادی یکدیگر هستند. هماً شیشه شکسته پنجره هیچ ربطی به پخت نیم ملی لوبال مقابل حریف ایراندی در بازی برگشت «پنی آف» ندارد!



## دستان درد نکند

هر دست تلاش پیردستی که تصویر  
چند بسیجی قزاق و سرخا را به  
مناسبت گرامیداشت هفته بسیج چسب  
هر منبرانه محکم کرده و هم دست همکار  
حکلس ما شکارچی صحنه نمایشی  
عابران که فقط یکی از خانها منبرجه  
دوربین شده است درآید نکند.



## راهنما پوست و دباغخانه

آقای «سیروس گرمی» در نامه همراه حکس و تفصیلات کلیشه شده  
پوست مربوط به درخواست میانجیگری «پرویز شریف» جهت آزادی  
اسرای پاکستانی در مزار شریف نوشته انگار همین دیروز بود که ۱۳  
کارگزار وزارت خارجه و خبرنگاران معلوم ایرانی بر خلاف عرف مصوبیت  
دیپلماتیک در مزار شریف به دست طالبان وحشی مورد حمله پاکستان  
اسیر شدند و ما از هسایه خود خراسیم با استفاده از لغوه خود برای واهی  
آنها اقدام نمائید.

البته اپرتهای مورد بحث که بالاخره به طرز تاجرانه‌ای شهب  
شدند در مزار شریف بدون اینکه حتی یک چاقو همراه داشته باشند  
مشغول خدمت اناری بودند اما باید از زرتال پرویز مشرف پرسید  
«سیریزان پاکستانی در کشور افغانستان چکار فاشند؟» و ظفرکی احشانه  
سحره ادعایش در زمان حیات درست بود.



## نی نوازی با بینی

بعد از چاپ صورت شهرستان ظلم‌شهر که نوازندگان «نی» و «دب» هر هفته  
درآمد یک روزشان را به صندوق می‌ریزند. همکارمان جانب محمدعلی یوسفی «ساکین»  
رامهرمز در نامه همراه حکس پوست نوشته این هنرمند رامهرمزی به اسم «سلام»  
گلستانی «۵۱ ساله علاوه بر اینکه کلبه باغستانی است و مغازه مصالح فروشی دارد با  
شرکت افتخاری در مجالس شادی هزمنان با نواختن ضرب کتار خواننده محلی نواختن  
«نی» را بر پا مهارت انجام می‌دهد. منتها با استفاده از «بینی» که کار بسیار سختی است.  
حظر عسری نویسی امیدوارم هموطنان عزیز همیشه در سراسر کشور شاد و پاشاد  
باشند.



## نقش موسیقی در سلاطینی روح و جسم

یکی از تصاویر گزارش ماهنامه انجمن محافظان  
فرهنگ و هنر ایران که مرتباً برای صلحه دستبخت  
عدسی ارسال می‌شود این تصویر چشم‌نواز و  
لشافت‌آور است از ارکستر نوجوانان در مراسم تجلیل  
از استاد «صباغی» در «نوازنده چهره‌دست ویلن». یعنی  
این‌طور هم نیست که اگر نوازندگان برخلاف سلفه  
مردم نوازندگی را جرم بداند و شش شکسته سبا  
هنگام یختن نواخته و یا به قول خودشان «سرو» فقط  
خواننده را در حال لب رفتن بشنود بعد از آن هم به  
طرزی بسیار ناشایسته موسیقی اصیل کشور را چند  
هزار سال سابقه تعطیل بشود بروی کارش!



# خنده مرگ

کارآگاه «ژاک پاتر» از اوجیل پلیس، پای «لیه تلگراف» پیاده شد و به آن طرف تپه که مکان متروکی بود رفت تا صحنه حادثه را ببیند.

او قبل از آن شب هم میزبانی راجع به خانه ارواح «لیه تلگراف» شنیده بود این خانه یک ساختمان دو طبقه بسیار قدیمی بود که روی شیب خیلی تند قسمت شمالی تپه بنا شده مشرف به خلیج سان فرانسیسکو بود. در این خانه سیم برق کشیده نشده بود. وقتی «پاتر» نفس زلزل به صحنه جنایت رسید دید که قبل از او چهار نفر دیگر در مقابل خانه ارواح ایستاده اند. «کارل هنری» افسر بخش جنایی «ویرا ولز» صاحب خانه ارواح - که در آن زندگی نمی کرد - «فرانک» سرباز پیر آن و دکتر «ماتسون» که در آن آزمایشگاه ماکروت داشت. البته غیر از آنها جسدی هم که پای پله های فروش ساختمان قدیمی دمر افتاده بود. وجود داشت.

کارآگاه ابتدا به حرفهای آنها گوش داد و بعد با خونسردی گفت:

«ولی من به ارواح اعتقاد ندارم. دکتر «ماتسون» جواب داد.

«من هم به ارواح اعتقادی ندارم اما این شخص مرده و شک می وجود ندارد که به قتل رسیده است. متقلاً مرده بود در حدود سی سال. فرشت با یک جسم سنگین شکفته شده بود. خوبی که از چشمها و بینی اش بیرون زده بود روی صورتش خشک شده بود. وقتی «پاتر» جستجوهایش تمام شد. پرسید:

«کسی این جسد را می شناسد؟ سرباز پیر جواب داد:

«استی جانر» بود. او آدم غریبه ای بود و چون مرده این حوالی این خانه را اجاره می کرد و او را می شناس با کلبی که می گفت از یک دفتر مستغلات گرفته به اینجا آمد. و با وجودی که من درباره روح انقاصی «ویرا ولز» مرحوم به او اظهار کردم او بی اعتنا به تروخ خانه رفت.

«چه کسی جسد را پیدا کرد؟ «ویرا ولز» در جواب گفت که انگشتان دراز سبزش را با حالت غشی میل موهایش می کشید. گفت: «من پیدا کردم من به طرف خانه اقدم و «فرانک» برای آوردن دکتر رفتم. «فرانک» ادامه داد:

«همیشه همین طور می شود. به محض اینکه خنده آنها تمام می شود...»

این «پاتر» مثل دیوانه ها می خندید. هنوز در دقیقه از ورودی به خانه نگذشته بود که صدای قهقهه اش بلند شد. من صدای خنده اش را که شنیدم به آقای «ویرا ولز» گفتم که روح پدر مرحومش دوباره برگشته و الان این غریبه می مرد. همین طور هم شد.

«این باره «ویرا ولز» ادامه داد: «من که در آن راهز کردم او را همین جا دیدم. البته داخل خانه نرفتم. او را همین جا دیدم

کارآگاه «پاتر» فکر کرد که اگر او از اول در هر ایستاده بود احتمال آن هست که قاتل هنوز در خانه باشد. لذا به افسر بخش جنایی گفت:

«دکالر» من و تو می رویم خانه را ببینیم. «فرانک» تر هم به دفتر مستغلات رنگ بزن و بگو مدتی آن نورا به اینجا بیاید.

بعد رو به هکلرش گفت:

«کارل» تو که از روح نمی ترسی؟ «من از اینکه امشب روحی در این خانه بسیم اصلاً نمی ترسم.

«مالی تنها پس تر انگاهای بالا و پایین را بین و من از بیرون پنجره ها را باز می کنم. وقتی کارت تمام شد همین جا دم تر صندلیگر را ملاقات می کنیم.

هیچ کسی به یاد نداشت که این خانه ارواح را چه کسی ساخته بود. اما آخرین کسی که در آن زندگی می کرد دندان پزشکی بود به نام «ویلاز» که زیرزمین این خانه را به آزمایشگاه تبدیل و در آن دندان مصنوعی می ساخت. پس از مرگ او پسرش:

«ویرا ولز» که در مدرسه هنرهای زیبای پاریس نقاشی خوانده بود از فرانسه آمد و تصمیم به تجدید بنایی ساختمان گرفت تا قسمتی از خانه را میز به یک کارآگاه نقاشی کند. اما هرگز موفق نشد چرا که سه روز از کار بجاری خانه نگذشته بود که حدود نیمی شب «ویرا ولز» را در پای پلکان با پیشانی زخمی یافتند که مثل دیوانه ها می خندید. دو روز در بیمارستان بستری بود.

تا اینکه حالتش بهتر شد ولی هرگز نتوانست بگوید که چه بر سرش آمده. «فرانک» پیر می گفت:

روح پدرش این کار را کرده چون خودش هم این گونه از دنیا رفته بود. «ویرا ولز» دیگر جرات نکرده شبها به آنجا رود و بخوابد و فقط روزهای نقاشی به آنجا می رفت. کم کم نایبه روح انقاصی «ویرا ولز» مرحوم در آن منطقه فوت گرفت.

دیگر کسی رغبتی به خرید آن خانه نداشت. فقط ماه قبل پیرانزه «ویرا ولز» که از آن ساختمان خوش آمده بود تصمیم گرفت آنجا را دوباره بسازد. وقتی موضوع ارواح را به او گفتند خندید و تصمیم گرفت یک شب در تخت صخری خود بخوابد. او را شب صناعی خنده بی نهایت او را شنیده شد و صبح روی دی را پای پلکان با حسی خنده یافتند.

به این ترتیب اما حال به نفر در آنجا مرده و یک نفر مروج شده بود.

در این موقع «الوار» مدیر دفتر املاک و مستغلات آمد و به کارآگاه «پاتر» که بازرس خود را تمام کرده بود. گفت:

«فرانک» من به نقلی می گویم که مستاجر تازه وارد مرده. من به او گفته بودم که مردم در این خانه به قتل می رسند. اما او بخیر نگذرد. بفرمایید این هم کارت او.

«پاتر» آن را گرفت و چنین حرف زد:

«خانم آل» «پاتر» عامل مخصوص سازمان بازرسی انجمنی. آقای وزارت دادگستری.

کارآگاه به محض خواندن کارت سرتی کشید و گفت:

«کار ما درآمد. نظن کجاست؟ دکتر «ماتسون» گفت:



«عقب من از صندلی بزرگتر است. کلبه را به من بدهید و همین جا بنشینید تا من برگردم.

«پاتر» اول به پزشک قانونی خبر داد. بعد با مسئول سازمان مذهبی «آی تلمی» گرفت. و اطلاعاتی راجع به «پاتر» خواست. به او گفتند که «پاتر» در قسمت بازرسی مهاجرت افرادی که با پلیس برتانی می آید کار می کرد و برای همین هم به سان فرانسیسکو آمده بود. او که «الامبر» نام داشت از نشین خبر مرگ «پاتر» خیلی ناراحت شد و گفت که فوراً خود را به آنجا می رساند.

«پاتر» به طرف خانه ارواح برمی گشت که ناگهان صدای خنده وحشیانه و عجیبی را شنید. صدای این خنده اصلاً ملایمی نبود و به نظر می رسید متعلق به «کارل هنری» باشد. صدای این قرون ساختمان می آمد و در آنجا کسی بجز «کارل» نبوده خنده صحنه انانده داشت بعد با صحنه ای خورشید شد. «پاتر» به سرعت دوید و در حالی که نفس زلزل به دم خانه رسیده بود فریاد خود را از جیب درآورده و فیله های صامی



# ماجراجویی در نیمه شب

بسمه از صفحه ۶۹

محسن «چشمه گفت و از اتاق بیرون رفت.»

«یادت باشد سروان، آخر این باری من دوست ندارم که هسرت فکر کند من بایشان فایده‌ها باید یکی صد چیز شش صحت بود، کولر؟»

«طبل کلاسی... من می‌فهم که لسانی چه لطیف به من می‌گیا»

□

□

حالی ظهر بود و نگاه از پنجره به حیاط بود که زن سروان حاضری را دیدم که از هر کلاسی داخل شد. محسن رده قلبیه بیست و بلاکس از طریق تلفن داخلی موضوع را به سروان گفتم و اضافه کردم

«حالت که داخل اتاق من شد از آنات برود بیرون و بر روی پشت بام جوی من می‌خواب چش یکم که به روز است اینجا سبزه»

تلفن را که قطع کردم. حاتم صدایی داخل شد.

«لطفاً دست سلام کند و بعد بفرمایید نزدیک و به خان‌های افتاد و التک رجعت، سپس صداهای نو روز گشته را برایشان تعریف کرده و از آنها گفته

«کلاش به فلام بر... صافتی تازه از دست میرود، کمک کن کلاسی...»

د بعد برانیم شرح داد که «احتمالاً شوهرم تازه حلاق می‌گردد...» و دوباره گفت

«کلاش من فرید سلام که صافتی نوی بازی خطرناکی است...»

وقتی گریه‌های این زن ساد و محض را دیدم دیگر برانیم اصعب نداشت که او مرا به خاطر اصعب این نقشه به نام‌برنده فرض کنایه این بود که همه چیز را برایشان گفتم که «چون تو در این اواخر دمام به صافتی من گفتم من این‌ها بخورم، خانه بخورم، بلاغی و... من به این نتیجه رسیدم که تو باید متوجه یک خطیت منی که بعضی وقتها بهی‌بودن شد که هر قسمتی من تو به انسان رو به پرنگاه برساند این بود که چنین گفتی از من گفتم و همه چیز را به اینجا رساندم تا تو متوجه این واقعیت باشی حالا اگر فکر می‌کنی خطا کرده من به تعذبات اصحاب می‌گذارم و هسرت سروان حاضری دوباره گریست، گریه‌ای از سر نوایی

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

□

شده بود که می‌خواستند برود، بگفتند و فایده فایده بختند. پس محسنی دست برد از آن روزنه گازل خنده، آور بخش می‌شد. نوراً مالک حیدرگارش را به صورت زده دوری زمین نشست. نور چراغ را در روزنه فایده، زیر آن آلیار بزرگی بود و گازل در مخزن یخنی شکل قرار داشت و با سستی که در کلاسی بود متوجه شد گازل بر ساخت طبعی می‌بود از سایر وسایل اتاق چیزی می‌درنیارد. اغلب آنها چیزهای فلزی و حک شده بودند. در همان وقت گازل قطع شد و «پایه» فوسید نباید دیگر منتظر باشد، چراغ را خاموش و پنجه‌ها را در آورد. ناگهان آشیانی نفازی آلیار برایش معنی‌دار شد. دوباره شروع به بررسی کرد و اما ناگهان در دیوار مانند باز شد و او مهلت نداد و به سرعت خیز ریخت و خود را روی جسمی که اکنون در اتاقی نارنگ چندان مشخص نبود انداخت. در دیوار مشده برای ضربه سنگی باز شد و هر دو به اتاق خواب پرت شدند. کارآگاه پنجاهش را در آورد و شلیک کرد. مرد فریاد کشید. «پایه» به او خطرات کرد که

«چون چنین حرکت باعث مرگ می‌شود.

چند لحظه بعد «پایه» لاسرته و پرتکب فلزاتی به اتاقی پلیس و نفر دیگر به طرف اتاق خواب آمدند.

«پایه» گفت

«هه چیز جهت کنترل است. من روح را دستگیر کردم.

سراپادار قریبی کشید.

«چطور؟ آقای لولایزه که با ما بود؟»

«خیر او رفتی با ما بود که ضحاک من هنوز برای گازل خنده آور میخورد و بعد وقتی ما به جنجونی آنها رسیدیم او با ما به سنگی «کابل» را گشت و می‌شدی را از پنجره بیرون انداخت.

در زیر اتاق گازل وسایل جعلی اسلحه وجود دارد. به همین دلیل «پایه» هم در جنجونی شخصی بود که گزیده جعلی می‌ساخت. متوجه شدن «لولایزه» هم متعصلی بود تا مردم را قریب بدو و بعد با خیال راحت اینجا به جعل گزیده می‌فرزاد.

من وقتی دیدم که «هتری» با وجود مهارت در تیراندازی حتی بدون فراورتن پنجاهش کشته شده فهمیدم حتماً اسلحه پوشش شده و بعد موضوع خنده را به یاد آوردم و همه چیز برایش روشن شد.

□

چند لحظه بعد محسنی به اتاق «هتری» لولایزه که از فرد شده می‌ناید به طرف قراگه پلیس رفتند.

■

حاضران را نگاه کرد. «هتری» لولایزه رنگش پریده بود. «فرانک» از وحشت می‌گریزد. تعان «لولایزه» بازماند. بود و دکتر «مالسون» مضطرب شده بود. «فرانک» فریاد کرد.

«باز هم اتفاق افتاد. من به شما خطرات کردم که روح «لولایزه» در گوش آرام ندارد.

«پایه» با تعجب گفت

«محسنی بروید داخل. هر کدام باید جایی را بگیرد.

اگر بایستی بر سر «هتری» آمده باشد...

بعد پرسید که چند نفر چراغ فایده با خود دارند؟ دکتر «مالسون» و «هتری» لولایزه چراغهای خود را در آوردند.

سپس فرانک با «پایه» «لولایزه» به «کلاسی» و «هتری» لولایزه چون از دیگران آستانه به وضع خانه بود به تنهایی به جنجونی خانه پرداختند.

بعد از مدتی محسنی به حاصل کار آگاه شد

فرانک را که می‌فریاد گرفت و با خود به زیر زمین برد. اما هنوز مدت زیادی نگذشت بود که متوجه شد سراپادار دید فرار کرده و او را به بالا رفته. «پایه» به دنبالش می‌رفت و متوجه شد او داخل اتاقی ناظر خوری طبقه اول شده داخل اتاقی چهار نفر ایستاده بودند و به کمک نور چراغ فایده با وحشت بیرون را نشان می‌دادند.

«پایه» جلو رفت و در حاله ای از نورها جسد «هتری» را میان می‌انهد دید. نور از آن پنجره بیرون پریده و مدتی جسد را نگاه کرد و سپس خم شد و دایه یافتند مدرکی جسد را جسد کرده و متوجه شد «هتری» اسلحه همراهش بوده و علی‌رغم اینکه رژیم میرش نشان می‌داد که از طبقه مورد حمله فرار گرفته است اما او حتی پنجاهش را از جیبش در نیامده بود. چراغ او که در تیراندازی فوق‌العاده مهارت داشت.

«پایه» که بی‌نیاهت تخمکین و تعصباتی شده بود چند دقیقه به عقب برآشت و با خجله به سمت ماشین پلیس که بیرون قرار داشت رفت و وسایلی را که لازم داشت برآشت و دیوان دوان به طرف خانه برگشت و به جنجونی آنها پرداخت. در اتاق خواب طبقه پایین وقتی قوری فشار به دیوار انتهای اتاق آورده سرجه شد که دیوار کمی عقب رفت و بسته شد. به شدت آن را فشار داد. دیوار کاملاً عقب رفت و او داخل شد.

بلافاصله دیوار بسته شد. «پایه» به اتاق کوچک و تاریکی می‌رفت. شده بود بعد صدای آرمایی شده اما بوی راس می‌کرد فقط پشت زانهای من به شیری را حس کرد. احساس کرد در حال کج شدن است. چراغ فایده را روشن کرد. روزنه‌ای را آگ افکند. دید. و ناگهان بی‌حس بود. وضع بدنشانی نداشت. مثل کلسی

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

■

پاستخانی با خوش خود کلتار بروید

طبقه از صفحه ۷۷

۲۰ اختلاف در

لفظی حاتم

خانه دار

بکده معنای کوتاه پاسی

فائل سنگی پس از به قتل رسیدن محسنی

گوشه‌های او را خرد کرده و پخته و له کرده و





## منطقه غرب

پاسلیک (قیس آراء)

نام شهر	نام تیم
۱- لس آنجلس	لیکوز
۲- ساکرامنتو	کلیکوز
۳- فونیکس	سائز
۴- لس آنجلس	کلیکوز
۵- پورتلند	تربل بلترز
۶- سیاتل	سورسورینگز
۷- گلند استیت	والرورد
	کالیفرنیا

## چگونگی صعود نیم ها

در فصل غالی هر تیم ۸۲ مسابقه در مجموع با تمامی تیم های دیگر برگزار می کند. بدین ترتیب که با تیم های هم گروه خود مسابقات بیشتر و با تیم های گروه های دیگر مسابقات کمتری را برگزار می کند. آنگاه از هر منطقه هشت تیم برای دوره بعد صعود می کنند. ترتیب این هشت تیم به دو گروه در هر منطقه یکسان است و بستگی به میزان برد و باخت آن دارد. برای مثال امکان دارد که در منطقه غرب از گروه غرب مثلاً فقط دو تیم و از گروه پاسلیک شش تیم صعود کنند و این بستگی به میزان برد و باختهای هر تیم در منطقه دارد. هشت تیمی که در هر منطقه صعود می کنند به ترتیب کارنامه خود با یکدیگر مسابقه می دهند یعنی صاحب بهترین میزان برد و باخت با کمترین میزان برد و باخت که صعود کرده مسابقه می دهد و به همین ترتیب حرفه ای مسابقات دیگر نیز مشخص می شوند.

تعداد مسابقات میان تیم های دوره دوم پنج مسابقه و از دور سوم به بعد تا فینال هشت مسابقه می باشد و هر تیمی که به برزخ پایش زودتر به چاربرد برسد ارائه آن مسابقه شناخته می شود و بدین ترتیب مسابقات تا دیدارهای نهایی و فترام N.B.A. دنبال می شود. فصل گذشته این لس آنجلس لیکرز بود که کوی سیست را از سایرین برده و با شکست دادن فیلادلفیا در فینال فترام N.B.A. شناخته شد. درواقع تیم های بزرگ N.B.A. در تاریخ این لیگ را باید میان لس آنجلس لیکرز، جوشن سنتریک، شیکاگو وولز، میلواکی پاکر، نیویورک پستریورک و فیلادلفیا شمشوگر کرد.

## ۵ بهترین بازیکنان فعلی

هم اکنون بهترین بازیکن فصل جاری را طبق آمار و نتایج که به دست آورده اند به ترتیب زیر شناسایی کرده اند:

- ۱- آن آبیورسن
- ۲- شکیل اوبیل
- ۳- جسی مک گریدی
- ۴- وینس کارتر
- ۵- ک. برالیشت
- ۶- پی پرس
- ۷- آنتونی واکر
- ۸- فان اگسل
- ۹- مایکل جوردن
- ۱۰- کارل مالون

## نیو لیسبر در مقررات کشتی نهرمانی جهان

## دور کشتی ۵۰۰

## ۵ نفر اوزان

گروا در اوسون بین المللی کشتی را هیچ کوششی برای لقمه زدن به کشتی جهان و برهم زدن آرامش در این ورزش فروگذار نمی کند. پس از آنکه تنها در سه سال قبل قوانین کشتی از اوزان گرفته تا جدول مسابقات تغییر یافت و اجرای فنی چون کمرگیری در مسابقات گنجانده شد همین چند روز پیش باز هم سرمداران قزوت و پریشان لکوز در اوسون بین المللی کشتی که گویا هیچ مشغله ای جز تلخکوب زدن به قوانین کشتی ندارند گروه آمده و یکبار دیگر تیرانی کشتی را متغلب ساخته و قوانین آن را در گروا ساخته.

بالیکه همین سه سال پیش اوزان جدید در کشتی به کار گرفته شد. باز هم به خاطر کاهش وزن کشتی و باز کردن جای برای حضور تمام رتبه های کشتی باورنمایی در اوزان انجام گرفت و کشتی را هفت وزن به هفت وزن کشتی یافت و همین آنکه سه وزن نیز برای باورن فرط گرفته شد تا مجموعاً به ده وزن کشتی در مسابقات جهان و المپیک صاحب مدالهای طلا نقره و برنز باشد.

تغییرات کشتی ایران هم برپایه آنهایی که با در اوسون بین المللی ارباط بیشتری دارند و صاحب عناوین جهان پرگنی می باشند طبق معمول سبکتر اختیار کرده و در نتیجه زمینه های تصحیف موضوع کشتی ایران را در میان بین المللی فراهم آوردند. کشتی ایران نمی تواند یا حضور تنها در هفت وزن کشتی باورن در ایران خلاف شرع و قانون است) با کشتی های ایده جهان که بدون تردید در رشته مردان و زنان با تمام قدرت ظاهر خواهند شد، رقابت کند و این امر ممکن است باعث شده با ایران در کشتی به یک قدرت درجه سوم تبدیل شده و در نتیجه تعداد مدالهای به دست آمده توسط ایران در میان همه جهانی و المپیک کاهش خواهد یافت. همین آنکه بنابر تصمیم در اوسون بین المللی کشتی امتیازات به دست آمده توسط مردان و زنان با یکدیگر جمع خواهد شد و همین امر نیز باعث ما را برای تصاحب کوه های نهرمانی جهان بشود کاهش خواهد داد.

## ۵ نفر اوزان

## ۵ نفر اوزان

از بعد شروع مسابقات کشتی نهرمانی جهان اوزان کشتی هرازگاهی



## کشتی نهرمانی جهان

کشتی نهرمانی جهان می شد که البته در ابتدا براساس جدول و وزن در توافقی مختلف و برپایه اصول عملی انجام می گرفت اما اکنون می بینیم که این تغییر و تبدیلهای سریع لفظ می تواند سلیقه های فردی و شخصی را ارضا کند. تاریخ کشتی معاصر جهان را به تألیف می گذاریم، طبق مصوبه فیلادلفیا در اوسون بین المللی کشتی قوانین جدید از ابتدای سال ۲۰۰۲ میلادی در سراسر جهان به اجرا گذاشته خواهد شد. بنابراین مسابقات کشتی بزرگداشت دهه فجر نیز در سال جاری باید براساس قوانین جدید برگزار گردد و نتایج مسابقات نیز همان از برگزاری مسابقات باورن در جام بزرگداشت دهه فجر و همچنین نهرمانی جهان در سال ۲۰۰۲ که فراوان است در تهران انجام شود می باشد.

این تنها مشکل نیست بلکه فیلادلفیا اعلام کرده است که ممکن است در آینده برای کشورهای که تنها در مسابقات مردان شرکت کنند و کشتی گیر زن به همراه نداشته باشند مجازاتهایی آن هم به اتهام واقعی فحش در ورزش کشتی در نظر گیرد. حال سوآلی که در میان علاقه مندان کشتی وجود دارد این است که چگونه فیلادلفیا و سرمداران کهنسال آن به خود می ریزد و می دهد تنها کشتی را که همه جهان جهان به شمار می رود و بدون آن قطعاً کشتی جهان متعطل می شود خواهد شد. همین ایران این چنین تنها قشار قرار داده و با هزاران این سوآلی است که پاسخ آن در آینده نزدیک مشخص خواهد شد.

## ۵ نفر اوزان

وزن	۱۵۰	۱۶۵	۱۸۰	۱۹۵	۲۱۰	۲۲۵	۲۴۰	۲۵۵	۲۷۰	۲۸۵	۳۰۰	۳۱۵	۳۳۰	۳۴۵	۳۶۰	۳۷۵	۳۹۰	۴۰۵	۴۲۰	۴۳۵	۴۵۰	۴۶۵	۴۸۰	۴۹۵	۵۱۰	۵۲۵	۵۴۰	۵۵۵	۵۷۰	۵۸۵	۶۰۰	۶۱۵	۶۳۰	۶۴۵	۶۶۰	۶۷۵	۶۹۰	۷۰۵	۷۲۰	۷۳۵	۷۵۰	۷۶۵	۷۸۰	۷۹۵	۸۱۰	۸۲۵	۸۴۰	۸۵۵	۸۷۰	۸۸۵	۹۰۰	۹۱۵	۹۳۰	۹۴۵	۹۶۰	۹۷۵	۹۹۰	۱۰۰۵	۱۰۲۰	۱۰۳۵	۱۰۵۰	۱۰۶۵	۱۰۸۰	۱۰۹۵	۱۱۱۰	۱۱۲۵	۱۱۴۰	۱۱۵۵	۱۱۷۰	۱۱۸۵	۱۲۰۰	۱۲۱۵	۱۲۳۰	۱۲۴۵	۱۲۶۰	۱۲۷۵	۱۲۹۰	۱۳۰۵	۱۳۲۰	۱۳۳۵	۱۳۵۰	۱۳۶۵	۱۳۸۰	۱۳۹۵	۱۴۱۰	۱۴۲۵	۱۴۴۰	۱۴۵۵	۱۴۷۰	۱۴۸۵	۱۵۰۰	۱۵۱۵	۱۵۳۰	۱۵۴۵	۱۵۶۰	۱۵۷۵	۱۵۹۰	۱۶۰۵	۱۶۲۰	۱۶۳۵	۱۶۵۰	۱۶۶۵	۱۶۸۰	۱۶۹۵	۱۷۱۰	۱۷۲۵	۱۷۴۰	۱۷۵۵	۱۷۷۰	۱۷۸۵	۱۸۰۰	۱۸۱۵	۱۸۳۰	۱۸۴۵	۱۸۶۰	۱۸۷۵	۱۸۹۰	۱۹۰۵	۱۹۲۰	۱۹۳۵	۱۹۵۰	۱۹۶۵	۱۹۸۰	۱۹۹۵	۲۰۱۰	۲۰۲۵	۲۰۴۰	۲۰۵۵	۲۰۷۰	۲۰۸۵	۲۱۰۰	۲۱۱۵	۲۱۳۰	۲۱۴۵	۲۱۶۰	۲۱۷۵	۲۱۹۰	۲۲۰۵	۲۲۲۰	۲۲۳۵	۲۲۵۰	۲۲۶۵	۲۲۸۰	۲۲۹۵	۲۳۱۰	۲۳۲۵	۲۳۴۰	۲۳۵۵	۲۳۷۰	۲۳۸۵	۲۴۰۰	۲۴۱۵	۲۴۳۰	۲۴۴۵	۲۴۶۰	۲۴۷۵	۲۴۹۰	۲۵۰۵	۲۵۲۰	۲۵۳۵	۲۵۵۰	۲۵۶۵	۲۵۸۰	۲۵۹۵	۲۶۱۰	۲۶۲۵	۲۶۴۰	۲۶۵۵	۲۶۷۰	۲۶۸۵	۲۷۰۰	۲۷۱۵	۲۷۳۰	۲۷۴۵	۲۷۶۰	۲۷۷۵	۲۷۹۰	۲۸۰۵	۲۸۲۰	۲۸۳۵	۲۸۵۰	۲۸۶۵	۲۸۸۰	۲۸۹۵	۲۹۱۰	۲۹۲۵	۲۹۴۰	۲۹۵۵	۲۹۷۰	۲۹۸۵	۳۰۰۰	۳۰۱۵	۳۰۳۰	۳۰۴۵	۳۰۶۰	۳۰۷۵	۳۰۹۰	۳۱۰۵	۳۱۲۰	۳۱۳۵	۳۱۵۰	۳۱۶۵	۳۱۸۰	۳۱۹۵	۳۲۱۰	۳۲۲۵	۳۲۴۰	۳۲۵۵	۳۲۷۰	۳۲۸۵	۳۳۰۰	۳۳۱۵	۳۳۳۰	۳۳۴۵	۳۳۶۰	۳۳۷۵	۳۳۹۰	۳۴۰۵	۳۴۲۰	۳۴۳۵	۳۴۵۰	۳۴۶۵	۳۴۸۰	۳۴۹۵	۳۵۱۰	۳۵۲۵	۳۵۴۰	۳۵۵۵	۳۵۷۰	۳۵۸۵	۳۶۰۰	۳۶۱۵	۳۶۳۰	۳۶۴۵	۳۶۶۰	۳۶۷۵	۳۶۹۰	۳۷۰۵	۳۷۲۰	۳۷۳۵	۳۷۵۰	۳۷۶۵	۳۷۸۰	۳۷۹۵	۳۸۱۰	۳۸۲۵	۳۸۴۰	۳۸۵۵	۳۸۷۰	۳۸۸۵	۳۹۰۰	۳۹۱۵	۳۹۳۰	۳۹۴۵	۳۹۶۰	۳۹۷۵	۳۹۹۰	۴۰۰۵	۴۰۲۰	۴۰۳۵	۴۰۵۰	۴۰۶۵	۴۰۸۰	۴۰۹۵	۴۱۱۰	۴۱۲۵	۴۱۴۰	۴۱۵۵	۴۱۷۰	۴۱۸۵	۴۲۰۰	۴۲۱۵	۴۲۳۰	۴۲۴۵	۴۲۶۰	۴۲۷۵	۴۲۹۰	۴۳۰۵	۴۳۲۰	۴۳۳۵	۴۳۵۰	۴۳۶۵	۴۳۸۰	۴۳۹۵	۴۴۱۰	۴۴۲۵	۴۴۴۰	۴۴۵۵	۴۴۷۰	۴۴۸۵	۴۵۰۰	۴۵۱۵	۴۵۳۰	۴۵۴۵	۴۵۶۰	۴۵۷۵	۴۵۹۰	۴۶۰۵	۴۶۲۰	۴۶۳۵	۴۶۵۰	۴۶۶۵	۴۶۸۰	۴۶۹۵	۴۷۱۰	۴۷۲۵	۴۷۴۰	۴۷۵۵	۴۷۷۰	۴۷۸۵	۴۸۰۰	۴۸۱۵	۴۸۳۰	۴۸۴۵	۴۸۶۰	۴۸۷۵	۴۸۹۰	۴۹۰۵	۴۹۲۰	۴۹۳۵	۴۹۵۰	۴۹۶۵	۴۹۸۰	۴۹۹۵	۵۰۱۰	۵۰۲۵	۵۰۴۰	۵۰۵۵	۵۰۷۰	۵۰۸۵	۵۱۰۰	۵۱۱۵	۵۱۳۰	۵۱۴۵	۵۱۶۰	۵۱۷۵	۵۱۹۰	۵۲۰۵	۵۲۲۰	۵۲۳۵	۵۲۵۰	۵۲۶۵	۵۲۸۰	۵۲۹۵	۵۳۱۰	۵۳۲۵	۵۳۴۰	۵۳۵۵	۵۳۷۰	۵۳۸۵	۵۴۰۰	۵۴۱۵	۵۴۳۰	۵۴۴۵	۵۴۶۰	۵۴۷۵	۵۴۹۰	۵۵۰۵	۵۵۲۰	۵۵۳۵	۵۵۵۰	۵۵۶۵	۵۵۸۰	۵۵۹۵	۵۶۱۰	۵۶۲۵	۵۶۴۰	۵۶۵۵	۵۶۷۰	۵۶۸۵	۵۷۰۰	۵۷۱۵	۵۷۳۰	۵۷۴۵	۵۷۶۰	۵۷۷۵	۵۷۹۰	۵۸۰۵	۵۸۲۰	۵۸۳۵	۵۸۵۰	۵۸۶۵	۵۸۸۰	۵۸۹۵	۵۹۱۰	۵۹۲۵	۵۹۴۰	۵۹۵۵	۵۹۷۰	۵۹۸۵	۶۰۰۰	۶۰۱۵	۶۰۳۰	۶۰۴۵	۶۰۶۰	۶۰۷۵	۶۰۹۰	۶۱۰۵	۶۱۲۰	۶۱۳۵	۶۱۵۰	۶۱۶۵	۶۱۸۰	۶۱۹۵	۶۲۱۰	۶۲۲۵	۶۲۴۰	۶۲۵۵	۶۲۷۰	۶۲۸۵	۶۳۰۰	۶۳۱۵	۶۳۳۰	۶۳۴۵	۶۳۶۰	۶۳۷۵	۶۳۹۰	۶۴۰۵	۶۴۲۰	۶۴۳۵	۶۴۵۰	۶۴۶۵	۶۴۸۰	۶۴۹۵	۶۵۱۰	۶۵۲۵	۶۵۴۰	۶۵۵۵	۶۵۷۰	۶۵۸۵	۶۶۰۰	۶۶۱۵	۶۶۳۰	۶۶۴۵	۶۶۶۰	۶۶۷۵	۶۶۹۰	۶۷۰۵	۶۷۲۰	۶۷۳۵	۶۷۵۰	۶۷۶۵	۶۷۸۰	۶۷۹۵	۶۸۱۰	۶۸۲۵	۶۸۴۰	۶۸۵۵	۶۸۷۰	۶۸۸۵	۶۹۰۰	۶۹۱۵	۶۹۳۰	۶۹۴۵	۶۹۶۰	۶۹۷۵	۶۹۹۰	۷۰۰۵	۷۰۲۰	۷۰۳۵	۷۰۵۰	۷۰۶۵	۷۰۸۰	۷۰۹۵	۷۱۱۰	۷۱۲۵	۷۱۴۰	۷۱۵۵	۷۱۷۰	۷۱۸۵	۷۲۰۰	۷۲۱۵	۷۲۳۰	۷۲۴۵	۷۲۶۰	۷۲۷۵	۷۲۹۰	۷۳۰۵	۷۳۲۰	۷۳۳۵	۷۳۵۰	۷۳۶۵	۷۳۸۰	۷۳۹۵	۷۴۱۰	۷۴۲۵	۷۴۴۰	۷۴۵۵	۷۴۷۰	۷۴۸۵	۷۵۰۰	۷۵۱۵	۷۵۳۰	۷۵۴۵	۷۵۶۰	۷۵۷۵	۷۵۹۰	۷۶۰۵	۷۶۲۰	۷۶۳۵	۷۶۵۰	۷۶۶۵	۷۶۸۰	۷۶۹۵	۷۷۱۰	۷۷۲۵	۷۷۴۰	۷۷۵۵	۷۷۷۰	۷۷۸۵	۷۸۰۰	۷۸۱۵	۷۸۳۰	۷۸۴۵	۷۸۶۰	۷۸۷۵	۷۸۹۰	۷۹۰۵	۷۹۲۰	۷۹۳۵	۷۹۵۰	۷۹۶۵	۷۹۸۰	۷۹۹۵	۸۰۱۰	۸۰۲۵	۸۰۴۰	۸۰۵۵	۸۰۷۰	۸۰۸۵	۸۱۰۰	۸۱۱۵	۸۱۳۰	۸۱۴۵	۸۱۶۰	۸۱۷۵	۸۱۹۰	۸۲۰۵	۸۲۲۰	۸۲۳۵	۸۲۵۰	۸۲۶۵	۸۲۸۰	۸۲۹۵	۸۳۱۰	۸۳۲۵	۸۳۴۰	۸۳۵۵	۸۳۷۰	۸۳۸۵	۸۴۰۰	۸۴۱۵	۸۴۳۰	۸۴۴۵	۸۴۶۰	۸۴۷۵	۸۴۹۰	۸۵۰۵	۸۵۲۰	۸۵۳۵	۸۵۵۰	۸۵۶۵	۸۵۸۰	۸۵۹۵	۸۶۱۰	۸۶۲۵	۸۶۴۰	۸۶۵۵	۸۶۷۰	۸۶۸۵	۸۷۰۰	۸۷۱۵	۸۷۳۰	۸۷۴۵	۸۷۶۰	۸۷۷۵	۸۷۹۰	۸۸۰۵	۸۸۲۰	۸۸۳۵	۸۸۵۰	۸۸۶۵	۸۸۸۰	۸۸۹۵	۸۹۱۰	۸۹۲۵	۸۹۴۰	۸۹۵۵	۸۹۷۰	۸۹۸۵	۹۰۰۰	۹۰۱۵	۹۰۳۰	۹۰۴۵	۹۰۶۰	۹۰۷۵	۹۰۹۰	۹۱۰۵	۹۱۲۰	۹۱۳۵	۹۱۵۰	۹۱۶۵	۹۱۸۰	۹۱۹۵	۹۲۱۰	۹۲۲۵	۹۲۴۰	۹۲۵۵	۹۲۷۰	۹۲۸۵	۹۳۰۰	۹۳۱۵	۹۳۳۰	۹۳۴۵	۹۳۶۰	۹۳۷۵	۹۳۹۰	۹۴۰۵	۹۴۲۰	۹۴۳۵	۹۴۵۰	۹۴۶۵	۹۴۸۰	۹۴۹۵	۹۵۱۰	۹۵۲۵	۹۵۴۰	۹۵۵۵	۹۵۷۰	۹۵۸۵	۹۶۰۰	۹۶۱۵	۹۶۳۰	۹۶۴۵	۹۶۶۰	۹۶۷۵	۹۶۹۰	۹۷۰۵	۹۷۲۰	۹۷۳۵	۹۷۵۰	۹۷۶۵	۹۷۸۰	۹۷۹۵	۹۸۱۰	۹۸۲۵	۹۸۴۰	۹۸۵۵	۹۸۷۰	۹۸۸۵	۹۹۰۰	۹۹۱۵	۹۹۳۰	۹۹۴۵	۹۹۶۰	۹۹۷۵	۹۹۹۰	۱۰۰۰۵	۱۰۰۱۵	۱۰۰۳۰	۱۰۰۴۵	۱۰۰۶۰	۱۰۰۷۵	۱۰۰۹۰	۱۰۱۰۵	۱۰۱۲۰	۱۰۱۳۵	۱۰۱۵۰	۱۰۱۶۵	۱۰۱۸۰	۱۰۱۹۵	۱۰۲۱۰	۱۰۲۲۵	۱۰۲۴۰	۱۰۲۵۵	۱۰۲۷۰	۱۰۲۸۵	۱۰۳۰۰	۱۰۳۱۵	۱۰۳۳۰	۱۰۳۴۵	۱۰۳۶۰	۱۰۳۷۵	۱۰۳۹۰	۱۰۴۰۵	۱۰۴۲۰	۱۰۴۳۵	۱۰۴۵۰	۱۰۴۶۵	۱۰۴۸۰	۱۰۴۹۵	۱۰۵۱۰	۱۰۵۲۵	۱۰۵۴۰	۱۰۵۵۵	۱۰۵۷۰	۱۰۵۸۵	۱۰۶۰۰	۱۰۶۱۵	۱۰۶۳۰	۱۰۶۴۵	۱۰۶۶۰	۱۰۶۷۵	۱۰۶۹۰	۱۰۷۰۵	۱۰۷۲۰	۱۰۷۳۵	۱۰۷۵۰	۱۰۷۶۵	۱۰۷۸۰	۱۰۷۹۵	۱۰۸۱۰	۱۰۸۲۵	۱۰۸۴۰	۱۰۸۵۵	۱۰۸۷۰	۱۰۸۸۵	۱۰۹۰۰	۱۰۹۱۵	۱۰۹۳۰	۱۰۹۴۵	۱۰۹۶۰	۱۰۹۷۵	۱۰۹۹۰	۱۱۰۰۵	۱۱۰۱۵	۱۱۰۳۰	۱۱۰۴۵	۱۱۰۶۰	۱۱۰۷۵	۱۱۰۹۰	۱۱۱۰۵	۱۱۱۲۰	۱۱۱۳۵	۱۱۱۵۰	۱۱۱۶۵	۱۱۱۸۰	۱۱۱۹۵	۱۱۲۱۰	۱۱۲۲۵	۱۱۲۴۰	۱۱۲۵۵	۱۱۲۷۰	۱۱۲۸۵	۱۱۳۰۰	۱۱۳۱۵	۱۱۳۳۰	۱۱۳۴۵	۱۱۳۶۰	۱۱۳۷۵	۱۱۳۹۰	۱۱۴۰۵	۱۱۴۲۰	۱۱۴۳۵	۱۱۴۵۰	۱۱۴۶۵	۱۱۴۸۰	۱۱۴۹۵	۱۱۵۱۰	۱۱۵۲۵	۱۱۵۴۰	۱۱۵۵۵	۱۱۵۷۰	۱۱۵۸۵	۱۱۶۰۰	۱۱۶۱۵	۱۱۶۳۰	۱۱۶۴۵	۱۱۶۶۰	۱۱۶۷۵	۱۱۶۹۰	۱۱۷۰۵	۱۱۷۲۰	۱۱۷۳۵	۱۱۷۵۰	۱۱۷۶۵	۱۱۷۸۰	۱۱۷۹۵	۱۱۸۱۰	۱۱۸۲۵	۱۱۸۴۰	۱۱۸۵۵	۱۱۸۷۰	۱۱۸۸۵	۱۱۹۰۰	۱۱۹۱۵	۱۱۹۳۰	۱۱۹۴۵	۱۱۹۶۰	۱۱۹۷۵	۱۱۹۹۰	۱۲۰۰۵	۱۲۰۱۵	۱۲۰۳۰	۱۲۰۴۵	۱۲۰۶۰	۱۲۰۷۵	۱۲۰۹۰	۱۲۱۰۵	۱۲۱۲۰	۱۲۱۳۵	۱۲۱۵۰	۱۲۱۶۵	۱۲۱۸۰	۱۲۱۹۵	۱۲۲۱۰	۱۲۲۲۵	۱۲۲۴۰	۱۲۲۵۵	۱۲۲۷۰	۱۲۲۸۵	۱۲۳۰۰	۱۲۳۱۵	۱۲۳۳۰	۱۲۳۴۵	۱۲۳۶۰	۱۲۳۷۵	۱۲۳۹۰	۱۲۴۰۵	۱۲۴۲۰	۱۲۴۳۵	۱۲۴۵۰	۱۲۴۶۵	۱۲۴۸۰	۱۲۴۹۵	۱۲۵۱۰	۱۲۵۲۵	۱۲۵۴۰	۱۲۵۵۵	۱۲۵۷۰	۱۲۵۸۵	۱۲۶۰۰	۱۲۶۱۵	۱۲۶۳۰	۱۲۶۴۵	۱۲۶۶۰	۱۲۶۷۵	۱۲۶۹۰	۱۲۷۰۵	۱۲۷۲۰	۱۲۷۳۵	۱۲۷۵۰	۱۲۷۶۵	۱۲۷۸۰	۱۲۷۹۵	۱۲۸۱۰	۱۲۸۲۵	۱۲۸۴۰	۱۲۸۵۵	۱۲۸۷۰	۱۲۸۸۵	۱۲۹۰۰	۱۲۹۱۵	۱۲۹۳۰	۱۲۹۴۵	۱۲۹۶۰	۱۲۹۷۵	۱۲۹۹۰	۱۳۰۰۵	۱۳۰۱۵	۱۳۰۳۰	۱۳۰۴۵	۱۳۰۶۰	۱۳۰۷۵	۱۳۰۹۰	۱۳۱۰۵	۱۳۱۲۰	۱۳۱۳۵	۱۳۱۵۰	۱۳۱۶۵	۱۳۱۸۰	۱۳۱۹۵	۱۳۲۱۰	۱۳۲۲۵	۱۳۲۴۰	۱۳۲۵۵	۱۳۲۷۰	۱۳۲۸۵	۱۳۳۰۰	۱۳۳۱۵	۱۳۳۳۰	۱۳۳۴۵	۱۳۳۶۰	۱۳۳۷۵	۱۳۳۹۰	۱۳۴۰۵	۱۳۴۲۰	۱۳۴۳۵	۱۳۴۵۰	۱۳۴۶۵	۱۳۴۸۰	۱۳۴۹۵	۱۳۵۱۰	۱۳۵۲۵	۱۳۵۴۰	۱۳۵۵۵	۱۳۵۷۰	۱۳۵۸۵	۱۳۶۰۰	۱۳۶۱۵	۱۳۶۳۰	۱۳۶۴۵	۱۳۶۶۰	۱۳۶۷۵	۱۳۶۹۰	۱۳۷۰۵	۱۳۷۲۰	۱۳۷۳۵	۱۳۷۵۰	۱۳۷۶۵	۱۳۷۸۰	۱۳۷۹۵	۱۳۸۱۰	۱۳۸۲۵	۱۳۸۴۰	۱۳۸۵۵	۱۳۸۷۰	۱۳۸۸۵	۱۳۹۰۰	۱۳۹۱۵
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------	-------

استگهای و جانی پناهی می کنند

□ به نظر خود چه چیزی باعث شد که روحانی رضایی بتواند در شب پروچا حضور شود؟

• روزهای اول که به ایتالیا آمدم درست همان طوری بازاری می کردم که در قزوین آه و ایام ملی بازی کرده بودم و اصلاً برای مریدان، بازیکنان و هواداران پروچا قابل قبول نبود، آنها می گفتند این فوتبال نرم به درد ما نمی خورد، تو خیلی نرم و آهسته بازی می کنی، چراغی که باید خیلی محکمتر و قویتر از اینها بازی کنی، من هم در ابتدا افکار سری را می دانستم اما بعد از یک هفته با انجام تمرینات اصولی به کمک مترجم توانستم افکار سری را در زمین پیدا کنم که خوشبختانه از همان ابتدا مورد تعجب آقای کوزمی قرار گرفتم.

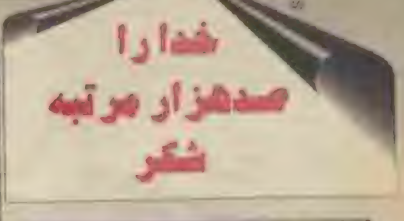
□ کوزمی در اولین برخورد به تو چه گفت؟  
• او گفت: لیگ فوتبال آسیایی به درد کالجیو نمی خورد، همان آسیایی علایت کرده اند که با مهاجران حرفه مدارا کنند ولی اینجا حرفان خیلی حرفه ای اند، تو «رحمان» اگر بتوانی موفق باشی باید چندگانه تر از اینها بازی کنی.  
□ وحقان! وضع نقدیده چطور است؟ آیا پول نقدی برای تغذیه تو توسط طرفه نقد و به منظور نقل نقد به تو چه میزان تقبیر کرده است؟

• برای یک فوتبالیست تغذیه هرچه مناسبتر باشد، بهتر است به عبارتی ارزش غذایی با توجه به اینکه در بازیهای بازیکن نقش مؤثری دارد. از آن جهت بالایی برخورد است، برای بازیکنانی که در این سطح بازی می کنند با وجود تمرینات سنگین و دشوار و افعالی مله که باید یک تغذیه مناسب بتوانند کالریهای آن است رفته و دوباره به دست بیاورند، به همین خاطر تغییراتی در برنامه غذایی من در مقایسه با زمانی که در ایران بودم ناهه شده است.

□ قبل از آنکه به پروچا بروی، اولین بازیهای تو با نواست نام ورزشکار ایرانی را با نام جوانان پروچا پسنداد علی سلمه بود ولی کوبا قدم تو برای سلمه چندان خوب بین نبود و خوشحالی باعث نمیشدش سلمه شده.

• آه بست بازی من و سلمه من نیست که من بخوام باعث نیست نشینی او بشود (با خنده)، اما طاعون او هم خوب گذ می زنی!

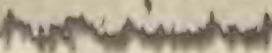
• به حال این وظیفه هر بازیکنی است که بتواند در کارهای تیمی بیش تر شرکت کند، اما در مورد سلمه باید بگویم که او در دو هفته اول لیگ، سری A مهاجم ثابت پروچا بود ولی بعداً به خاطر اینکه مجبور بود به خاطر بازیهای تیم ملی به ایران بازگردد باشگاه پروچا هم مجبور شد که جایگزینی برای او پیدا کند، از بدانشی علی، آن بازیکنی توانست در چند بازی باخت خود ظاهر شود و توجه من را به خود جلب کند، به همین خاطر سلمه، موقعی را در ترکیب پروچا از دست داد با این حال من امیدوارم او بتواند هرچه زودتر تواناییهایش را



او هم مثل تمام ژاپنیهای فوتبال ما برای بازی در اروپا راحت کشید اما تفاوت او با بقیه در این است که سکوی برداشتن باشگاه خوب آهن و تپه ملی اوای بود نه یک لیگ تهرانی.  
در ابتدا گمان می رفتم دعوت شدن او در اردوی تیم ملی فقط برای این است که حتما بخورد چون بارها شاهد این بوده ام که به شهرستانی ها خیلی رود خدا خوردند و لام تا تانم هم حرف نزدند اما پیراهن تیم ملی بهجوری به تنش چسبید تا جایی که در پایان بازیهای مقدماتی حاتم حیدری به حواص میوزانیا او را می پاشی و شای قلمب گرفته که در تمام بازیهای او ای به منظور کشل حضور داشته اند.  
صحبت از حاتم اسد رحمان رضایی، کسی

و شایستگی این جوان خوب و مهربانی فوتبال داشت در تعلیمات بدانی سال میلادی، فرضی تست داد تا از تعویبه محله الاملاک هفتگی را باقی بماند و برادر اسد با شهر پروچا و ایام سال محل سکونت رضایی در خیلی کاتیف با حداقل برای اطلاعاتی او را کتا خود و خوشه های محله افعالی شیب.

حاصل گفتگوی ما با رحمان رضایی به زیر نظر نام می گذرد



□ کوزمی به من گفت:  
«یک فوتبال آسیایی به درد کالجیو نمی خورد، تو خیلی نرم و آهسته بازی می کنی، در حالی که باید خیلی محکمتر از اینها بازی کنی»

حرفهای مازوجه مشترکی پیدا کرد؟

• من فکر نمی کنم این دو لیگ با هم قابل مقایسه باشند، چون فوتبال ایتالیا بر کنار کشورهای نظیر انگلستان فرانسه و اسپانیا چون چند کشور است که در سطح اول فوتبال دنیا قرار دارد، لیگ ایتالیا طاقت فرستارین لیگ دنیاست و حضور بهترین بازیکنان در اینجا سبب شده تا اصلاً وجه مشابهی بین فوتبال اروپا و آسیا نتوان پیدا کرد، حال شما بگویید این بین دو سطح متفاوت از فوتبال و این دو لیگ می توان وجه مشترکی پیدا کرد؟

□ بازی محافل مهاجمان کالجیو چطور است؟

• بهترین مهاجمان دنیا در سری A بازی می کنند و ایستادن در مقابل اینها کار چندان ساده ای نیست، تمام مهاجمان بازیکنان سرشناسی هستند و با حرفه ای بازیهایشان زمانی که صاحب توپ می شوند دیگر یک متعلق نمی تواند بی گذار به آب برند، چرا که با کوچکترین برخوردی خطا می گیرند و از این طریق تیمشان را صاحب یک ضربه

□ از سری A ایتالیا صحبت کن، فکر می کنی آخرین بازی شما مقابل آتالانتا بود...

• بله در آخرین بازی قبل از کریسمس با آتالانتا بازی کردیم و توانستیم این تیم را با نتیجه دو بر صفر شکست دهیم. ضمن اینکه هفته قبلش نیز لیگ را مغلوب کردیم.

□ بازی با آتالانتا چطور بود، توانستی مثل بازی با لیجه بدو خوشی؟

• الحمدلله در این یکی - دو ماهی که به ایتالیا آمدم در اکثر بازیها به غیر از بازی اول که در افعا مشکل داشتم، توانستم خیلی خوب از خودم به نمایش بگذارم و حالا فکر می کنم روز به روز هم بهتر شوم. خوشبختانه تاکنون مربی و مدیر باشگاه نیز از من رضایت کامل دارند.

□ دو محافل بروشیا هم در نخستین بازی ات چندان بد نبود؟

• به حال از نظر خودم رضایی کننده نبود، در آن روز مجبور بودم به میدان بروم این فرجایی بود که فقط سه روز از ورودم به ایتالیا گذشته بود و خستگی راه و خستگی ناشی از بازی با ایرلند هنوز در بدنم بود، البته در آن بازی با دیگر بازیکنانی هم آشنا نبودم و ناآشنایی با بازی ایتالیایی هم مزید بر علت شد که نتوانم اینچنان که باید برای پروچا بازی کنم.

□ حالا که تجربه بازی دو سری A ایتالیا را هم پستار کرده ای، فکر می کنی بتوانی بین این لیگ و لیگ



## با ورزش ایران

### ○ پنج شنبه و جمعه

هفته هفتم مسابقات لیگ حرفه‌ای ورزش‌های پنج شنبه و جمعه هفته گذشته دنبال شد و تمامی هفت دیدار فرتهای - به به تساوی انجامید. در این چارچوب بازی تیم‌های پیروز با برق، پیکان با ایرومن خوب آهن یا سایا، راکتورسازی با استقلال رشت و ملوان با سپاهان هیچ گلی دربر نداشت ضمن اینکه فدرال تهران با نتیجه سه بر سه پس را متوقف کرد و فخرسیاسی هم در تهران مقابل نماینده کشورمان در جام باشگاههای آسیا استقلال به تساوی یک بر یک دست یافت.

### ○ شنبه

در پایان رقابت‌های نیمی نخستین دوره مسابقات پیگ پنگ قهرمانی نوجوانان زیر ۱۷ سال آسیا که در هنگ کنگ برگزار شد، تیم ملی کشورمان به مقام ششم دست یافت.

در این رقابت‌ها که با شرکت فدرال تیم در هر دو تست پسران و دختران انجام شد، تیم جمهوری خلق چین به مقام قهرمانی رسید.

حسنا بازیهای انفرادی این مسابقات نیز در روز شنبه به اتمام رسید که نوجوانان کشورمان در حضور ۲۲۰ شرکت کننده توانسته هیچ یک از مقامهای اول تا سوم را از آن خود کنند.

### ○ یکشنبه

نیوکلی ویژوگین مربی برجسته ژئوستیک اوکراینی یکشنبه وارد تهران شد. این مربی نماینده و فراخاست و انتخاب قدارسین ژئوستیک و با هماهنگی و همکاری کمیته ملی ژئوستیک جهت رهبری ژئوستیک‌گزارهای نوجوان همچنین تشکیل کلاسهای هماهنگی مربیان سراسر کشور به ایران آمده است.

ویژوگین ازجمله مربیان با تجربه ژئوستیک کشور اوکراین است که سالها به عنوان مربی تیم‌های ملی اوکراین و بزرگ فعالیت داشته است.

### ○ دوشنبه

با اعلام نتایج آزمون جسمانی بازیکنان تیم ملی بسکتبال مربیان این تیم رضایت خود را از آمادگی ملی پوشان پیش از حضور در رقابت‌های بسکتبال بین المللی دربی ابرارضا فعالیت کردند.

گفتنی است تیم ملی بسکتبال کشورمان روز چهارشنبه تهران را به مقصد دبی ترک خواهد کرد و در نخستین دیدار خود در روز پنجشنبه به مصاف میزبان بازیهای امارات می‌رود.

### ○ سهشنبه

اعضای تیم ملی کشتی آزاد و فرنگی کشورمان اعزامی به مسابقات جهانی کشتی آزاد بلغارستان و کشتی فرنگی آن صبح روز سهشنبه با ریکابت محترم مجلس شورای اسلامی دیدار کردند.

این ملاقات در محل مجلس انجام شد و طی آن آقای کریمی از زحمات تمامی کشتی‌گیران ملی پوش برای شرکت در رتبه‌های ۲۰۰۱ شکر و قدردانی به عمل آورد.

زیرپوش در رده سوم کالجیو قرار داشته باشد.

□ با ژانپ بازیهای خوب نو در ایتالیا چگونه بوده؟ تاکنون هتکی و مطمئن هم از خودت در مسابقات روزنامه‌های ورزشی این کشور به چاپ رسیده است؟

● راستی بازیهای بازیهای

من در شهر پروچیا بسیار خوب بوده و مردم و هواداران این تیم همیشه مرا مورد لطف خود قرار می‌دهند. شهر پروچیا مردم

فوتبال‌پرستی دارد. در هر بازی از سری A حدود بیست و پنج هزار نفر از هواداران به ورزشگاه می‌آیند اما در مورد مطبوعات باید بگویم اینجا آنالیز بازیها خیلی دقیق است و کارشناسان

بعد از هر بازی به بازیکنان امتیاز می‌دهند. ضمناً کاملاً مشخص است که مثلاً فلان بازیکن در یک بازی چند توپ دریافت کرده. چند توپ از دست داده و چند پاس مثبت و منفی به هم نیمی هایش داده است و...

با وجود این اطلاعات بازیکنان هر دو تیم در یک بازی به پنج دسته تقسیم می‌شوند و در پایان به ستاره میدان در هر بازی جایزه‌ای تعالی می‌گیرد.

□ که فکر می‌کنم تو هم تا به حال یک محصمه بازی دریافت کرده باشی؟

● بله. من هم در هر بازی مقابل وینزا بود که توانستم به عنوان بهترین بازیکن میدان معرفی شوم.

□ یا توجه به فورسین ماه ژانویه و ورود به سال ۲۰۰۲ میلادی حال و هوای کشور ایتالیا چگونه است؟

● اینجا وقتی آدم وارد خیابان می‌شود یا توجه به چراغ‌های خیابانها، مغازه‌ها و خانه‌ها و همچنین برخورد گرم مردم با یکدیگر به راحتی متوجه می‌شود که همه چیز و همه کس دارند خود را برای استقبال از سال جدید آماده می‌کنند.

□ و حال جان پوست داریم صحبت پایانی را با همسایران ماژونوفی و سایر هموطنان داشته باشیم...

● سلام گرمی دارم خدمت همه ایرانی‌های عزیز و همسایران و امیدوارم هر کجا که هستید موفق و مؤید و تندرست باشید.

□ ما هم برای تو آرزوی موفقیت داریم و امیدواریم در آینده‌ای نزدیک به آنچه بایستی و داری برسی. این را بدان که هر بار تو به میدان می‌روی، دل میلیونها ایرانی همراه و همگام با تو می‌تپد و هر موفقیت تو باعث خوشحالی میلیونها هموطن ایرانی می‌شود.



○ از یزدشانی سامره، آن مهاجم جانشین در چند بازی اول خود خوب ظاهر شد و توانست توجه مربی را به خود جلب کند

در پروچیا بروز دهد.

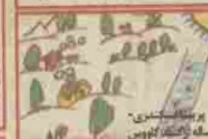
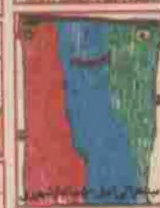
□ یکی از خطرناکترین مهاجمان سری A اکتوبر شوچنکو بازیکن اوکراینی تیم آندریه میلان ایتالیاست. تاکنون او نزدیک یا دو برخورد داشته؟

● تا اندازه‌ای خوب شده. قبلاً از اینکه من و سامره به ایتالیا بایم، تیم پروچیا در چارچوب جام حذفی ایتالیا به مصاف آندریه میلان رفت که در بازی رفت در ورزشگاه «ویازیه» من آتازا با نتیجه سه بر یک شکست خورد و در بازی برگشت هم که من حضور داشتم و ما موفق شدیم آنها را با تساوی بدون گل متوقف کنیم. میلانی‌ها تعدادی از ستاره‌های خود از جمله شوچنکو و مالدینی را به همراه نداشتند.

□ و «کیوه» چه خبر؟ نتایج عجیب این تیم بدجوری هواداران فوتبال و جمله فوتبالیست‌های اوبو را متعجب کرده است.

● «کیوه» پارسال قهرمان سری B کالجیو شده بود و امسال هم تا به هفته پش صدر نشین سری A بود که باخت هفته گذشته این تیم به «رمی» که در نقره هم بازی می‌کرد، سبب شد تا حدودی موقعیت این تیم از دست برود. الان هم فکر می‌کنم این تیم

# نقاشی های شما





**جدید**

برای اولین بار  
در ایران

**پارس خزر**

# بخاری برقی کنوکتور هوشمند، ایمن، زیبا



- دارای کلیدهای تنظیم میزان گرمایش (دست مدل)
- استفاده از هر دو سیستم انتقال حرارت اجباری
- آزاد و اجباری (در مدل های فن دار)
- امکان نصب در ارتفاع

- هوشمند: مجهز به ترموستات جهت تنظیم
- درجه حرارت محیط و کاهش مصرف برق
- ایمن: مجهز به کلید در ارتی قطع خودکار
- مجهز به المنت با سیستم گرمایش کنوگشن
- دوام و طول عمر بالای المنت



**لوازم خانگی پارس خزر برای یک عمر**

پارس خزر با ۲۰ مرکز خدمات پس از فروش در سراسر کشور

<http://www.parskhazar.com>

(شفاف)

# صابون بچه اژه

با رنگ طبیعی

جهت نرم و لطیف نگهداشتن پوست کودک



اولین و تنها تولید کننده صابون شفاف کودک در ایران



**اژه** شرکت صنایع آرایشی بهداشتی  
(تهران - خیابان)

آدرس: فاروقیه - تلویزیون - کیلومتر ۱۳  
جاده بوئین زهرا، شهرک صنعتی لیا

فروش در کلیه داروخانه های سراسر کشور  
تلفن: ۰۲۱-۲۲۷۲۳۲۰ - فاکس: ۰۲۱-۲۲۲۳۳۸۱

THE BABY SOAP